

انعکاس اوضاع اجتماعی

در آثار رشیدالدین فضل‌الله*

غلامحسین یوسفی

آنچه در اینجا به عرض می‌رسد حاصل تنبُّع در چند کتاب عمده رشیدالدین فضل‌الله است یعنی مجلّات متعدد جامع‌التواریخ، و مکاتبات رشیدی. به عبارت دیگر آثاری مورد مطالعه قرار گرفته که در آنها اوضاع اجتماعی بیشتر و بهتر منعکس شده است.

در مقدمه باید دو نکته دیگر را نیز یادآور شود: نخست آن که بنده به آنچه در کتابهای رشیدالدین مذکور است توجه داشته‌ام و وارد این بحث نخواهم شد که چه قسمتهایی به قلم اوست یا وی در آثار خود تا چه حد از نوشته‌های پیشینیان اقتباس یا تقلید کرده است. نکته دوم آن که بدیهی است در این مجال مختصر نمی‌توان همه موضوعات اجتماعی را - به نحوی که در آثار رشیدالدین مندرج است - بیان کرد بلکه نمونه‌هایی فهرست‌وار عرضه خواهد شد بخصوص که بحث در تاریخ دوره مغول مورد نظر نیست.

* مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره سوم، صص ۳۳۰ تا ۴۳۵.

این مقاله صورت مشروح سخنرانی نویسنده این سطور است در «مجلس علمی و تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی» با همکاری وزارت علوم و آموزش عالی، دانشگاه تهران، و دانشگاه تبریز، تهران، تبریز ۱۲-۱۶ آبان ۱۳۴۸.

نوشته‌های رشیدالدین فضل‌الله از چند نظر اهمیت دارد: یکی آن که این کتابها از کسی است که سالیان دراز در دستگاه حکومت ایلخانان مغول^(۱) به عنوان طبیب خاص و وزیر مقامی مهم داشته و دیری به سرانگشت تدبیر امور مملکتی پهنور را اداره می‌کرده و منشأ اقدامات بسیار شده است. ازطرفی دیگر آثار رشیدالدین بخصوص از لحاظ مطالعه تاریخ ایران در عصر مغول یکی از منابع مهم و گاه منحصر به فرد است. اگر به یاد آوریم که استیلای مغول بر ایران تا چه حد در همه شؤون زندگانی مردم این سرزمین از نظر حکومت، قوانین مدنی و سازمان اداری، اوضاع اجتماعی، مذهبی، حتی زبان و آداب و رسوم و خلیقات دگرگونی‌های بسیار پدید آورد آنگاه ارزش کتابهای رشیدالدین فضل‌الله - که تا حد زیادی این عصر را نمایش می‌دهد - بیشتر آشکار می‌شود.

به غیر از امکانات رشیدی - که به منزله مجموعه‌ای از اسناد تاریخی است - ما با کتاب مفصل و پرمطلب جامع التواریخ سر و کار داریم. رشیدالدین فضل‌الله نخست به دستور و تشویق غازان به نوشتن تاریخ اقوام ترک و مغول همت گماشت. این کتاب کمی بعد از مرگ غازان به پایان رسید و به فرمان اولجایتو، تاریخ غازانی نام گرفت. آنگاه اولجایتو، رشیدالدین فضل‌الله را مأمور کرد تاریخ کلیه مللی را که مغولان با آنان سر و کار داشته‌اند بنویسد و بدین طریق در سال ۷۱۰ ه. ق. به قول کارل یان^(۲) اولین تاریخ عالم به فارسی فراهم آمد^(۳).

اتفاقات مساعدی نیز سبب شد این کار مورد توجه و حمایت واقع شود. مهمترین عامل، علاقه خاص قوم مغول به تاریخ و سرگذشت بود خاصه آن که در این کتاب بیان احوال این طایفه موضوع اصلی و محور همه وقایع به‌شمار می‌آمد. رشیدالدین فضل‌الله در این باب می‌نویسد: «عادت مغول آن است که

نسبت آباء و اجداد را نگاه دارند ... و از این جهت هیچ‌یک از ایشان نباشد که قبیله و انتساب خود نداند و به‌غیر از مغول دیگر اقوام را این عادت نیست الا عرب را»^(۴). حتی رسم داشتند که «هر سخن که پادشاه بگوید روز به روز بنویسند»^(۵). وقتی نیز مردی ختائی از گله‌بانی به وزیرِ جغتای^(۶) رسید زیرا بر اخبار گذشتگان بخصوص چنگیزخان واقف بود و «دفتری بیرون آورد که تمامت قضایا و تواریخ گذشته که مطلوب بود روز به روز در آنجا ثبت کرده» بود^(۷).

هنگامی که رشیدالدین فضل‌الله به تألیف کتاب خود پرداخت فصول تاریخ مغول در خزانه موجود بود و نیز از اقاویل پیران روزگار و روایات شفاهی معتبر سود جست^(۸). بدین ترتیب تاریخ او تا حدود زیادی مبتنی است بر بایگانی قوم مغول و به عبارتی دیگر تاریخ رسمی آنان و نیز بر روایات اشخاصی خبر و آگاه بخصوص غازان‌خان و امیر پولاد چینگ سانگ، سفیر خان اعظم در دربار ایلخان، و دیگران، درمورد تاریخ اروپا نیز کارل یان حدس می‌زند که شاید منبع اطلاعات رشیدالدین، ایولوس داپیزا^(۹) باشد - که در مقدمه کتاب از او به عنوان پادشاه پیزا یاد شده و به دوستی وی با سلاطین مغول اشاره کرده است - و بعید نمی‌داند که همین شخص و یا کسانی نظیر او موجبات استفاده رشیدالدین را از تاریخ مارتینوس اوپا وینسس^(۱۰) و مآخذ دیگر فراهم آورده باشند^(۱۱). رشیدالدین در مقدمه جامع‌التواریخ از اشخاصی نام می‌برد که در تنظیم قسمت‌های مختلف تاریخ عمومی با وی همکاری داشته‌اند نظیر لیناچی و مکسون درمورد تاریخ چین و زاهد کشمیری در باب تاریخ هند و «دانایان و حکمای ختای و هند و اویغور و قبیچاق و دیگر اقوام و اعیان ... و همه اصناف طوایف مردم» که ملازم دستگاه ایلخان بوده‌اند^(۱۲). به‌علاوه کتابهای تاریخی فارسی و عربی نیز مورد استفاده او و

همکارانش بوده چه بسا قسمتهایی از آنها انتخاب و با اندک تغییری در عبارت نقل می‌شده است.

این مقدمات و وسائل را وجود حکومت مغولی - که درحقیقت ممالک آسیای مرکزی و آسیای شرقی و غربی و اروپا را به هم پیوسته بود - فراهم آورد. کارل یان در این باب می‌نویسد: «در هیچ یک از ادوار تاریخی گذشته، حتی در دوران امپراطوری روم، شرایط و اوضاع برای تألیف و تصنیف کتب درباره تاریخ عالم مانند نخستین قرن بعد از تأسیس امپراطوری اوراسیائی^(۱۳) مغول به دست چنگیزخان مساعد نبوده و در هیچ کدام از ممالک این امپراطوری عظیم این کار بقدر ایران امکان موفقیت نداشته است. فتوحات مغول با اینکه باعث تلفات جانی عظیم و نابودی بسیاری از آثار گرانبهای فرهنگی گردید نتایج مثبتی نیز در بر داشت و یکی از مثبت ترین و سودمندترین نتایج آن این بود که افق دید بشر تا نقطه‌ای که تا آن زمان بی سابقه و بی مانند بود وسعت یافت»^(۱۴). به همین سبب است که کارل یان تاریخ رشیدالدین را کتابی می‌شمرد «متکی بر اسناد معتبر و در نوع خود بی نظیر ... با شیوه‌ای صحیح و متین»^(۱۵). هر قدر احتیاط به خرج دهیم باید بگوییم این کتاب لااقل در باب تاریخ مغول در زمینه‌های مختلف زندگانی اجتماعی مأخذی گرانبها و کم نظیر است اگرچه در برخی ابواب دیگر نیز برای آن اهمیت خاص قائلند و از جمله قسمت مربوط به فاطمیان و نزاریان را بهترین کتابی شمرده‌اند که به زبان فارسی درباره اسماعیلیان نوشته شده است^(۱۶).

رشیدالدین فضل الله خود به وظیفه خطیری که در تألیف این کتاب بر عهده گرفته آگاه بوده است. در مقدمه می‌نویسد که چگونه روایات و اخبار تاریخی در نقل و عبارت کردن دستخوش تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان و از معتقدات

راویان متأثر می‌شود. حتی احتیاط را به جایی می‌رساند که می‌گوید: «به تجربه و محسوس معلوم و محقق است که قضیه‌ای که دیروز واقع شد اگر صاحب واقعه امروز تقریر باز کند ... در هر مجلسی که باز گوید در عبارت و الفاظ تغییر و تبدیلی واقع شود» چه برسد به آن که کسی بخواهد تاریخ اقوام و ملل گذشته را به قلم آورد. مع‌هذا معتقد است که این دشواری و احتمال اعتراض مردم نباید موجب شود که «قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم» شوند بلکه وظیفه مورخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه به موجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند و بر آن روایت تقریر کنند از کتب مشهور متداول آن قوم و از قول مشاهیر و معتبرای ایشان نقل می‌کند و می‌نویسد. آنگاه روش کار خود را چنین شرح می‌دهد: «چون این ضعیف به تألیف این کتاب جامع‌التواریخ مأمور شد هرآنچه در کتب مشهور هر طایفه‌ای مسطور یافت و آنچه نزد هر قومی به نقل متواتر شهرت داشت و آنچه دانایان و حکمای معتبر هر طایفه‌ای برحسب معتقد خود تقریر کردند هم بر آن منوال بی‌تغییر و تصرف در قلم آورد و ممکن است که به سبب قصور فهم و اعمال راوی بعضی از آن جمله فوت شده باشد و مع‌هذا دلخواه بود که در تنقیح حکایات اجتهادی هرچه تمامتر رود لیکن در آن باب زیادت سعی میسر نشد»^(۱۷).

بنابراین آثار رشیدالدین مجموعه‌ای است گرانها از روایات و اخبار که هرچند محتاج بررسی و تطبیق اسناد و ارزیابی است اهمیت اطلاعات فراوان مذکور در آنها به جای خود محفوظ است.

اما نکته دیگری که بر قیمت آثار رشیدالدین فضل‌الله می‌افزاید انعکاس

جلوه‌های مختلفی از زندگانی جامعه در آنهاست. در نوشته‌های رشیدالدین نه تنها از وقایع حیات، احوال، افکار و رفتار ایلخانان، دستگاه حکومت ایشان و اعضای هیأت حاکمه سخن رفته بلکه وضع مردم، مشکلات زندگانی آنان، مسائل اقتصادی، طرز معیشت، امور تجاری و کشاورزی، اوضاع مذهبی، سازمان اداری و طرز سلوک عمال دولت با رعایا، احوال طبقات مختلف اجتماع، و بسیاری نکات دیگر با کمال روشنی نقش شده است. این صفت، به نظر بنده، مهمترین و ارجمندترین خصیصه آثار رشیدالدین است بخصوص که در خلال نوشته‌های او می‌توان حال و روز ملت ایران را در عصر مغول به چشم دل دید و ناله آنان را از پس دیوار قرون به گوش جان شنید.



شناسایی مغول

یکی از فواید عمده‌ای که از مطالعه آثار رشیدالدین فضل‌الله حاصل می‌شود شناسایی طایفه مغول است چنان که بوده‌اند با همه آداب و معتقداتشان. کتابهای رشیدالدین از این حیث در زبان فارسی کم‌نظیر است. این شناسایی از آن بابت مهم است که قوم مغول مدتی دراز بر ایران حکومت داشته و زندگانی مردم این سرزمین را مطابق عقاید و رسوم خود اداره کرده‌اند.

در جامع‌التواریخ اطلاعات سودمند و فراوانی در باب اقوام اتراک و مغول، محل زندگانی، عادات و آداب، مثلها، سلسله نسب، طرز معیشت، شیوه تربیت، سپاهگیری، سوانح حیات، و همه مظاهر زندگیشان مندرج است. اگرچه برخی از این روایات گاه افسانه‌آمیز است^(۱۸) و گاه در وجه تسمیه طوایف نمودار فقه‌اللغه‌ای عامیانه^(۱۹). در این قسمت می‌خوانیم که مغول نام یک طایفه از اتراک

بوده بعد دیگران به واسطه قدرت یافتن چنگیز و اولاد او از باب تفاخر خود را مغول نامیده‌اند و این کلمه اسم جنس شده است^(۲۰). به همین سبب نیز بحث از همه این طوایف در جامع‌التواریخ به ارتباط ایشان با چنگیز و طایفه او منتهی می‌شود و مقدمه‌ای است برای معرفی خاندان وی.

همه مطالب این فصول نشان می‌دهد که اتراک و مغول مردمی بوده‌اند ابتدایی و نیمه‌وحشی و از تمدن به دور، مقررات و آدابشان نیز از یک زندگانی بیابانی و صحراگردی حکایت می‌کند مانند صورت تمغاهای^(۲۱) پسران اوغوز و اونقون^(۲۲) جانوران و اندامهای گوشت که به هریک از ایشان مخصوص بوده است^(۲۳).

تأمین غذا و مرتع و آب‌شخور هدف عمده زندگی مغول بوده است. «نقل می‌کنند که در زمان اوگتای قاآن، پدر او در سال قحط به وقت دست‌تنگی او را به رانی گوشت گاو به امیری از قوم جلایر ... فروخته است^(۲۴). عدم محدودیت آنها در ازدواج با محارم نیز نموداری دیگر از همین زندگانی بدوی است. موکای خاتون از زنان چنگیز مورد علاقه فراوان او بود «بعد از وفات چنگیزخان این خاتون را اوگتای قاآن^(۲۵) ستده و از دیگر خواتین دوستر داشته چنان که بر او رشک می‌برده‌اند و جغتای - پسر دوم چنگیز - نیز این موکا خاتون را دوست داشته و پیش از آن که او را معلوم شد که اوگتای قاآن ستده، پیغام فرستاد که از مادران و یاری‌کنان پدر این موکا خاتن را به من دهید. اوگتای قاآن جواب داد که او را من ستدم. اگر پیش از این پیغام می‌رسید، به تو می‌فرستادم. اگر به دیگری رغبت است تا بدهم. جغتای گفت که مطلوب من او بود، چون نیست دیگری را نمی‌خواهم»^(۲۶).

غذاهای مغولی به نوعی دیگر معرف بداوت آنهاست از جمله شکنجه گوسفند را خون در میان آن کرده می پخته اند^(۲۷). در تنگی و بی آذوقگی ابائی نداشتند که «گوشت آدمی و تمامت حیوانات و علف خشک» بخورند^(۲۸). بزرگترین سوگندشان چنین بوده «که اسب ایغر و گاو بوکا و قوچ و سگ نر را به اتفاق به شمشیر بزنند و گویند: ای خدای، و ای آسمان و ای زمین: بشنو که ما چنین سوگند می خوریم، ... اگر ما به سخن خود نرسیم و عهد بشکنیم، همچنین شویم که این حیوانات»^(۲۹). و نیز به خون سوگند می خورده اند و از برای سوگند قدری خون در شاخی کرده به نزد همدیگر می فرستاده اند^(۳۰). عادت ایشان این بود که اوگتای قاآن پس از جلوس به جای چنگیز «به موجب یاساق قدیم و رسم و آیین ایشان - چهل دختر خوب منظر از نسل واروق^(۳۱) امرا که ملازم او بودند اختیار کرد و با جامه های گرانبایه به مرصعات و جواهر آراسته با اسپان گزیده پیش روح او فرستادند»^(۳۲).

طرز مداوا و درمان مغول نیز از همین گونه نادرست و ابتدایی بود. مثلاً به سال ۷۰۳ هـ. در تبریز برای رفع عارضه رمده دو موضع از وجود غازان را داغ کردند بخصوص شکمش را چنان که بر اسب نمی توانست نشست^(۳۳). در بیماری اوگتای قاآن، قامان، یعنی جادوگران مغول، «افسون خوانده بودند و رنج او را به آب در کاسه چوبین شسته» بودند. چون برادرش، تولوی خان^(۳۴)، آن کاسه را نوشید پس از چند روز درگذشت و قاآن بهبود یافت، می گفتند تولوی جان خود را فدای برادر کرد^(۳۵).

بارزترین موضوعی که طرز تفکر خام مغول را نشان می دهد خرافات آنهاست. احوال ملت ایران با سوابقی که در تمدن و فرهنگ و معرفت داشته، در

ایام استیلای این قوم قابل تأمل است. مغولها در وقت ضرورت و استیصال به «جدامیشی»^(۳۶) متوسل می‌شدند و آن سنگی چند متنوع بود که معتقد بودند چون آنها را «در آب نهند و بشویند در حال اگر خود در قلب تابستان باشد باد و سرما و برف و باران و دمه پدید آید» و گاه در جنگها به این حيله‌ها دست می‌زدند که دشمن مقهور شود^(۳۷).

رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «اول یاسا»^(۳۲) و یوسون مغولان چنان است که در بهار و تابستان به روز کسی در آب ننشیند و دست در جوی نشوید و به اوانی زر و نقره آب بر ندارد و جامه شسته در صحرا باز نیفکند چه به زعم ایشان این معنی موجب زیادتی رعد و صاعقه باشد و ایشان از آن عظیم هراسان و گریزان باشند». با این احوال بدا به حال کسی که از این قاعده و خرافه مغول تخطی می‌کرد چنان که «روزی قان با جغتای به شکار بودند و می‌آمدند. مسلمانی را دیدند در آب نشسته غسل می‌کرد. جغتای - که در کار یاسا به‌غایت باریک‌گرفتی - خواست که آن مسلمان را بکشد. قان گفت: بیگاه است و مامألول، او را امشب نگاه دارند و فردا او را پرسیده به یاسا رسانیده آید»^(۳۹).

در نظر مغول نیز مانند هر قوم بدوی عوارض طبیعی مورد تفسیرهای گوناگون قرار می‌گرفت و برحسب آنها مسیر زندگی خود را تعیین می‌کردند. مثلاً روزی که تندبادی وزید و خیمه اریق بوکا^(۴۰) را بدرید و ستون را بشکست «ارکان دولت و امرای حضرت او آن حال را از روی فال مقدمه زوال اقبال او دانستند و بکلی دست از وی برداشتند و جمله از او متفرق شدند»^(۴۱). قوبیلای قان^(۴۲) قصری را که برای خود بنیان نهاده بود بر اثر خرابی که شبی دید رها کرد و درصدد برآمد کاخی دیگر بسازد^(۴۳).

در میان چنین طایفه سست‌اندیشه‌ای بود که مردی ختائی می‌توانست دعوی کند که می‌میرد و بعد از چهل روز زنده می‌شود و عده‌ای از جمله وزیر قویلای قآن بدو گرویدند و چاره کار خود را از او می‌خواستند^(۴۴). یا هنگامی که تیمور قآن^(۴۵) دوازده تن از امرا و وزرا را به جرم رشوه گرفتن از بازرگانان و دلالان به زندان افکنده بود خاتونان و متعلقان ایشان به یکی از بخشیان^(۴۶) التجا نمودند. اتفاقاً در آن روز ستاره ذوذؤابه^(۴۷) برآمده بود. وی پیش تیمور قآن فرستاد که برای پرستش ستاره دنباله‌دار چهل زندانی را خلاص باید کرد و بدان سبب ایشان رهایی یافتند^(۴۸). و نیز «ارغون‌خان»^(۴۹) به‌غایت معتقد به‌بخشیان و طریقه ایشان بود و همواره آن طایفه را تربیت و تقویت می‌فرمود. از جانب هند بخشی آمد و دعوی عمر درازی کرد. از وی پرسید که به چه طریق عمر بخشیان آنجا دراز می‌گردد؟ گفت: به دارویی مخصوص. ارغون‌خان سؤال کرد که آن دارو اینجا یافت شود؟ گفت: شود. اشارت فرمود تا آن را ترتیب کند. بخشی معجونی ساخت که در آن گوگرد و زیبق بود و قرب هشت ماه آن را تناول می‌فرمود و در آخر به قلعه تبریز چهل‌ای برآورد». سرانجام بر اثر این داروها پس از چندی بیماری درگذشت^(۵۰).

بدیهی است که قوم مغول به سحر و جادو اعتقاد داشتند و از آن نیز بسیار می‌ترسیدند چنان که پیدا شدن خطی از این‌گونه بر پاره‌پوستی در میان اناث مجدالملک یزدی وزیر، در روزگار احمد نکودار^(۵۱) موجب مباحثات بسیار شد و در محاکمه او «بخشیان و قامان گفتند این تعویذ را در آب آغشته عصاره آن را [مجدالملک] بیاشامد تا شر جادویی بدو عادی گردد و مجدالملک را بر آن کار الزام کردند او اباء نمود»^(۵۲).

شکفت آن که امرای مغول در سختی‌ها و جنگ‌ها گاه به درختی متوسل می‌شدند و نیت می‌کردند که اگر پیروز شوند آن درخت را زیارتگاه خویش سازند و پس از فتح چنین می‌کردند و آن را به جامه‌های ملوَن زیبا می‌آراستند^(۵۳). پیداست که این گونه آداب و خرافات وقتی به اقوام متمدن تحت استیلای مغول تحمیل می‌شد چه نتایج غم‌انگیزی بار می‌آورد؛ بخصوص که یاسا در نظر مغول لازم‌الاجرا بود و تخلف از آن مجازات‌های سخت داشت^(۵۴). برای مثال روایتی نقل می‌کنم تا دریابیم بر مردم ایران در آن زمان چه می‌گذشته است. قوم مغول رسم داشتند که حلق گوسفند و دیگر حیوانات را - که گوشتشان مأكول بود - نمی‌بریدند بلکه سینه و شانه آنها را می‌شکافتند. روزی قویلای قآن به جمعی از بازرگانان مسلمان از سر لطف آش تعارف کرد. چون دید ایشان نمی‌خورند و آن را از گوشت مردار می‌دانند برنجید و دستور داد «که من بعد مسلمانان و اهل کتاب گوسپند نکشند و به رسم مغول سینه و پهلو بشکافند و هرکس که گوسپند بکشد او را همچنان بکشند و زن و بچه و خان‌ومان او به انفاق دهند». بر اثر این فرمان برخی از عیسویان و گروهی مردم مفسد و سودجو به جان مسلمانان افتادند و «بدان بهانه مال بسیار از مردم بستند» و غلامان آنان را نیز به وعده آزادی فریفتند که بر مخدومان خود جاسوسی کنند. اینان هم به طمع بر خواجگان خود بهتان می‌نهادند. عاقبت کار به جایی رسید که مسلمانان از ترس، چهار سال فرزندان خویش را سنت نتوانستند کرد و هفت سال گوسفند نکشند. اندک اندک از ولایت ختا نیز مهاجرت کردند و بازرگانان مسلمان به این دیار نیامدند تا پس از چند سال با رشوه‌ای که اکابر مسلمانان به وزیر دادند وی وضع ایشان را به قآن عرضه داشت و آن فرمان لغو

شد و اجازه یافتند گوسفند بکشند^(۵۵). این خود نمونه‌ای است که چگونه اجرای رسمی مغولانه زیانهای اجتماعی بزرگ به بار می‌آورده است.

بدیهی است مغولان مانند دیگر اقوام ابتدایی در اخلاق و رفتار خود خشونت فطری داشتند و بدبختانه خواست و اراده‌شان را به‌صورتی وحشیانه به مرحله اجرا درمی‌آوردند. طوایفی که به قول رشیدالدین فضل‌الله به‌واسطه اندک گفتگویی از سر جهل یکدیگر را به کارد و شمشیر بی‌محابا می‌زدند^(۵۶) پیداست در مقام دشمنی انتقامشان چه خونین و وحشت‌انگیز است؛ چنگیز وقتی بر لشکر تایجیوت چیره شد دستور داد هفتاد دیگ بر آتش نهادند و جماعتی از دشمنان را که گرفته بود در آن دیگها بجوشانیدند^(۵۷). کیفرها و مجازاتهای سختی که به دستور مغولان صورت می‌گرفته از خشونت‌طبعی و توحش این قوم پرده برمی‌دارد. مثلاً تولوی‌خان، پسر چنگیز، پس از پیروزی بر قوم ختا، به سبب آن که ایشان مغولها را استهزاء کرده بودند، فرمان داد «تا با جمعی ختائیان که گرفته بودند عمل قوم لوط به تقدیم رسانیدند»^(۵۸). از این قبیل است مجازاتهایی مانند سنگ در دهان محکومان کوفتن، یا اعضای کسی را به لگد نرم کردن^(۵۹)، نجاست در دهان وزیر نادرستکار کردن و او را کشتن^(۶۰)، و گوشت ملک کامل را در میافارقین به دستور هولاگو بریدن و در دهانش نهادن تا هلاک شود^(۶۱). همین هولاگو درمورد ملک صالح پادشاه موصل - که نافرمانی کرده بود - «فرمود تا ظاهرش در دنبه گرفتند و به نمد و ریسمن استوار ببستند و به آفتاب تابستانی انداختند تا دنبه بعد از هفته‌ای گرم شد و آن شوربخت را به خوردن گرفت تا در آن بلا، به مدت یک ماه جان شیرین بداد و پسر سه ساله او را به موصل فرستادند تا او را به کنار دجله دو نیم کردند و تن او را جهت اعتبار از دو جانب

بیاویختند تا بپوسید و بریزید^(۶۲). حتی زنان مغول نیز فرمان سر بریدن می‌دادند چنان که در روزگار ارغون، اولجای خاتون درمورد امیر زنگی، امیر اردوی خود، چنین دستوری داد و اجرا شد^(۶۳).

مغولان در مقام کینه‌توزی و کيفر دادن از مردگان نیز صرف‌نظر نمی‌کردند. وقتی قویلای قآن، پس از قتل امیراحمد فناکتی وزیر دانست که او جواهری را - که بازرگانان برای قآن آورده بودند - خود پنهان داشته است فرمود تا وزیر را «از گور بیرون آوردند و ریسمان در پای او بسته بر سر چهارسوی بازار بر دار کشیدند و گردونه‌ها بر سر او می‌راندند و اینچوخاتون او را نیز بکشتند و چهل خاتون دیگر و چهارصد قمای^(۶۴) که داشت بخش کردند و اموال و اسباب او را جهت خزانه برداشتند و پسرانش امیرحسن و امیرحسین را بزدند تا پوست باز کردند و دیگر اطفال و فرزندان دیگر او را ببخشیدند»^(۶۵).

همه این مطالب در باب مغول در آثار رشیدالدین فضل‌الله مندرج است. وی پژوهنده مسائل تاریخی و اجتماعی را با این قوم - که چون سیلی خروشان بسیاری از ممالک را درنور دیده‌اند - آشنا می‌کند. آنگاه می‌توان دریافت تسلط مغول بر سرزمینها و بلاد متمدن آن روزگار ازجمله ایران چه وضعی را به وجود آورده است.

از مفیدترین قسمتهای جامع‌التواریخ، تاریخ چنگیزخان است که بعد از داستان آباء و اجدادش^(۶۶) تدوین شده است و تمام احوال چنگیز، مبارزات قبیله‌ای، سرگذشت پدر و مادر و کسان او، و خلاصه همه فراز و نشیب زندگیش را نشان می‌دهد^(۶۷). به‌علاوه با مطالعه در سخنان و افکار و رفتار وی - که در کتاب مذکور است - می‌توان مردی را شناخت که نه‌تنها فرمانده و رهبر این قوم

مهاجم و اشغالگر بوده بلکه مغز متفکر و قانون‌گذار آنان به‌شمار می‌آمده و یاسای او تا دیرباز حکم قانون اساسی را در ممالک مفتوحه پیدا کرده است. قانونی که در عین حال از رسمها و دستورهای زندگانی ابتدایی و مغولی حکایت می‌کند. چنگیز می‌گفت: «عیش مرد آن است که یاغی را ... از بیخ براندازد و چشم عزیزانشان را بگریاند و اختگان فربه به زین زرین ایشان را برنشیند و شکم و ناف خاتونان ایشان را جامه خواب بسازد و لب و دهان ایشان را می‌بوسد»^(۶۸). برای دودمان و اعقاب خود نیز چنین چیزها را آرزو می‌کرد^(۶۹). بی‌سبب نیست که در جامع‌التواریخ می‌خوانیم در روزگار قدرت قریب پانصد خاتون و کنیز داشته که هر یکی را از قومی گرفته بوده است، بعضی را به طریق نکاح مغولانه و برخی را به غارت، و در این میان پنج خاتون بزرگ بوده‌اند^(۷۰). بدیهی است فرزندان و پیروان او نیز در هر کار بدو تشبه می‌جسته‌اند^(۷۱).



حمله مغول

قومی با چنین خصایصی به سرکردگی مردی شجاع و جنگجو و در عین حال مدبر و بااراده به ایران و دیگر بلاد اسلامی حمله آورد. وی از صفات لازم برای فرماندهی مغول به‌غایت برخوردار بود و به اجرای دستورهایش نیز نهایت اهتمام را داشت^(۷۲). بر اثر حمله مغول در ایران و ممالک دیگر تغییرات اجتماعی فاحشی پدید آمد که آثار رشیدالدین نمودار بسیاری از آنهاست.

امروز بسیاری از محققان را عقیده بر این است که چنگیز در آغاز کار قصد نداشت به کشورهای اسلامی حمله‌آورد بخصوص که پاره‌ای مسائل

اقتصادی نیز ایجاب می‌کرد که با این ممالک روابط تجاری برقرار کند و بدین کار نیز مایل بود. اصولاً چنگیز از ابتدای کار به عنوان یک رئیس قبیله و فرمانده مغول در صدد بود قوم خود را به آب و نان و علف رساند و معیشت آنان را تأمین کند^(۷۳). پس از قدرت یافتن نیز قصد داشت با ممالک متمدن مجاور داد و ستد داشته باشد تا افراد او بتوانند با عرضه کردن مواد اولیه و مصنوعات ساده خود، دیگر وسایل زندگانی را از قبیل سلاح و ملبوس و غیره از بازرگانان و کاروانسان خریداری و احتیاجاتشان را رفع کنند. «میل چنگیز به ایجاد روابط تجاری میان ممالک خود و کشورهای ثروتمند اسلامی از اقدامات ... او از قبیل امن کردن راهها و گماشتن «فرقچی» در آنها و پذیرفتن بازرگانان اسلامی و خریداری اجناس آنان به بهای کافی و فرستادن هیأتی برای عقد معاهده دوستی نزد خوارزمشاه به نیکی برمی‌آید. گویا بعد از عقد این معاهده در سال ۶۱۵ بود که چنگیز تحف و هدایایی برای سلطان محمد، و بازرگانی با اموال فراوان به طرف ممالک اسلامی گسیل کرد»^(۷۴).

در جامع‌التواریخ رشیدالدین مندرج است که چگونه چنگیز گروهی از بازرگانان را با هدایا و پیامهای مسالمت‌آمیز به نزد محمد خوارزمشاه فرستاد و او را «فرزند عزیز» خواند و دوستی و روابط تجاری را خواستار شد. لیکن امیر اترار^(۷۵) اینالجوق، ملقب به غایرخان، در اموال ایشان طمع کرد و همه افراد این هیأت را به حيله کشت. چنگیز در جنگ با محمد خوارزمشاه و حمله به ماوراءالنهر شتاب نمی‌ورزید و حتی المقدور راه صلح را باز می‌گذاشت. در جامع‌التواریخ می‌خوانیم که چگونه دولت خوارزمشاهی به واسطه مشکلات داخلی و اختلاف امرای سپاه و عدم امنیت محمد خوارزمشاه در میان ایشان و ضعف تدبیر

او، موقع باریک و دشوار را درک نکرد بلکه قدم به قدم چنگیز را به جنگ و حمله برانگیخت. چون جنگ روی نمود نقشه محمد خوارزمشاه برای مبارزه و دفاع مؤثر و کافی نبود. اکثر لشکر را - که قریب چهارصد هزار سوار بودند - در ولایات پراکند و خود با روحیه‌ای ضعیف - که لشکر و رعیت را دل‌شکسته می‌کرد - پیشتر رو به هزیمت نهاد تا سرانجام کشته شد. آنگاه مردم در سراسر قلمرو او گرفتار بلایی بزرگ شدند و آن استیلای قوم مغول بود. همه این مراحل به شرح تمام در جامع‌التواریخ رشیدالدین مذکور است و از قسمتهای خواندنی این کتاب است^(۷۶).

فجایع مغول

رشیدالدین با آن که در دستگاه اولاد چنگیز عهده‌دار مقام وزارت بوده و در جلب رضای مخدومان منافع بسیار داشته است در تاریخ خود فجایع حمله مغول را شرح داده و پرده از اعمال این قوم برگرفته است به نحوی که با مطالعه کتاب او می‌توان به روشنی دید که بر طبقات مختلف جامعه در این واقعه بزرگ چه گذشته است. در این روزگار که قوم وحشی مغول به قصد انتقام حمله آورد هیچ شهر و دیاری نیست که از قتل و غارت مصون مانده باشد.

در بخارا - با آن که مقاومتی نشد و مردم تسلیم شدند - هرچه بود به یغما بردند «و صنادیق مصاحف را آخور اسبان ساختند و چنگ و شراب در مسجد بینداختند و مغنیان شهر را حاضر کردند تا سماع و رقص می‌کردند، و مغول بر اصول غنای خویش آواز برکشیده، و اعیان سادات و ائمه علماء و مشایخ و ستور در یک سرطویه ایستاده و امتثال احکام آن قوم را التزام کرده ... آتش در محلات زدند و بیشتر شهر به چند روز بسوخت مگر جامع و بعضی سرایهایی که از آجر

بود»^(۷۷). در فناکت^(۷۸) «لشکریان و ارباب و رعایا را جدا جدا بنشانند. لشکریان را بعضی به شمشیر و بعضی به تیرباران هلاک کردند و فرزندان و زنان را به هزاره و صده^(۷۹) قسمت کردند و جوانان را به حشر^(۸۰) بیرون بردند»^(۸۱). در سمرقند پس از جنگ و خونریزی و کشتن مردم «بازماندگان را شماره کردند و از آن جمله سی هزار مرد را به اسم پیشه‌وری^(۸۲) معین گردانیدند و بر سران و امرا و خوانین بخش کردند و همان قدر را بر سیل حشر نامزد کردند ... و بعد از آن چند نوبت دیگر حشر را طلب می‌داشتند و از آن حشرها کم کسی خلاص یافت. بدان سبب آن دیار بکلی خراب شد»^(۸۳). در خوارزم پس از برگزیدن اهل حرفه و صنعت و به اسیری بردن زنان جوان و کودکان^(۸۴) «باقی مردمان را بر لشکریان قسمت کردند تا ایشان را به قتل آورند. تقریر می‌کنند که هریک را بیست و چهار مسلمان رسیده بود و عدد لشکریان مغول از پنجاه هزار افزون بودند»^(۸۵). در ترمذ پس از گشودن شهر و کشتن مردم «عورتی پیر گفت مرا مکشید تا شما را مرواریدی بزرگ دهم. آن را طلب داشتند، گفت فرو برده‌ام. شکمش بشکافتند و مروارید برداشتند و بدان سبب مردگان را شکم می‌شکافتند»^(۸۶). در ولایات سند به اسیران «چنگیزخان یاسا داد که در هر خانه به هر یک‌سر، چهارصد من برنج پاک کنند، امثال فرمان نمودند»^(۸۷).

این قتل و غارتها فقط در دوره چنگیز نبود^(۸۸) بلکه در روزگار ایلخانان نیز ادامه داشت. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد که چگونه بخارا بارها مورد هجوم بوده است چنان که در سال ۶۷۱ هـ. آق‌بک نام مستحفظ قلعه آمویه به آباخان گزارش داد که «لشکرهای بیگانه که از آن جانب آب می‌آیند از بخارا قوت می‌گیرند و عازم این دیار می‌شوند صلاح در خرابی آنجاست». آباخان حاکم

خراسان را نامزد بخارا کرد و دستور داد که «اگر اهل آنجا به جلای وطن و آمدن به خراسان راضی باشند ایشان را تعرض مرساں و الا بخارا تاراج کن». لشکر مغول به سوی بخارا آمدند. در راه کش و نخشب را غارت کردند و چون برخی از اهل بخارا خدمتکار آق‌بک را - که به رسالت به شهر رفته بود ... کشتند، مغول «دست به قتل و نهب کردند و جوی خون در شهر روان کردند. مدرسه مسعودبک را - که معظم‌ترین و معمورترین مدارس آنجا بود - آتش درزدند و با نفایس کتب سوختند و یک هفته به قتل و غارت اشتغال نمودند و شب آخر خواستند که آتش در شهر زنند ناگاه سواری چند مغول رسیدند و خبر آوردند که چاپای و قپان پسران الفوبن بایدار بن جغتای با ده هزار سوار می‌رسند. آق‌بک و نیکپی از آنجا کوچ کردند و با اموال بسیار و چهارپایان و بردگان و اسیران از آب جرامگان بگذشتند و بامداد زود قپان و توقو و نقو از آن جانب به کنار آب رسیدند و بانگ زدند که چرا بر چنین کار اقدام نمودید؟ امرا جواب دادند که به فرمان آقای تو آباقاخان کرده‌ایم و اینک یرلیغ او. و قپان چون صلاح ندید که بگذرد و بر ایشان زند قریب پنج هزار سوار زیاده نداشت از آق‌بک و نیکپی سوقات خواست. نصیبی از آن اموال و غنایم به وی فرستادند او نیز بازگشت و بقیه شمشیر را تمام کشت و قریب پنجاه هزار آدمی به قتل آمده بودند و تا مدت سه سال برآمد از طرفین آق‌بک و قپان و چوپای قتل و غارت کردند تا چنان شهری معظم و ولایات آن بکلی خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالی هیچ جانور نبود»^(۸۹).

شیوه آدمکشی را مغولان در همه‌جا داشتند. در دوره هولاگو وقتی به سال ۶۵۶ ه. بغداد فتح شد، به دستور وی، خلیفه - که تسلیم شده بود - «به شهر

فرستاد تا ندا کنند که مردم شهر سلاح ببندازند و بیرون آیند. اهل شهر گروه گروه سلاح انداخته بیرون می‌آمدند و مغولان ایشان را به قتل می‌آوردند... سه روز بعد قتل و غارت عام در گرفت. «لشکر به یکبار در شهر رفتند و تر و خشک می‌سوختند». شاید عفونت هوای بغداد - که یک هفته بعد هولاکو را مجبور کرد از آنجا کوچ کند و به دیه وقف و جلابیه فرود آید - نیز ناشی از همین کشتارها بوده است^(۹۰). در واسط چون مردم ایل نشدند مغول «شهر را بستند و قتل و غارت آغاز کرد و قرب چهل هزار آدمی به قتل آمدند»^(۹۱).

لشکر مغول وقتی به کشتن و ربودن مال و اسیر گرفتن روی می‌آورد ایلخان نیز به دشواری می‌توانست از این کارها بازشان دارد. چنان که در جامع التواریخ می‌خوانیم به سال ۶۹۳ ه. و در دوره غازان خان - وقتی نیشابوریان حاضر نشدند جماعتی از اهل شهر را - که با مغولان مخالفت کرده بودند - به دست ایشان بسپارند و در این کار تعللی کردند غازان فرمان داد تا نیشابور را محاصره کنند «اهالی شهر پناه به مسجد جامع بردند. لشکریان محلات شهر غارت کردند و هریک روی به مسجد نهادند و به یک ساعت چند موضع از دیوار مسجد سوراخ کردند. فریاد و فغان الامان از زنان و مردان برخاست. شهزاده ... لشکریان را از قتل و تاراج منع کرد و به جهت آن که لشکر به یکبارگی در جنگ آمده بود منع ایشان میسر نمی‌شد به نفس مبارک سوار گشته در شهر رفت و چند کس از لشکریان به یاسا رسانید و اعضای ایشان را فرمود تا از دروازه‌ها بیاویختند تا لشکر دست از قتل و تاراج باز داشتند»^(۹۲).

شگفت آن که مغولان با کسانی هم که مطیع و ایل می‌شدند برخلاف نص یاسا ستمگری می‌کردند. بسیار اتفاق می‌افتاد که پیمان می‌کردند اگر مردم یا

اشخاصی تسلیم و مطیع شوند در امان باشند مع هذا عهدشکنی می کردند بدین سبب به نقض پیمان معروف شده بودند و کسی به قول و قرارشان اعتماد نداشت^(۹۳). در جامع التواریخ موارد متعددی از این اعمال غیرانسانی مذکور است نظیر رفتاری که به دستور مونگوقاآن با رکن الدین خورشاه اسماعیلی کردند و خود او و متعلقانش را تا کودک گهواره از میان بردند^(۹۴) و کاری که هولاگو با خلیفه عباسی و مردم بغداد کرد^(۹۵) و کشتن تاج الدین اربیلی^(۹۶).

مقاومت در برابر مغول

موضوع قابل توجه دیگر از اوضاع اجتماعی این عصر در آثار رشیدالدین فضل الله مقاومت‌هایی است که در شهرهای مختلف از طرف طبقات مردم در مقابل مغول صورت گرفته است. مؤلف در عین حال که جای جای نقص فرماندهی و گرایش به تسلیم و شکست و ضعف روحیه عموم و نیز خیانت برخی از اشخاص را بیان کرده، جلوه‌های گوناگونی از این پایداری‌ها را نیز نشان می‌دهد. از جمله مردم اترار بودند که «مدت پنج ماه جنگها کردند» و غایر خان امیر این شهر - که خود جنگ را سبب شده بود - تا لحظه آخر مردانه جنگید و کشته شد^(۹۷). در جند^(۹۸) نیز اهالی جندی جنگ کردند^(۹۹). مقاومت مردانه تیمور ملک امیر خجند^(۱۰۰) و مردم آن دیار در شهر و بر روی جیحون، از صفحات درخشان استقامت در برابر مغول و از قسمتهای خواندنی کتاب رشیدالدین فضل الله است^(۱۰۱). در خوارزم مردم هفت ماه در برابر مغول مقاومت نمودند و بسیاری از لشکر مغول بکشتند و از استخوانهای ایشان پشته‌ها جمع کرده بودند حتی وقتی شهر سقوط کرد «بر سر کوچه‌ها و محلات جنگ از سر گرفتند» و کوی به کوی می‌جنگیدند. در همین شهر بود که چنگیز به شیخ نجم الدین پیغام

فرستاد که «من خوارزم را قتل خواهم کرد، آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون آید و به ما پیوندد. شیخ رحمة الله علیه در جواب گفت که هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این طایفه به سر برده‌ام، اکنون که هنگام نزول بلاست اگر بگریزم از مروت دور باشد. بعد از آن او را از میان کشتگان باز نیافتند»^(۱۰۲). در قزوین مردم سخت ایستادگی نمودند و در شهر با کارد جنگ می‌کردند^(۱۰۳). اصفهان نیز سالها به ترغیب قاضی شهر در برابر مغول تسلیم نشد^(۱۰۴).

از خلال آثار رشیدالدین می‌توان دریافت که چگونه قیام جلال‌الدین خوارزمشاه بر ضد مغول، مردم را به طغیان برمی‌انگیخت و از جنگاوری‌ها و شجاعت او سخن می‌رود که چنگیز را هم، به اعجاب افکنده بود^(۱۰۵). و نیز می‌خوانیم که رکن‌الدین محمد، پسر دیگر سلطان، پس از شش ماه حصارى بودن در قلعه فیروزکوه و اسیر شدن، مغولان «چندان که تکلیف کردند که زانو زند، نزد عاقبت‌الامر او را با متعلقان شهید کردند»^(۱۰۶). ولی افسوس که اکثر این پایداری‌ها نه تابع نقشه‌ای خاص است و نه در آنها هم‌آهنگی و وحدت عمل ملحوظ بوده است. بدین سبب ناگزیر به نتیجه‌ای سودمند نینجامیده و مغولها را به انتقام و خونریزی بیشتر برانگیخته است.

نکته قابل ملاحظه آن که در این مبارزه‌ها و کوششها، در بسیاری از شهرها، غالباً عامه مردم هستند که جان بر کف دست می‌نهند و با مغول درمی‌افتند. رشیدالدین فضل‌الله در اکثر موارد ایشان را «اوباش و رنود» خوانده است^(۱۰۷). وی نشان می‌دهد که چگونه طی سالهای بعد نیز مسلمانان با مغولان می‌جنگیده و گاه به پیروزی‌هایی هم نایل می‌شده‌اند. از این قبیل است صدور

فرمان جهاد از طرف المستنصر بالله (۶۲۳-۶۴۰ هـ.) و علما و فقهای بغداد بر ضد مغول و دفاع از دارالخلافه و پیروزی بر مغولان^(۱۰۸). مردم قلعه اربیل^(۱۰۹) نیز در برابر هولاکو پای فشردند و بر ایشان شبیخون زدند^(۱۱۰). در حلب هم هلاکو با پایداری مردم روبرو شد^(۱۱۱). از آن سخت‌تر جنگ ملک عادل و مردم میافارقین^(۱۱۲) بود که هولاکو شهر را در حصار گرفته بود و کار به جایی رسید که «در شهر قوت و غذا نماند و چهارپایان نیز نماندند و آغاز مردار خوردن کردند و تا سگ و گربه و موش بخوردند». وقتی شهر تسخیر شد «تمامت شهر مرده و برهم افتاده بودند مگر هفتاد کس نیم‌مرده»^(۱۱۳). ملک سعید صاحب قلعه ماردین^(۱۱۴) نیز هشت ماه دفاع کرد و تسلیم نشد^(۱۱۵). موصلیان هم چندی درایستادند و به پیروزی‌هایی نایل شدند ولی سرانجام از پا درآمدند^(۱۱۶). در سقوط بغداد و انقراض سلسله عباسی به سال ۶۵۶ هـ. به دست هولاکو، خلیفه عباسی مستعصم دفاعی از سر نو میدی کرد ولی سودمند نیفتاد^(۱۱۷).

در آثار رشیدالدین مبارزات مردم در گوشه و کنار ایران به صورت پراکنده و بی‌اثر کم و بیش به چشم می‌خورد. حتی می‌خوانیم که به سال ۶۷۴ هـ. جمعی از اهالی اران در شکارگاه بر آقابخان ناگهان حمله می‌برند که او را از میان بردارند ولی موفق نمی‌شوند^(۱۱۸). سرانجام در روزگار هولاکو به سال ۶۵۸ هـ. لشکر شکست‌ناپذیر مغول در عین جالوت^(۱۱۹) در برابر مسلمانان به فرماندهی الملک المظفر سیف‌الدین قدوز (قطز) از ممالیک ایوبی مصر، منهزم می‌شود^(۱۲۰) و در ۶۷۵ هـ. سپاه آقابخان از الملک الظاهر بیبرس بندقداری در روم شکست می‌خورد^(۱۲۱). این شکست‌ها در دل مسلمانان و ایرانیان نور امیدی برمی‌افروزد که روزی لشکر اسلام بر سپاه کفر پیروز گردد و از استیلای مغول برهند.



موضوعات اجتماعی، اقتصادی و اداری

از خواندنی‌ترین قسمت‌های آثار رشیدالدین فضل‌الله نکاتی است که دربارهٔ اوضاع اجتماعی، اقتصادی، طرز حکومت و سازمان اداری دورهٔ مغول، فساد هیأت حاکمه و عمال دولت به قلم آورده است. این مطالب در خلال کتابهای او پراکنده است. خوانندهٔ نکته‌یاب می‌تواند آنها را گرد کند و بر روی هم تصویری از احوال جامعهٔ مردم ایران در دورهٔ مغول پیش چشم آورد. در مجلدات مختلف جامع‌التواریخ موضوعاتی اقتصادی مندرج است که با زندگی طبقات مختلف اجتماع بستگی داشته است از این قبیل: اوگتای قاآن در اوایل حکومت مالیات چهارپای را از قرار هر صد سر یک سر و مالیات غله را از هر ده تغار^(۱۲۲) یک تغار برای مصرف مساکین معین کرد^(۱۲۳)؛ یا نرخ مالیات متمولان و درویشان در دورهٔ مونگوقاآن چقدر بوده است و چه کسانی به فرمان چنگیز از مالیات دادن معاف بوده‌اند^(۱۲۴)؛ یا مغولان رسم اورتاقی^(۱۲۵) داشتند یعنی بازرگانان برای گذراندن امور تجارتی خود از خزانه وامی می‌گرفته و بعد ادا می‌کرده‌اند^(۱۲۶). چگونه بر اثر حملهٔ مغول، در عهد هولاگو «از بغداد تا به روم بر و بوم خراب و بکلی از جفت و گاو و تخم افتاده بوده» است^(۱۲۷). با این‌که ابتکار صدرالدین زنجانی، وزیر گیخاتوخان، در وضع چاو^(۱۲۸) با پول کاغذی به سال ۶۹۳ ه. با مقاومت سخت مردم تبریز روبه‌رو شد و زیانهای اقتصادی فراوان به‌بار آورد به‌حدی که بازارها و دکانها خالی شد و مردم از تبریز مهاجرت کردند، با این‌که هرکس در معاملات خود از قبول چاو سر باز می‌زد به مرگ محکوم می‌شد. از جانبی دیگر با ترویج پول جدید مجال سوء استفاده برای جمعی اوباش فراهم

آمد تا حکومت ناگزیر چاو را منسوخ کرد^(۱۲۹). اینها نکاتی مربوط به برخی مسائل اقتصادی در آن دوره بود.

اما مسائل اداری از این گونه است: اطلاع از چگونگی استقرار یامها^(۱۳۰) برای ایلچیان^(۱۳۱)؛ طرز ارسال پانصد گردون پربار از اطعمه و اشربه از ولایات قراقروم^(۱۳۲) در هر روز به عهد اوگتای قآن^(۱۳۳)؛ رواج صدور یرلیغ و پایزه^(۱۳۴) به توسط خوانین و شهزادگان قبل از مونگوقاآن و فرمان او در بازخواستن و منع صدور آنها^(۱۳۵)؛ مراتب مختلف شهرها در چین شمالی برحسب اهمیت آنها و وجه تسمیه هریک و مقام حکامشان برطبق آن^(۱۳۶)؛ مراتب امرا و وزرا و دیگر متصدیان امور دربار قوبیلای قآن و نام و رتبه هریک و دیوانهای ششگانه و وظایف هرکدام، تشکیلات حکومت، اقوام و طوایف و اشخاصی که عهده‌دار این کارها بوده‌اند^(۱۳۷)؛ شهزادگان و امرای بزرگ سرحدات و حکام در دولت قوبیلای قآن^(۱۳۸)؛ ضبط خط انگشت^(۱۳۹) اشخاص در دیوان بزرگ برای استناد بدان؛ ثبت نام و حضور و غیاب بیتکچیان^(۱۴۰) در دیوان و کسر حقوق ایام غیبت از ایشان^(۱۴۱)؛ و موضوعاتی از این قبیل که مربوط می‌شود به تشکیلات اداری و راه و رسم حکومت و مقررات آن.

آنچه بدان اشاره شد نمونه‌ای بود از این گونه مطالب که جای‌جای در آثار رشیدالدین فضل‌الله هست اما بهترین قسمت از آثار او که در آن مسائل اجتماعی، اداری، و اقتصادی زمان طرح شده و هم مفصل است و هم جامع، داستان غازان است در تاریخ مبارک غازانی، در سرتاسر این کتاب نکات سودمندی از این قبیل مطرح است بخصوص در قسم سوم از سرگذشت غازان. در این بخش نویسنده طی چهل حکایت خواسته است فضائل غازان و اصلاحاتی را که به دست او

انجام شده شرح دهد اما در هر باب نخست نقایص رسوم پیشین و زیانهای را که نصیب مردم مملکت می‌شده با نظر انتقادی گفته آنگاه پرداخته است به راه و روش غازان در این زمینه و اقداماتی که برطبق یاسای غازانی صورت گرفته است. البته کاردانی رشیدالدین فضل‌الله در مقام وزارت در این اصلاحات تأثیر داشته از این رو وقوف او بر مفاسد و عیوب گذشته و طرز چاره‌اندیشی در رفع آن مشکلات نیز بر فواید این مبحث مهم افزوده است.

وضع خزانه و بی‌پولی دولت

توجه به آثار رشیدالدین وضع اقتصادی دولت مغول را نشان می‌دهد که تا چه حد امور مالی مختل بوده و زیان همه این خرابیها عاید عموم مردم می‌شده است. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «پیش از این معتاد نبود که کسی حساب خزانه پادشاهان مغول نویسد یا آن را جمعی و خرجی معین باشد چند خزانه‌چی را نصب فرمودندی تا هرچه بیارند بستانند و به اتفاق بنهند و هرچه خرج رود به اتفاق بدهند و چون نماند گویند نماند. و آن خزانه را فراشان نگاه می‌داشتند و ایشان بار می‌کردند و فرو گرفتند و تا غایتی نامضبوط بود که آن را خیمه‌ای نبود و در صحرا برهم نهاده به نمدی می‌پوشانیدند و از این ضبط قیاس سایر احوال توان کرد»^(۱۴۲).

رشیدالدین پس از آن از دزدیهای خزانه‌داران و فراشان خزانه و سوء استفاده حکام ولایات - که با پرداخت رشوه به خزانه‌داران «یکی را دو یافته می‌ستدند» - سخن رانده و نوشته است که چگونه در هر چند سال مأموران یکی را به غرض می‌گرفتند که به خزانه دستبرد زده است تا نشان دهند بیدارند و مراقب کار. بدیهی است خزانه‌ای چنین، خالی می‌ماند و حکومتی با خزانه تهی،

در وقت حاجت به جان مردم می‌افتد. اصلاحات غازان در طرز خزانهداری قابل ملاحظه است و یادکردنی. به فرمان او خزانهٔ مرصعات، زر سرخ، جامه‌های خاص، زر سفید، انواع دیگر جامه‌ها، همه را جدا کردند. موجودی هریک را در دفاتر خاص نوشتند. برای هریک خزانه‌داری مسئول معین کرد. خروج هر چیزی از خزانه‌ها موکول به پروانه‌ای معین با مهر و نشان شد و در دفترها ثبت می‌گردید. چون هر پرداختی از خزانه بی‌پروانهٔ سلطان مقدور نبود قرض خواستن بزرگان از خزانه - که پیش از آن معمول بود - قطع شد. هر شش ماه یا هر سال وزیر عرضِ خزانه باز می‌خواست که موجودی و پرداختی‌ها با دفترها مطابق باشد. حتی بر جامه‌هایی که به خزانه می‌آوردند مهری خاص می‌زدند که تبدیل آنها ممکن نگردد. خزانه که سامان گرفت حواله دادن موقوف گشت. هرچیز را نقد و عین تحویل می‌دادند. هیچ مأموری مجاز نبود از کسی چیزی توقع کند. «و به هر صد دینار وجوه که از ولایات آرند دو دینار به رسم‌الخزانه معین» شد. هنگام بیلاق و قشلاق نیز آنچه لازم بود با نظارت شخص غازان معین می‌گشت و باقی خزانه در تبریز محفوظ می‌ماند. وزیر مسئول عمدهٔ خزانه بود و در هروقت می‌بایست با رجوع به دفترها حساب پس دهد. به روایت مؤلف تاریخ مبارک غازانی از این تدبیرها خزانه‌داری را سامان بخشید و کارهای مالی را به صورت مطلوب درآورد^(۱۴۳).

نویسنده وقتی هم که از بذل و عطای غازان سخن می‌راند، به عنوان مقدمه می‌نویسد که خزانهٔ دولت ایلخانی هنگام جلوس غازان تهی بود. بعد شرح می‌دهد که چگونه در دوره‌های پیشین اموال خزانه حیف و میل شده بود، بخصوص در دورهٔ هولاکو و ارغون خزانه‌داران و امرا و دیگران هرچه بود

دزدیده بودند. آنگاه از مضیقۀ مالی دولت غازان و مشکلاتی که با آن روبه‌رو شده به شرح یاد می‌کند. در نتیجه غازان «هر روز به نفس خویش از بامداد تا شبانگاه می‌نشست» و آنچه نوشتنی بود به قلم خود اصلاح می‌کرد. سپس اشاره می‌کند به شمه‌ای از تدابیر مالی وی که به واسطه آنها خزانه آبادان می‌شود و او می‌تواند علاوه بر تأمین مخارج دولت بخششهای فراوان کند^(۱۴۴).

مخارج اردوها

قسمتهای مختلف تاریخ مبارک غازانی حکایت می‌کند از پریشانی امور مختلف اقتصادی، ضعف و نابسامانی سازمانهای اداری مملکت، و اجحاف و ستمی که در نتیجه به مردم می‌شده است. مهمتر از همه آن که وضع وصول عواید دیوانی به غایت خراب بود حتی دستگاه سر رشته‌داری^(۱۴۵) نمی‌توانست آس و شراب اردوها را تأمین کند. حکام ولایات حواله‌های دیوان را نمی‌پرداختند و عذرهای گوناگون می‌آوردند. ایلچی فرستادن برای براتها نیز مخارجی بیشتر را ایجاب می‌کرد، همه در سوء استفاده دست‌اندرکار بودند. ایداجیان - که گاه بروات دوسالۀ دیوانی در دستشان بلاوصول می‌ماند - برای فراهم آوردن وسایل اردو به مرابحه قرض می‌کردند. بدین ترتیب مخارج افزونتر می‌گشت مثلاً صد من شراب - که بهایش پنج دینار بود - برای دیوان بیست تا چهل دینار تمام می‌شد. از این بدتر آن که غالباً شراب‌داران و قصابان مبلغی بابت مصارف اردو از دیوان طلبکار بودند و فریادشان به جایی نمی‌رسید. غازان ناگزیر دستور داد وجه آس ضروری را شش ماه شش ماه نقد از خزانه قبلاً بپردازند تا لوازم آن یک‌جا و به بهای ارزان خریداری شود و این نابسامانی پایان پذیرد. جلوگیری از افراطها و سودجویی‌های اشخاص و خریداری مایحتاج بموقع موجب آمد که «از توفیر آن

آش در مدت دو سال چندان حاصل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن بخریدند و به دست ساربانان و آخر سالاران مشفق سپردند تا همواره جهت بارخانه شراب و آش مرتب باشند»^(۱۴۶).

همین حالت را داشت اردوی خواتین. در زمان هولاکو این اردوهای خاص مموری برای تأمین مخارج خود نداشتند. دستور ارغون خان و حواله آنها به ولایات نیز مشکلی را نگشود. گاه میان مأموران وصول اردوها نیز نزاع می شد. غازان برای هر اردویی ولایتی از اینجوی^(۱۴۷) خاص معین کرد که عواید آن را صرف مخارج خود کنند و وقف بر هر خاتون و اولاد ذکور وی باشد. بدین ترتیب زمینهای واگذاری آباد شد. خواتین هم علاوه بر پرداخت هزینه های خود و مرسوم خدمتکارانشان، عواید اضافی را در خزانه می اندوختند. چندان که وقت حاجت غازان «فرمود که از وجوه خزانه ایشان مبلغ هزار هزار دینار به لشکر دهند»^(۱۴۸).

تهیه سلاح

وقتی امور خزانه چنان بی نظم بود که عرض شد دیگر کارها هم سامانی نداشت. از کارهای مهم در دولت مغول تهیه اسلحه برای اردو و لشکریان بود. پیش از غازان در هر ولایت گروهی از صنعتگران^(۱۴۹) - از اسیران یا مغول - مأمور ساختن سلاحهای گوناگون بودند و درمقابل مواجب می گرفتند. پرداخته نشدن براتهای اجرت ایشان، طمع نواب و بیتکچیان در این وجوه به گفتگوها و نزاعها انجامید. در نتیجه مبلغی گزاف خرج می شد ولی سلاح کافی فراهم نمی آمد و زرادخانه مغول بی ثمر بود. غازان دستور داد اهل هر حرفه ای را از هر شهری باهم گرد آورند و در برابر هر چند دست سلاح که به خرج دیوان می سازند و

تحويل می‌دهند، به قیمت عادلانه بازار اجرتشان پرداخته شود. مال یک ولایت را نیز به‌طور علی‌حده در وجه این سلاحها معین کرد تا به فرستادن ایلچی به ولایات مختلف نیازی نباشد^(۱۵۰). مقرر شد که همه ساله ده هزار مرده سلاح برسانند. علاوه بر اینها خزانه‌ای برای سلاحهای اضافی ترتیب داد که به وقت حاجت به‌کار رود و این‌همه با مخارجی نصف سابق حاصل شد. دیری نگذشت که بر اثر اشتغال اهل صنعت به حرفه‌های خود انواع سلاحهای مغولانه به قیمت مناسب در بازار عرضه گشت. غازان پیشنهاد امرای سلاح را پذیرفت که از این‌پس بهای اسلحه را به لشکریان بدهند تا سلاح موافق طبع خود و ارزان بخرند و فقط سلاحهایی به سفارش برای دیوان فراهم گردد که در بازار یافته نمی‌شود. بدین ترتیب هم زرادخانه سامان گرفت و هم توفیر فراوان در هزینه‌ها پدید آمد^(۱۵۱).

سندسازی و دعوهای باطل

از نکات بسیار قابل ملاحظه در آثار رشیدالدین فضل‌الله بیان این نکته است که چگونه در روزگار ایلخانان هیچ‌کس اختیار مال خود را نداشت. از یک طرف حکومت به هر بهانه مردم را غارت می‌کرد و از طرفی دیگر سندسازی و دعوهای باطل و رشوه و فساد سبب شده بود که هرکس بتواند با حيله‌گری و فریب، دارایی دیگری را از چنگش بریابد. نویسنده در شرح این که غازان در دفع این «تزویرات و دعاوی باطل» چه تدبیرهایی اندیشیده پرده از این اوضاع برمی‌گیرد.

غازان قضات و خطبایی را که در علوم شرعی ماهر نبودند از نوشتن قباله‌ها ممنوع داشت و نیز برای رفع اشکال و دعاوی محتمل دستور داد همه

قباله‌های متشابه را به یک صورت بنویسند و به اصطلاح اسناد متحدالشکلی به وجود آورد. سواد یرلیغهای پنجگانه او در تاریخ مبارک غازانی مسطور است. به موجب فرمان نخستین و نیز برطبق یاسای چنگیزی قضات و دانشمندان و علویان از پرداخت قلان^(۱۵۲) و قوپچور^(۱۵۳) و اولاغ^(۱۵۴) و پذیرایی الزامی از ایلچیان معاف شده‌اند. قاضی موجب خود را سال به سال مرتب می‌گیرد و پس از صدور حکم مطابق شریعت، حق ندارد از کسی چیزی بستاند. در این فرمان غازان دستور داده است که هرگاه قاضی سندی نو نویسد، سندهای کهنه را - که از اعتبار افتاده - در طاس عدل اندازد و بشوید و نیز دعاوی و حجت‌های کهنه را - که بیش از سی سال بر آنها گذشته مسموع ندارد. پیش از آن تلجیه^(۱۵۵) رسم بود بدین معنی که کسی زمین خود را به صاحب‌قدرتی واگذار می‌کرد و تحت حمایت او درمی‌آمد. در دعاوی نیز همراه حامی خود حضور می‌یافت که از نفوذش سود جوید. غازان در این فرمان دستور داد «دیگر دعوی تلجیه نشوند و کسی که تلجیه کرده باشد ریش او بتراشند و بر گاو نشانند و گرد شهر برآرند و تعزیر تمام کنند». و نیز قاضی تا وقتی که حامیان و ارباب قدرت از دارالقضا بیرون نروند موضوع را طرح نکند. به علاوه خاتونان و فرزندان و امیران مغول و دیگر متنفذان سابقاً قبلاً املاک و معاملات مورد نزاع را به اسم خود می‌نویسانیدند که بعد آنها را به زور تصرف کنند. غازان قضات را از صدور چنین اسنادی ممنوع داشت و حل دعاوی مشکل بخصوص میان دو مغول یا یک مغول و یک مسلمان را به جماعتی از مردم باصلاحیت ارجاع کرد که ماهی دو روز در مسجد جامع بدین کار پردازند. در ولایات کوچکتر و نواحی تابعه حتی در دیه‌ها قضاتی با اختیارات محدود نصب می‌شدند که زیر نظر قاضی القضاة کار

می‌کردند. در این فرمان غازان به ضبط تاریخ اسناد در دفتر روزنامه به توسط معتمدین متدین توجه بسیار کرده است تا کسی نتواند ملکی را که فروخته یا به رهن نهاده باز بفروشد یا به گرو نهد. مجازات چنین شخصی این بوده که ریشش را بتراشند و دور شهر بگردانند اما اگر تاریخ‌نویس «چیزی فهم کند و پنهان و مخفی دارد گناهکار و مردنی باشد»^(۱۵۶).

تزویر و جعل اسناد به قدمت آنها و اسناد کهن - که در آن روزگار رواج داشته - غازان را به صدور فرمانهایی دیگر در این زمینه برانگیخته است. در این فرمانها - که در کتاب رشیدالدین فضل‌الله مذکور است - به روشنی می‌توان دید که چگونه سندها و محضرهای مجعول مالکیت مردم را به خطر می‌افکنده است و هر مزوری و سیاهکاری به حمایت قوی‌دستان املاک مردم را می‌گرفته است و می‌خورده‌اند. غازان در فرمانی اسنادی را که در مدت سی سال گذشته به موجب آنها دعوی مالکیتی نکرده باشند مسلوب‌الاثَر شمرده^(۱۵۷) و متصرف ملک را - به شرط آن که دلیلی در تردید استحقاق او نباشد - مالک دانسته است تا وارثان فرصت‌جوی نتوانند به مدد طامعانِ ذی‌نفوذ با ارائه اسناد کهنه و منسوخ، بر املاک به فروش رفته پدران‌شان - که گاه چند دست هم گشته است - ادعایی کنند. متن این فرمان و نیز حجتی که هر قاضی می‌بایست ذیل آن را امضا و بدان ترتیب حکم کند در تاریخ مبارک غازانی مندرج است. نیز می‌توان دریافت که نحوه عمل دسیسه‌گران در این سوء استفاده‌ها چگونه بوده است^(۱۵۸).

در یرلیغی دیگر طرز اثبات مالکیت بایع قبل از بیع به صور گوناگون پیش‌بینی شده است. به علاوه فقط کاتبان دارالقضا مجاز بوده‌اند که اسناد و قباله‌ها را بنویسند و سند به خط دیگران معتبر نبوده. قاضی هنگام جلوس در دارالقضا و

صدور حکم، براتهای گذشته و بی اعتبار را در طاس عدل - که ظرفی پر آب بوده - می شسته است. به موجب فرمان هرگاه مورد معامله حصه‌ای از ملکی بوده، این موضوع در سند فروشنده و خریدار ثبت می شده. برای گواهی‌های به دروغ و فروختن املاکی که در رهن است یا به دیگری فروخته شده مجازاتهای شدید تعیین گشته است. قضات مجاز نبوده‌اند به هیچ عنوان دانگی از کسی بستانند و اجرت کاتب^(۱۵۹) و دیگر اعضای دارالقضا در هر مورد معین بوده است. قضات بایست تعهد کنند که مطابق فرمان اقدام کنند و گرنه معزول و مجازات می شده‌اند^(۱۶۰) چنان که قاضی اردبیل جان خود را بر سر این کار گذاشت^(۱۶۱). رواج شهادت به دروغ موجب آمده است که غازان، قضات را به نهایت دقت در اظهارات گواهان و تناقض گویی آنان و کوشش در کشف حقیقت فرمان دهد و هم در باب صلاحیت مزگیان^(۱۶۲)، بعضی از حيله گران می کوشیده‌اند در خطه‌ای غریب حکمی به سود خود به امضای قاضی محل برسانند و بدان تمسک جویند. ناگزیر احتیاط و تحقیق در این گونه موارد هم تأکید شده است. تهیه مجموعه‌ای از مقررات و سوادى از متن هرنوع سند در یک مجلد، و ارسال آن به همه ممالک - که همه کاتبان و قضات احکام را بر وفق آن بنویسند - از دیگر اصلاحات غازان در امور قضایی و اداری است. پیش از این برخی از قضات نادرستکار در یک قصبه به دو غریم، دو مکتوب و حکم مخالف می دادند، و از هریک چیزی می گرفتند. استناد به این مکتوبهای ناصواب مشکلات فراوانی را به بار می آورد. غازان دستور داد در هر محکمه پس از تدقیق در صحت و سقم این مکتوبها، آن را که خلاف است در طاس عدل بشویند و اگر در حال حاضر قضیه فیصله نیابد هردو مکتوب را نگاه دارند تا طرفین به محاکمه حاضر شوند و

حقیقت حال معلوم گردد^(۱۶۳).

سوء استفاده از املاک وقف و فروختن موقوفات به دیگران و بعد طرح دعوی از طرف ورثه و استناد به وقف‌نامه‌ها یا اقرارنامه‌ها از زمان سلجوقیان مشکلات بسیاری را به بار می‌آورد. غازان نیز دستور ملک‌شاه و اتفاق علما را تأیید کرده که «هر ملک که شرعاً در دست متصرفی باشد به سبب آن که عقدی مخالف آن ملکیت ظاهر گردد از او باز نگیرند». گروهی دیگر تولیت خود را در وقف بدون اجازه واقف به دیگران تفویض می‌کردند. این‌گونه تفویض‌نامه‌ها را نیز باطل کرد^(۱۶۴).

به فرمان غازان این یرلیغها و دستور عمل‌ها را هر ماه یک نوبت در تمام ممالک «علی رؤوس الاشهاد» می‌خواندند که مردم آگاه شوند؛ و برای اجرا به حکام و قضات به صورت کتبی ابلاغ می‌کردند^(۱۶۵).

آشفته‌گی کار قضا

پیش از حمله مغول کسی را شایسته منصب قضا می‌دانستند و بر این کار می‌گماشتند که علاوه بر اطلاع از قواعد شریعت، پرهیزگار باشد و متدین، اما بر اثر روی کار آمدن مغولان در این وظیفه مهم آشفته‌گی‌هایی روی داد که سالها بعد غازان مجبور شد در این باب بذل توجه کند. رشیدالدین فضل‌الله این مسائل را به روشنی شکافته است: «در روزگار مغول چنان اتفاق افتاد که به تدریج مردم را معلوم شد که ایشان قضات و دانشمندان را به مجرد دستار و دراعه می‌شناسند و قطعاً از علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند بدان سبب جهال و سفها دراعه و دستار وقاحت پوشیده و به ملازمت مغول رفتند و خود را به انواع تملق و خدمت و رشوت نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند و

در آن باب یرلیغ صادر کردند». روی کار آمدن این گروه زیانهای بسیار به بار آورد. اندک اندک مردم شایسته و پاک اعتقاد از بیم آبروی خود دست از این کارها کشیدند. رقابتهای و منازعاتِ نوحاستگانِ بی‌ارج علما را در نزد مغول بی‌اعتبار کرد و همگان را چون ایشان پنداشتند. هر امیر و بزرگی به اقتضای منافع خود حامی یکی از این قاضیان می شد و هر روز کسی به این مقام می نشست. کار به جایی رسید که «عمل قضا را به ضمان می ستدند و قاضی ... چون قضا به ضمان و مقاطعه گیرد توان دانست حال بر چه وجه باشد». در روزگار گیخاتوخان و پس از او ملک داشتن مصیبتی بزرگ بود از دست سندسازان و گواهانِ مزور و قاضیان رشوه خوار و مرافعات پایان ناپذیر. مدعیان مالکیت به قباله های کهن نامعتبر استناد می جستند و گراه مردمی اوباش و بی سر و پا بودند. برخی از دولتمندان به رعایت آبروی خود و رفع دردسر به ایشان چیزی می دادند که به دارالقضا نروند. کم کم این گونه حق السکوت گرفتن برای بعضی سودجویان شغلی پردرآمد شد. برخی دیگر به مدد کاتبان و مزورنویسان قباله هایی کهنه جعل می کردند، آنگاه به حمایت مغولی و قوی دستی به محکمه می رفتند. قاضی نیز از بیم یا به مصلحت سخنی نمی گفت. بعضی ملک دیگران را به یک صدم بهای اصلی به مغولی می فروختند. مغولان که هوس املاک به سرشان زده بود پس از این معاملات نامعتبر خود را مالک حقیقی می شمردند و به زور درصدد تصرف ملک برمی آمدند. منازعاتِ ملکی - که گاه به شمشیر زدن می کشید - به جایی رسید که به قول رشیدالدین فضل الله «عموم خلق بر املاک و عرض و جان خود ناامین گشتند و قضات متدین از دست آن مفسدان مزور درماندند و قدرت تدارک نداشتند». این نابسامانی ها غازان را وادار کرد که در کار قضا تدبیری

بیندیشد. از این رو در این زمینه اصلاحاتی کرد و نیز گروهی از مزوران را به قتل رساند تا دیگران به جای خود نشستند^(۱۶۶).

ستمکاری حکام و مأموران مالیات در ولایات

موضوعی دیگر از مسائل اجتماعی و اقتصادی که رشیدالدین فضل‌الله در کتاب خود آورده است طرز عمل ستمکارانه متصرفان است در ولایات. وی می‌نویسد که پیش از غازان «ولایات را به مقاطعه به حکام می‌دادند» در برابر مبلغی. حاکم سالی هرچند بار می‌توانست از مردم مالیات و باج می‌گرفت بخصوص هروقت ایلچیان از دیوان ایلخان می‌آمدند هر دفعه به بهانه‌ای رعایا را می‌دوشید. به شحنة و بیتکچیان نیز چیزی می‌داد که همداستان شوند. از آنچه می‌گرفت هرگز چیزی به خزانه نمی‌فرستاد. حواله‌های دولت را نمی‌پرداخت. در نتیجه بروات در دست طلبکاران می‌ماند و اعتباری نداشت. وزیر نیز با حکام ولایات همدست بود و ایشان فقط حواله‌هایی را می‌پرداختند که مطابق قرار قبلی وزیر در آن علامتی مخصوص به کار برده بود وگرنه محصلان و ایلچیان با براتهای پرداخت نشده سرگردان می‌ماندند. استظهار به حمایت وزیر موجب شده بود حکام بر انواع ظلم اقدام کنند. از طرف دیگر وجوه دولتی را به مصارفی که بایست نمی‌رساندند و حقوق و مرسوم اشخاص را نمی‌پرداختند. مردم عذر می‌آوردند که آنچه دارند باید به ایلچیان دیوان که منتظرند بپردازند و این بهانه‌ای بیش نبود. خوشبخت کسی بود که می‌توانست طلب خود را به ربع اصل به نواب حاکم بفروشد. رشیدالدین فضل‌الله شرح می‌دهد که چگونه حکام با شرکت مستوفیان و بیتکچیان و وزیران مردم را غارت می‌کردند بخصوص صدرالدین چاوی در وزارت خود «این مفسدت و ناانصافی را به عیوق رسانید».

نتیجه این ستمها پریشانی امور، خالی ماندن خزانة فقر و نیازمندی مردم و فرار آنها از دیه و خانه به ولایات غریب بود. ایلچیان برای بازگرداندن ایشان می آمدند و به جای استمالت، بستم از آنان مالیات می خواستند یا تعهد می گرفتند. اما «هرگز رعیت را با مقام خود نتوانستند برد و آنچه در شهرها مانده بودند اکثر در خانه ها به سنگ برآورده بودند یا تنگ بار کرده و از بام خانه ها آمد شد کردند و از بیم محصلان گریخته». محصلان به راهنمایی برخی اشخاص، مردم را از گوشه ها و زیرزمین ها و باغها و خرابه ها می کشیدند و اگر نمی یافتند زنانشان را می گرفتند و به پای از ریسمان می آویختند و می زدند. رشیدالدین فضل الله می نویسد که به چشم خود دیده است رعیتی هنگام فرار از پیش محصلان خود را از بام به زیر انداخته است. در یزد چنان شده بود که در همه دیه های آنجا آفریده ای دیده نمی شد^(۱۶۷). معدودی که مانده بودند دیده بانی داشتند و تا او از دور کسی را می دید همگان در کاریزها و میان ریگ پنهان می شدند. در اکثر شهرها مردم از بیم آن که ایلچیان را به خانه های ایشان فرود می آورند در خانه های خود را از زیر زمین می کردند با راهگذرهای باریک. و چنان شد که کس خانه نمی یارست ساخت و آنها که ساخته بودند گورخانه می کردند و اسم رباط و مدرسه بر آن می انداختند و مع هذا فایده نمی داد^(۱۶۸). ایلچی ها به هر خانه که فرود می آمدند خانه را خراب می کردند، درها را می سوختند و آنچه بود می بردند^(۱۶۹)، باغها را خراب می کردند. درختها را برای نیزه درست کردن و در زمستان برای سوختن می بریدند. اگر در باغی کاریزی بود و چارپایی در آن می افتاد یا رخنه ای بود و چارپا از آن بیرون می رفت، صاحب باغ را می گرفتند و چند برابر بهای چارپا را از او می ستدند. حکام از این راه نیز

از مردم چیزی می‌گرفتند که ایلچی را به خانه آنان فرود نیاورند یا «هر سال به بهانه ایلچیان چندین هزار زیلو و جامه خواب و غزغان»^(۱۷۰) و اوانی و آلات مردم می‌بردند»^(۱۷۱).

این است گوشه‌ای از احوال مردم در ولایات و ستمهایی که می‌کشیدند. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «روزی مردی پیر از کدخدایان صاحب‌ناموس به دیوان آمد و می‌گفت: ای امرا و وزرا و حکام، روا مدارید که من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من به سفرند و هریک عورتی جوان در خانه گذاشته و دختران نیز دارم و ایلچیان به خانه من فرو آمده‌اند همه جوانان چابک و خوبروی و مدتی شد تا در خانه منند و آن زنان ایشان را می‌بینند به من و فرزندان به سفر رفته قناعت نتوانند نمود. و چون با ایلچیان در یک خانه‌ایم من شبانروزی ایشان را نگاه نتوانم داشت و بیشتر مردم را همین حالت واقع است چنان که می‌بینیم. چون تدبیر بر این نمط است تا چند سال دیگر در این شهر یک بچه حلال‌زاده به دست نیاید و تمامت ترک‌زاده و یکدش باشند»^(۱۷۲) ... آن مرد پیر آن حال می‌گفت و می‌گریست و در آن امرا و وزرا هیچ اثر نکرد»^(۱۷۳).

غازان در طرز جمع‌آوری مالیات نیز اصلاحاتی کرد. بهترین راه تأمین رفاه مردم را در آن دید که حکام محلی و بیتکچیان را از نوشتن هرگونه حواله بر سر رعایا ممنوع دارد و فرمود حاکم متخلف را به یاسا رسانند و دست بیتکچی را که براتی نویسد ببرند. از دیوان بیتکچی خاص فرستاد که آمار روستاها و حدود عایدی و مالیات سابق آنها را معین کند بی‌زیاده و نقصانی. این اطلاعات و نیز صورت املاک متصرفی اشخاص را در دفتری نوشتند و برای هر ولایت یک بیتکچی معین کرد که ملازم دیوان بزرگ بود. وی در اول هر سال براتها را به

موجب دفاتر ثبت، به نام هر ده می‌نوشت. پس از تأیید براتها را به ولایت می‌فرستاد و رعایا مالیات مقرر را به دو قسط به صاحب‌جمع هر ولایت می‌دادند که برخی را به صورت پول نقد به حواله‌داران می‌پرداخت و باقی را نقد به خزانه می‌سپرد. بدین طریق مردم از مقدار مالیاتی که مقرر بود باخبر بودند و می‌دانستند زیاده‌تر از آن نباید بدهند بخصوص که مجازاتهای سخت در انتظار متخلفان بود. حاکم یکی از نواحی همدان - که این فرمان را سست انگاشته و اجازه داده بود بیتکچی براتی چند بر ولایت بنویسد - به مرگ محکوم شد و دست بیتکچی را بریدند. رؤسا و کدخدایان دیه‌ها نیز مجاز نبودند چیزی زیاده‌تر از حد مقرر از رعایا بستانند و سهم پرداختی هرکس معین و در دفترهای دیوان ثبت بود.

رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد در نتیجه این تدبیرها مردم آسوده شدند و مالیات خود را به‌طور مرتب می‌پرداختند. شهرها آبادی از سر گرفت. رعایا به وطن مألوف باز آمدند و بهای خانه‌ای که صد دینار بود به هزار دینار رسید. بر اثر وصول عایدات، با همه مخارج دولت، خزانه از جنس و نقد پر بود زیرا راه برات نوشتن حکام و متصرفان - که منشأ ظلم و فساد بود - بکلی مسدود شد و کسی حق نداشت: یک من کاه و حبه‌ای زر در برات کند»^(۱۷۴).

متن فرمانی که غازان به سال ۷۰۳ هـ. در این باب صادر کرده است در تاریخ مبارک غازانی مسطور است و حاوی اطلاعات مفید بسیار. در ابتدای یرلیغ از مفاسد گذشته در موضوع وصول مالیات، و اصلاحات غازانی به تفصیل یاد شده است؛ و نیز در آن می‌خوانیم که چون نوشتن براتها و به‌صحه رساندن آنها مستلزم وقت بسیار بوده مقرر شده است تمام کتب و دفترهای مربوط به ولایات را در کتابخانه متصل به خانقاه تبریز جمع کنند که در مواقع ضرورت مرجع و

مورد استناد باشد و از روی آنها نسخه بگیرند. نصب لوحه‌های فلزی و گچی حاوی شرط نامه‌ها و مقررات مربوط بر در دیه یا مسجد و مناره پیش‌بینی شده است. این لوحه‌ها را برای اطلاع یهود و نصاری بر در معابدشان و برای آگاهی صحرائشینان بر میلی قرار می‌داده‌اند. شرح اقسام وجوه‌العین هر ولایتی که بر این لوحه‌ها می‌نوشته‌اند و موعد ادای آنها و «کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیر و سردسیر شتوی و صیفی» در تاریخ غازانی آمده است. در فرمان تصریح شده که در هر ولایت که به خواتین و شهزادگان و امرا داده شده یا به اقطاع به لشکر سپرده‌اند نیز این مقررات باید اجرا شود «تا متصرفان مذکور به دل خود متوجهات دیوانی زیادت از آن نتوانند ستد و اهل آن موضع نیز در زحمت نباشند»^(۱۷۵).

رشیدالدین فضل‌الله به صراحت نوشته است که در روزگار مغول «کلوخ و خاشاک را در نظر حکام و غیرهم هم اعتبار بود و رعایا را نه و خاشاک شوارع آن کوفتگی نمی‌یافت که رعیت». آنگاه از اهتمام غازان در محافظت و رعایت رعایا و دفع ظلم از ایشان سخن می‌راند و خطابه‌های صریحی که در این باب با امرا و لشکریان می‌کرده است^(۱۷۶).

مظالم ایلچیان

در حکومت مغول یک دسته از عملة ظلم ایلچیان بوده‌اند. هریک از خوانین، شهزادگان، امرای اردو، شحنة و هرکس دستش به جایی بند بود به ولایات ایلچی می‌فرستاد. این فرستادگان نیز هر کار می‌خواستند به زور انجام می‌دادند. هرکس با دیگری خرده‌حسابی داشت با دادن چیزی به قدرتمندی بر سر طرف خود ایلچی می‌برد و با او هرچه می‌خواست می‌کرد. کم‌کم عده

ایلچیان در شهرها، بامها، راهها از مسافران زیادت‌تر شد «چنان که همواره در هر شهری زیادت از صد و بیست ایلچی در خانه رعایا و ارباب فرو آمده بودند»^(۱۷۷). در منازل بین راه اسب گیر نمی‌آمد. ایلچیان علوفه و اسب و مال مردم را مصادره می‌کردند و در راه به دیگران می‌فروختند. راهزنان نیز برای پیش بردن مقصود خود و غارت کاروانیان به صورت ایلچیان درمی‌آمدند و کاروانها حتی ایلچیان را می‌زدند. گاه میان ایلچیان نزاع درمی‌گرفت و آنچه به دست آورده بودند از یکدیگر می‌ربودند. با کثرت ایلچیان قلابی، انجام دادن مأموریت ایلچیان حقیقی، از جمله وصول عایدات، متعذر بلکه محال بود بخصوص که دسته اول گاه دویست سیصد تا هزار سوار از دوستان و خویشان و هر جنس مردم به اسم نوکر با خود می‌بردند که مغلوب حریفان نشوند و در یامها اسب گیر بیاورند. رفتار ایلچیان در شهرها نیز پیش از این عرض شد. نتیجه همه این کارها فشار روزافزون به مردم بود که بر مال و جان خود ایمن نبودند^(۱۷۸).

غازان ناگزیر شد چاره این کار را بکند. در هر سه فرسنگ یامی نهاد با پانزده سر اسب و آن را به امیری سپرد و مخارجش را تأمین کرد که متعرض کسی نشود. یامچیان فقط در برابر فرمان مخصوص اسب به ایلچیان می‌دادند. اعزام ایلچی را محدود کرد که جز به ضرورت نروند و آن هم از طریقی که «نه دیه بینند و نه شهر» و دستور داد خبرهای فوری به وسیله مکتوب و پیکان سریع فرستاده شود و سرعتی نیز در امر ارتباطات پدید آورد. مخارج راه از خزانه به ایلچیان نقد داده می‌شد که از مردم چیزی نستانند و جز شخص غازان کسی حق نداشت به جایی ایلچی فرستد. به موجب یرلیغ «در شهرها ایلچی خانه‌ها ساختند و فرش و جامه خواب و مایحتاج ترتیب کردند تا آنجا فرود می‌آیند و وجهی

معین کرد تا در عمارت ایلچی‌خانه صرف کنند» و مزاحم احدی نشوند. بدین ترتیب مردم از ستم ایلچیان رهایی یافتند^(۱۷۹).

سوء استفاده از فرمانها و احکام

یکی از مشکلات مهم اداری و اجتماعی در روزگار مغول موضوع کثرت صدور یرلیغها و پایزه‌ها بود. به روایت رشیدالدین فضل‌الله چنین رسم شده بود که «خلق عالم هریک به امیری التجا می‌کردند و برحسب ارادت خویش یرلیغی می‌ستدند». این فرمانها - که از طرف سلطان و دیگران در حالات مختلف صادر می‌شد و بستگی به مقصود درخواست‌کننده داشت - اکثر باهم متضاد بود. گاه اشخاص نویسندگان را می‌فریفتند و متن فرمان را به صورت مطلوب خود درمی‌آوردند. گاه بیتکچیان رشوه‌ای می‌گرفتند و بی‌دستور امرای بزرگ یرلیغ می‌نوشتند و مهر می‌زدند. وفور یرلیغها و نشر آنها در میان مردم موجب آمده بود که هرکس به نوعی از آنها سود جوید. درحقیقت تمشیت کارهای مملکت و رعیت به فرمانهای گوناگون منجر می‌شد و اختلافات بسیار بروز می‌کرد. به همین سبب قضات نیز نمی‌توانستند مراعات را فیصله دهند زیرا مستندات باهم متفاوت بود. از این‌رو هر پادشاهی جلوس می‌کرد درصدد برمی‌آمد یرلیغهای پیشین را جمع کند. اعزام ایلچی برای این مقصود هم مخارج زیادی را موجب می‌شد و هم آزار مردمان را. دارندگان یرلیغها نیز با رشوه دادن و انواع وسایل می‌کوشیدند فرمان پیشین را از دست ندهند. همین حال را داشت پایزه‌ها - که لوحه‌ای حاکی از ابراز عنایت ایلخان مغول به خواص بود.

غازان دستور داد یرلیغها فقط در حال هشیاری عرضه شود^(۱۸۰) تا فرمانی خلاف مصلحت و بی‌تأمل صادر نگردد. به‌علاوه برای بررسی مجدد و اصلاحات

لازم در آنها قبل از تمغا زدن^(۱۸۱) مراحل معین کرد و مسؤولان امر نیز موظف شدند یرلیغ را ببینند و بر آن صحنه نهند. متن فرمانها نیز در دفترهای سالانه ثبت می شد که هم خلاف فرمانهای پیشین حکمی صادر نگردد و هم در موارد اختلاف صورت اصلی فرمان موجود و محل استناد باشد. غازان تمغاها را از دست بیتکچیان گرفت و محفوظ داشت. برای مقاصد مختلف مهرهایی ساخت که امکان هیچ تقلبی نباشد. چون ممکن بود بررسی فرمانها وقت بگیرد و کار مردم معوق بماند دستور داد متن مصوبی بسته به حوائج گوناگون برای یرلیغها قبلاً فراهم شود و در دفتر «قانون الامور» ثبت گردد تا بعد از آن احکام را بر وفق آنها بنویسند و اگر به اقتضای مورد زیادت یا نقصان چند لفظ لازم آید آن تغییر اندک را به عرض برسانند.

غازان پس از این دفتها در صدور و ضبط فرمانها، انواع پایزه ها را نیز با مشخصات متفاوت معین کرد که هرکس پس از انجام دادن مأموریت آن را پس دهد. آنگاه دستور داد همه یرلیغها - که پیش از این تاریخ صادر شده - باطل است مگر به دیوان دهند و دوباره تأیید شود. مهلتی شش ماهه نیز معین نمود که پایزه های کهن را تسلیم کنند. بدین ترتیب فرمانهای ناسخ و منسوخ و پایزه ها جمع آوری شد و راه سوء استفاده از آنها نیز مسدود گشت^(۱۸۲).

راهزنان

رشیدالدین فضل الله می نویسد که پیش از غازان مردم از دست راهزنان در راهها و سفرها ایمنی نداشتند بخصوص که جماعتی از اهل شهرها و روستاها با دزدان پیوستگی داشتند، برای آنان جاسوسی یا راهنمایی می کردند و اجناس دزدی را به فروش می رساندند. در دستگاههای حکومت نیز دزدان به حمایت

گروهی مستظهر بودند. ضعف روحیه کاروانیان و تفرقه ایشان - که هنگام حمله دزدان یکدیگر را یاری نمی‌کردند - راهزنان را گستاخ‌تر می‌کرد. راهداران نیز به جای حفظ مال و جان مسافران با دزدان همکاری می‌کردند و قافله‌ها را به بهانه‌ای متوقف می‌داشتند تا دزدان آگاه شوند و بر سر راه روند. بدین ترتیب نه کسی در امان بود و نه کالایی به مقصد می‌رسید.

غازان دستور داد دزدان و همدستانشان را به یاسا رسانند و برای کسانی که از حمایت کاروانیان در برابر دزدان خودداری کنند نیز کیفری معین کرد. امیری را برای اجرای این فرمان برگزید و گروهی را سخت مجازات نمود. راهداران معتبر را نیز در برابر باژ مختصری که به نسبت چارپایان می‌گرفتند^(۱۸۳) مسئول قرار داد که «اگر قطع افتد هر راهدار که به آن موضع نزدیکتر باشد دزد را به دست آورد والا از عهده مال بیرون آید». در راهها نیز میلهایی به سنگ و گچ ساخت و لوحی با ذکر عده راهداران آن موضع و شرایط یاسا به نام لوح عدل، تا هرکس نتواند مانند سابق به هرجا بخواهد به عنوان راهدار بنشیند و از مردم چیزی بستاند. مقرر شد در دیه‌ها هرجا در حوالی آن دزدی هست، کاروانیان در خیل خانه‌ها فرود آیند که مصون باشند. امیری نیز مأمور این مهم شد که اسامی همه راهداران در نزد او بود و قریب ده هزار تن از لشکریان به این کار مشغول شدند که مسافران ایمن باشند. اندک اندک آسایشی پدید آمد و اگر سرقتی صورت می‌گرفت دزدان و اموال را به دست می‌آوردند و به یاسا می‌رساندند^(۱۸۴).

ناامنی در شهرها

در حکومت مغول که قانون زور حکمفرما بود در شهرها نیز مردم امنیتی نداشتند. حتی کار باج گرفتن و زور گفتن به جایی رسیده بود که به قول

رشیدالدین فضل‌الله «هر بزرگ معتبر صاحب‌ناموس و خواجه که در بازار رفتی به جهت معامله‌ای و استحمام، چند خربنده پیرامنِ او درمی‌آمدند و می‌گفتند که ما را چندین زر باید داد که امروز وجه شاهد و شراب و مطرب و نان و گوشت و حوایج و دیگر مایحتاج ما باشد به کار می‌آید و ترا می‌باید داد و اگر ندادی یا عذر گفתי سفاهت می‌کردند و عاقبة الامر یا زر می‌ستدند یا او را بسیار می‌زدند و بسیار بودی که زر نداشتی و قرض بایستی کرد و زر و عرض و ناموس رفته از بازار بیرون بایستی آمدن». بر سر بازارها دسته دسته شتربانان، قاصدان، پیکان و دیگران ایستاده اشخاص را بدین ترتیب در روز روشن لخت می‌کردند و به روایت رشیدالدین «تمامت به خواتین و شهزادگان و امرا تعلق داشتند» و کسی از بیم ایشان جرأت اعتراض و مقاومت نداشت. در عیدها و مراسم این دسته با چارپایان آراسته به در خانه بزرگان می‌رفتند. اگر صاحب خانه حاضر بود آنچه می‌خواستند به اصرار می‌گرفتند «و صد هزار هرزه و هذیان می‌گفتند و دشنام می‌دادند تا زیادت بستانند و بالضروره هم عرض می‌بردند و هم چیزی می‌ستدند». اگر صاحب خانه نبود آنچه به دست می‌آوردند می‌بردند و پیش شراب‌فروشان به گرو می‌گذاشتند. جامه‌هایی را که ربوده بودند می‌پوشیدند. صاحبخانه بعد بایست چند برابر پول می‌داد تا اناث و لوازم خود را باز گیرد. «هر سال پنج شش روز پیش از آن روزهای معهود و پنج شش روز پس از آن هیچ آفریده در میان راهها نیارستی گذشت که او را در پیچیدندی و هرچه لایق چنان قوم باشد با وی کردند و بدین شیوه‌ها بر در دکانها گردیدندی و از دست بی‌راهی ایشان بازار عاطل شدی».

نکته قابل ملاحظه آن که ارباب قدرت از حرکات بی‌رسم نوکرانشان لذت

می‌بردند. کم‌کم دیگر اشخاصِ مفتخوار هم به خربندگان و شتربانان و پیکان پیوستند و «بر هر خربنده‌ای ده بیکار و رند و آتش‌رانی جمع می‌گشتند و به جایی رسید که دفع و تدارک آن از جمله مشکلات بود». غازان ناگزیر دستور داد «هر خربنده و شتربان و پیک که از کسی چیزی خواهد او را به یاسا رسانند» و در عیدها و نوروزها هروقت که آواز جرس و درای شتران و استران ایشان بلند می‌شد، به چماق سر و دست و پای این گروه را می‌شکستند. به عموم مردم هم اعلام شد که چیزی به خربندگان و شتربانان و پیکان و دیگران ندهند. بدین شیوه «عالم از شر ایشان ایمن گشت»^(۱۸۵).

در شهرها مفاسد دیگر نیز کم نبود. شراب‌نوشی و بدمستی در معابر رواج داشت، مستان به نزاع می‌پرداختند و یکدیگر را مجروح و گاه هلاک می‌کردند. فسق و فجور و لواط رواج داشت. در شهرهای بزرگ زنانِ فاحشه را در پهلوی مساجد و خانقاهها و خانه‌های هرکس در ملاء عام می‌نشاندد. کنیزکان را که از اطراف می‌آوردند به خراباتیان می‌فروختند که بهای بیشتر می‌دادند و آنان را به اجبار و اکراه به کار بد و می‌داشتند. بدین سبب است که غازان یرلیغی صادر کرد و مستی کردن در معابر را ممنوع داشت. هرجا مستی می‌دیدند می‌گرفتند و او را برهنه می‌کردند و در میانه بازار بر درخت می‌بستند که مردم بر او بگذرند و متنبه شود. در ضمن کسی مجاز نبود به تفحص به در خانه اشخاص برود تا مبادا عوانان راهی برای زحمت مردم پیدا کنند. در منع فسق و فجور و لواط هم دستورها داد. در فرمانی دیگر نوشت: «خرابات نهادن و زنان فاحشه نشاندن اصلاً کار محظور و مذموم است و دفع و رفع آن از واجبات و لوازم لیکن چون از قدیم‌الایام باز جهت بعضی مصالح در آن باب اهمال نموده‌اند و آن قاعده مستمر

گشته دفعهٔ و احدى منع آن متمشى نگردد به تدریج سعی باید نمود تا به تأنی رفع گردد». اما فروش کنیزکان را به خرابات - در صورت عدم تمایل آنان - منع کرد و بخصوص مقرر داشت زنانی را که می خواهند از خرابات بیرون آیند مانع نشوند و «ایشان را در هر پایه و هر جنس قیمتی معین فرمود تا بدان بها ایشان را بخرند و از خرابات بیرون آرند و به شوهری که اختیار کنند بدهند»^(۱۸۶).

ضعف پول

مشکل اقتصادی دیگری که مردم با آن روبه‌رو بودند اختلال عیار زر و نقره و تفاوت مسکوکات در جاهای مختلف و سوء استفاده‌ها از این کار بود چندان که پول نقد ارزش و اعتبار خود را از دست داده بود و «بازرگانان از راه ضرورت به قماش تجارت می‌کردند». هرکس پولی در دست داشت به کمتر از ارزش واقعی آن می‌توانست آن را به‌کار برد آن هم به هزار زحمت بخصوص در روستاها و صحراها که مردم در معامله با مسکوک تردید می‌کردند. رشیدالدین فضل‌الله نوشته است که غازان فرمان داد در تمام ممالک سکه‌هایی واحد با نام خدا و رسول و نشان خاص به نام او زدند. عیار سکه‌های رایج را یکسان کرد و در این باب دقت بسیار نمود. زر و نقره مغشوش و سکه‌های دیگر را جمع‌آوری کرد. در نتیجه پول ارزش خود را باز یافت و معاملات با آن رواج گرفت^(۱۸۷).

آشفته‌گی در معاملات

نظیر چنین مشکلی در مقیاس اوزان از قبیل پیمانه و قفیز و تگار و غیر آن و نیز در میزان طول یعنی گز بود. اختلاف مقیاسات مشکلات بسیاری را در معاملات به وجود آورده بود. معامله‌گران به غربا و کسانی که زور نداشتند ظلم می‌کردند و قوی‌دستان هرچیز را «به زخم چوب تمام و زیادت نیز می‌ستدند».

رشیدالدین پس از بیان این معایب و ضررهای ناشی از آن، فرمان غازان را - که در باب این هردو موضوع صادر شده - نقل کرده است. این فرمان خواندنی است بخصوص دقایقی که در آن مورد ملاحظه قرار گرفته است. به موجب یرلیغ غازان مقرر شد وزن تبریز در همه جا معمول گردد. سنگهایی از آهن به وزنهای مختلف معین شد که هریک دارای مهر و نشان خاص بود. پیمانه‌ها در همه جا یکسان گشت. کيله‌های ده‌منی برای انواع حبوبات جداگانه رایج گردید زیرا «بعضی از بعضی سبکتر و سنگین‌تر است». گزِ تبریز نیز ملاک عمل قرار گرفت. همه واحدها و مقیاسات مذکور به نشانها و مهرهای خاص مشخص شد که فقط آنها مجاز باشد و کسی نتواند چیزی از خود بسازد و تقلب کند^(۱۸۸).

رسم اقطاع

از موضوعات قابل مطالعه در تاریخ ایران یکی رسم اقطاع است و اثرات اقتصادی، کشاورزی و اجتماعی آن^(۱۸۹). رشیدالدین فضل‌الله در باب اقطاع در روزگار غازان اطلاعات سودمندی به قلم آورده است.

قبل از غازان لشکر مغول مرسوم و حقوقی نداشتند. تهیه سلاح هم با خودشان بود و هنگام صلح مالیات نیز می‌پرداختند. بعدها از جمله در اوایل عهد غازان برای لشکریان حواله‌هایی به ولایات صادر شد. مغول برای وصول حواله‌ها شدت عمل و خشونت به خرج دادند و بر رعایا ستم می‌کردند. از طرفی حکام و متصرفان نیز حواله را به موقع نمی‌پرداختند. در نتیجه براتها در دست لشکریان می‌ماند یا آنها را به نیمه‌بها به ایداجیان می‌فروختند. مردم گرفتار ظلم می‌شدند و به لشکر هم چیزی نمی‌رسید.

چهار پنج ساله اول حکومت غازان نیز وضع به همین منوال خراب بود.

دستور او - که ارتفاع هر ولایت را در انبار ریزند و به شحنة ولایت بسپارند تا حواله‌ها را نقد بدهد - نیز مشکلی را نگشود. لشکریان اظهار بی‌چیزی می‌کردند و به هر بهانه بخصوص هنگام لشکرکشی‌ها مردم را آزار می‌دادند و چیزی می‌گرفتند، هرکه زورش بیشتر برخوردارتر، غازان به سال ۷۰۳ ه. به موجب فرمانی ولایاتی را که محل ییلاق و قشلاق سپاهیان بود به اقطاع به هر هزاره داد تا همگان به یک نسبت بهره‌مند شوند.

در فرمان غازان جزئیات مقررات اقطاع مذکور است از سهم رعیت و چریک و دیوان و حقوق آب و زمین و مرتع و غیره. بخصوص تأکید شده که «رعایای هر دیه در موضع خود زراعت کنند» تا لشکریان به اسم آن که زمین اقطاع ایشان است رعایا را اسیر خود ندانند و نیز رعایت احوال ایشان و حقوق مردم دیه‌های مجاور به کرات سفارش شده است. به موجب همین فرمان صدور هر نوع براتی به اقطاعات ممنوع شد. حصه هر هزاره به توسط اهل خبرت به صده و دهه تقسیم و به افراد تسلیم شد و در دفترها ثبت گردید. در مقابل هر یک نفر چریک موظف بود پنجاه من تبریز محصول به انبار خاص تحویل دهد. برای تشویق اقطاع‌داران به آبادانی مقرر گردید هر سال زراعت هرکس بررسی شود تا آن‌کس که در عمران کوشیده مورد لطف قرار گیرد و کسانی که تقصیر ورزیده‌اند مؤاخذه شوند. زمینهای واگذاری قابل فروش و بخشش نبود. در صورت فوت کسی برای تفویض حصه او به دیگران صورتهای مختلف پیش‌بینی شده بود. زیادت‌طلبان و کسانی که حساب عایدی خود را درست عرضه نمی‌کردند و نیز دیگر تخلف‌کنندگان مجازات می‌شدند. مقصود از صدور این فرمان از یک طرف چشم و دل لشکر را سیر کردن بود و بی‌نیاز کردنشان از

حواله‌های خزانه و مصون داشتن مردم از تعدیات ایشان، و از طرف دیگر تشویق به کشاورزی و زراعت و آباد کردن نواحی مملکت^(۱۹۰).

اقطاع دادن به لشکریان دست‌آوردگان را برای اصلاحاتی در امور سپاه مغول و تازیک گشود. پادگانهایی در جاهای مختلف ایجاد کرد تا در مواقع ضرورت محتاج لشکرخواستن از نواحی دوردست نباشند. در سرحدات قوایی مستقر نمود و همه را جامگی و اقطاع داد. برخی از افراد مغول فرزندان دیگر خانواده‌ها را به اسیری می‌گرفتند و می‌فروختند یا از بی‌چیزی فرزندان خود را به فروش می‌رساندند. غازان از سر غیرت دستور داد اینان را بخرند و قریب یک تومان (ده هزار نفر) شدند و لشکری خاص از ایشان به وجود آمد^(۱۹۱).

ترویج کشاورزی و مسئله زمینهای بایر

غازان علاوه بر آن که از طریق اقطاع دادن ولایات به لشکریان درصدِ عمران برآمد به کارهای دیگری نیز در این زمینه دست زد. بخصوص که در استیلای مغول همه بلاد ویران شده بود. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «از راه تتبع تواریخ و راه قیاس معقول پوشیده نماند که هرگز ممالک خراب‌تر از آن که در این سالها بوده نبوده خصوصاً مواضعی که لشکر مغول آنجا رسیده چه از ابتدای ظهور بنی‌آدم باز هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چنگیزخان و اوروغ او مسخر کرده‌اند و در تحت تصرف آورده میسر نگشته و چندان خلق که ایشان کشته‌اند کس نکشته ... برجمله اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و در این عهدها هرگز کسی در بند آباد کردن آن نبوده»^(۱۹۲). وضع کشاورزی در ولایات بسیار خراب بود. رعایا بی‌چیز بودند و نمی‌توانستند به گاو و تخم خود زراعت کنند. بذری اندک را که از دیوان

می گرفتند وقت گرانی غله خرج می کردند و کسی در فکر بی چیزی و نیازمندی ایشان نبود. این وضع هم به رعایا زیان می رساند و هم به دیوان. غازان برای حل این مشکل مبلغی از عواید حاکم و مقاطع را برای تقاوی اختصاص داد و سهم ایشان و حصه دیوان را از قرار سه یک معین کرد. نخست بعضی از متصرفان به گمان آن که وضع مانند سابق است نه به گاو و تخم دادن توجهی کردند و نه به فکر آن بودند که سهم دیوان را باید داد. از این رو بهانه ها آوردند که مسموع نیفتاد. کم کم دستور غازان اجرا شد. در جاهایی هم که متصرفان به حيله بذر را تلف کرده بودند دوباره به زارعات تخم دادند. به مرور آبادانی و ارزانی پدید آمد.

درمورد دواب و طیور هم - که به هرکس سپرده بودند و به دیوان تعلق داشت - قرار بر سه یک نهادند. با تدبیر اخیر دواب و طیور مردم هم از تصرف عمال حکومت مصون ماند بخصوص هنگام رفت و آمد مأموران و ایلخانان در ولایات. پیش از این هرکس از اعضای دیوان، درازگوش و چارپایان مردم را بی محابا می برد و هر سال بر سر این کار «چند هزار رعیت را سر و دست و پای می شکستند». در نتیجه رعایا از برزگری و کار کردن باز می ماندند. قوشچیان نیز مرغ و کبوتر مردم را می گرفتند^(۱۹۳). اما پس از فرمان غازان در هرجا چهارپا برای رفع حاجت و مرغ و کبوتر برای مصرف مطبخ و جانور، هم از آن دیوان وجود داشت. مجموع این اقدامات رعایا را از برخی مشکلات آسوده کرد و عمارت و زراعت رونق گرفت^(۱۹۴).

فراوانی زمینهای بایر در نواحی مختلف مملکت - چه املاک خالصه و چه ملک مردم - هم سبب گرانی و دشواری معیشت عموم بود و هم موجب نقصان

عواید دولت. کسی نیز برای عمران و زراعت تأمینی نداشت چه ممکن بود ملکی آباد شود و بعد آن را باز گیرند. غازان در این باب نیز به اصلاحاتی پرداخت. نخست به موجب یرلیغی زمینهای خالصه را که بایر بود به سه دسته تقسیم کرد: قسم اول آنها که آب و جویش موجود و آبادتر می‌نمود و خرج کمتر لازم داشت، قسم دوم آنچه عمارت آن متوسط بود، و قسم سوم آنچه خراب‌تر و آبادکردنش دشوارتر بود. برای تشویق زراعت در هریک از این املاک، سال اول همه را از حقوق دیوانی معاف داشت. در سالهای بعد بسته به حدود بهره‌برداری، سهم زارع و حق‌السعی و حصه دیوان را در هریک از سه قسم مذکور به تفاوت تا سه سال معین کرد و «شرط فرمود که این حصه حقوق به اسم خراج می‌رسانند». تسهیلاتی نیز فراهم آورد و مقرر داشت «هرکس آنچه آبادان کند ملک او باشد و مویداً بر او و فرزندان او مقرر و مسلم باشد و اگر خواهد به دیگری فروشد بیع آن جایز است ... بعد از آن فرمود که چون در ممالک حَزْر^(۱۹۵) و مقاسمه باطل گردانیم حصه دیوانی با برات نیز به موجبی که در هر ولایت مبصران به قیاس تعیین کنند مقرر و معین گردانند تا به اسم خراج می‌رسانند و عوانان و ظالمان را دست‌آویز حزر و مقاسمه و تکثیر بر رعایا نباشد و آن زحمات بکلی منقطع گردد». در هر ولایتی نیز یک دو بزرگ معتمد را منصوب کرد و اصل یرلیغ شرط‌نامه به ایشان داد تا آن را چنان که هست به اطلاع عموم برسانند و هرکس خواهد بدین منوال به عمران و زراعت پردازد. آنگاه برای تمرکز دادن کلیه این امور «دیوان خالصات» را ایجاد کرد.

درمورد آباد کردن املاک بایر نیز دستور داد «هرچه در این نزدیکی آبادان بوده ... هرکس که خواهد عمارت کند با خداوندان مشورت کرده معمور گرداند

و آنچه قدیم‌البوار است بی‌مشورت هرکس که خواهد آبادان کند و چون مالک آن از راه شرع و شهرت تمام که به ملکیت او بوده بادید آید برقرار بر عامر مقرر باشد لیکن مقدار آن که باز دهد همان بود که در قسم دیوانی یاد کرده شد. اما از آن جمله که باز می‌دهد یک نیمه به مالک رساند و یک نیمه به دیوان». این قرار مربوط به ولایاتی است که ده یک به دیوان می‌داده‌اند. در ولایاتی که چنین نبوده تمام آن حصه به مالک تعلق می‌گیرد. در هر حال مالک حق اعتراضی به آبادکننده نداشته است زیرا وی همان حکم را داشته که آبادکننده دیوانی.

غازان مواضع خرابی را که در یورتهای مغولان بود به شرط آباد کردن تابع حکم دو قسم مالکی و دیوانی قرار داد ولی چون مغولان مستولی بودند و خوی آنها را می‌دانست که اسیران و بندگان را به بیگاری خواهند گرفت و رعایا بیکار و محروم خواهند ماند، در شرایط مربوط به آنها احتیاطی بلیغ کرد.

غازان دستور داده بود از بایرات هر ولایت صورت‌برداری کنند و پس از تفویض آنها به اشخاص، هر دو سال یک بار رسیدگی کنند تا چه حد آباد شده یا ویران مانده؟ یا اگر برخی از نواب بعضی از این‌گونه اراضی را برای خود برداشته یا با کسی شریک شده‌اند و حصه دیوانی او را در دفاتر نیاورده‌اند، معلوم شود. به روایت رشیدالدین فضل‌الله این چاره‌گری‌ها در توسعه عمران مملکت و آباد شدن املاک بایر مؤثر افتاد. محصول افزایش یافت و در معیشت مردم گشایشی حاصل شد^(۱۹۶).

آبادانی و عمارت

حکایت دوازدهم مربوط است به علاقه غازان به عمارت و آبادانی. البته اجداد او هم به این کار رغبتی نشان داده‌اند ولی به قول نویسنده «هرکجا بنیادی

نهادند مبالغی اموال بر آن صرف شد و از ولایات وجوه تابقور^(۱۹۷) و چهارپای و آلات و مزدور می‌آوردند و خلایق را زحمات می‌رسید و اکثر تلف می‌شد و کسانی که بر سر آن می‌بودند الـلیـلـة حُـبـلی می‌گفتند و مال از میانه می‌رفت و زیادت عمارتی میسر نمی‌شد و آن نیز که کردند بر بنیاد نبود و به اندک زمانی خراب گشت»^(۱۹۸).

غازان بر سر عمارتها، «خواجگان معتبر و نویسندگان درست‌قلم و معماران مهندس» را نصب می‌کرد. در تعیین قیمت مصالح اهتمام تمام می‌نمود. بر هر بنایی اشخاص امین را می‌گماشت که آلت‌های بد به کار نبرند یا از گچ و ساروج چیزی کم نکنند و خاک در آن نیامیزند؛ و نیز تمام آلات و چوب و آهن را به قیمت معین به مقاطعه می‌داد. بدین ترتیب آنچه او می‌ساخت استوار و دیرپای بود.

آنگاه مؤلف از آبادانی‌هایی که به توسط غازان صورت گرفته سخن می‌گوید مانند ایجاد نهر غازانی در ولایت حلّه و بردن آب آن به کربلا و نتایج حاصل از آن و نهرها و کاریزهای دیگر، رونق گرفتن کارهای ساختمانی و اشتغال مردم بدان و بالا رفتن قیمت خانه و باغ، دستور ساختن بارویی جدید در تبریز که همه خانه‌ها و باغهای شهر را فرا گیرد، و پیش‌بینی افزایش جمعیت تبریز در سالهای بعد و احتیاج به عمارات دو سه طبقه، ساختن غازانیه در ناحیه شنب (شام) در مغرب تبریز، ساختن کاروانسراها و باراندازها بر هر دروازه تبریز برای رفاه حال تجار، آوردن نهال و بذر انواع درختان میوه‌دار و ریاحین و حبوبات به توسط ایلچیان از همه ممالک به تبریز و کاشتن و به ثمر رساندن آنها^(۱۹۹)، ایجاد حمام و مسجد در همه دیه‌های مملکت و وقف کردن عواید

گرما به بر مخارج هردو^(۲۰۰).

بلای رباخواران

از معاملات رایج دوره مغول یکی زر به سود دادن بود. این کار از نظر اقتصادی و نیز نتایج و زیانهای اجتماعی که به بار می آورده قابل مطالعه است. رشیدالدین فضل الله می نویسد: آغاز این کار از آنجا شروع شد که در روزگار آباقاخان گروهی چند دست سلاح و برخی چند رأس اسب به نزد او آوردند و به سود فروختند. این منفعت دیگران را برانگیخت که به این گونه معاملات دست زنند و اگر خود سرمایه ای ندارند، زر به سود بگیرند و بدین مصرف رسانند. بدین طریق جمعی - «که فی عالم الله هیچ نداشتند» - با پول و قرض ربیّی گرفتن و فروختن جنس از جمله متمولان شدند. ثروت چشم گیر اینان هزاران تن از مفلسان فرصت جوی را برانگیخت. این دسته هم قرض نزولی می کردند. سر و لباس خود را می آراستند و با رشوه ای به امیری دادن رسیدی می گرفتند که مثلاً یک هزار دست سلاح مکمل تحویل داده اند. بیتکچیان رشوه خوار هم با دریافت حق السکوت حواله به ولایات می نوشتند. بدین ترتیب با شرکت و تقلب مغولان و حواله نویسان و حواله پردازان حتی جعل یافته ها^(۲۰۱) به خط مغولی همه به دزدی و ارتشاء سرگرم شدند. کار به جایی رسید که صورت اجناس فروخته شده به مراتب بیش از موجودی کل سپاه و خزانه بود. امرا و ارکان دولت همه حق السکوت خود را می گرفتند. معامله گران دزدپیشه با پرداخت اندک چیزی به امیری و خاتونی خود را در پناه حمایت او قرار می دادند. مطالبات سوداگران چندان دروغی و واهی بود که وقتی خواجه شمس الدین صاحب دیوان به آنان

پیشنهاد کرد که «به هر یک هزار»، دویست دینار از پادشاه بستانم و میان ما مناصفتی باشد چون به هر هزار دینار نیم دینار خرج نکرده بودند جمله راضی شدند». سرمایه‌داران و رباخواران - که به واسطه تأخیر بدهکاران از سود و سرمایه مأیوس شده بودند - باز بر سر شوق آمدند و تقاضای وامخواهان را بیش از پیش اجابت کردند. جعل یافته‌ها دوباره شروع شد و افزونی گرفت. در نتیجه علرغم تصور صاحب‌دیوان - که می‌خواست جلو این معاملات را بگیرد - تدبیرها باطل شد.

در این میان سرمایه‌داران و رباخواران از همه بیشتر سود می‌بردند. اندک اندک با معامله‌گردان دروغی شریک شدند. برای وصول حواله‌ها از خاتونی یا شاهزاده‌ای ایلچی می‌گرفتند و به ولایات می‌رفتند. حکام ولایات نیز «به طمع آن که تا جنسی که ده دینار ارزد به سی و چهل دینار بدهند و به خزانه نقد باید داد کمرهای مرضع و مروارید و دیگر اجناس به بهای گران به ایشان می‌دادند و ایشان نیز می‌ساختند چه اگر سنک و سفال در وجه آن معامله نمی‌ستدند رایگان داشتندی و بدان سبب ایشان نیز آن مرصعات را به بهای اندک می‌فروختند و به محقر چیزی به رهن می‌نهادند و به شومی آن حرکت قیمت جواهر بشکست و بکلی کاسد گشت».

این وضع در عهد احمد و ارغون‌خان و گیخاتو ادامه داشت «کسانی که در این مدت‌ها زر به سود می‌دادند اکثر مغول و اویغور بودند». بیچاره بدهکاران مسلمان که سرنوشتشان در دست رباخواران مغول می‌افتاد، حتی به روایت رشیدالدین فضل‌الله «گدایان سیاه‌کار چون ده ساله عمر مفلسانه به ده روزه تنعم مالکانه بدل می‌توانستند زر به سود می‌ستدند و به خدمتی می‌دادند و حاکمی

ولایت می‌ستدند و به مناصب ملوک و سلاطین معتبر می‌رسیدند». بدیهی است حکومت این گروه توأم بود با غارت رعایا به عناوین گوناگون و رشوه به اصحاب دیوان و بیتکچیان دادن که مانع نشوند و سکوت ورزند.

در وزارت صدرالدین چاوی - که به قول رشیدالدین فضل‌الله گای به گوشی می‌فروخت - این مفاسد افزایش یافت. مطالبات و اموال دیوان مورد معامله قرار می‌گرفت. مثلاً سودجویان از سرمایه‌داران، ده دینار را به بیست دینار به قرض می‌گرفتند و آن را در برابر سی دینار مال دیوانی به وزیر می‌دادند. به همین نحو رباخواران و واسطه‌ها و وزیر کیسه خود را پر می‌کردند و به ضرر دیوان و خزانه، کم‌کم همه قرض‌دار سرمایه‌داران رباخوار شدند حتی دولت و دیوان و همه متنفذان نیز با ایشان همکاری می‌کردند.

رشیدالدین فضل‌الله درضمن بیان انواع معاملات حيله‌گرانه و مفاسد مالی و اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن، می‌نویسد سرانجام غازان به سال ۶۹۸ هـ. فرمانی صادر کرد و رباخواری و هر نوع معاملات مزورانه را منع کرد. بعضی بهانه آوردند که این محدودیت موجب رکود داد و ستد خواهد شد یا پس از این حاجات خزانه به پول نقد تأمین نخواهد گشت. مشکلات دیگری را نیز طرح کردند ولی غازان از قرض به ربح دادن و بعضی تلبیس‌ها که خواستند کرد به‌شدت جلوگیری نمود و سرمایه‌داران را تشویق کرد که سرمایه خود را در آبادانی و زراعت و تجارت به‌کار اندازند. درنتیجه معاملات صورت طبیعی و سالم پیدا کرد و مردم بهتر به کسب معیشت پرداختند و از صدمات رباخواران و دستیارانشان آسایشی یافتند (۲۰۲).

فساد حکومت مغول

گمان می‌کنم با آنچه عرض شد فساد دستگاه مغول به حد کافی بیان شده باشد. همه این نکات در آثار رشیدالدین فضل‌الله مندرج است. در دولت مغولی همه از عالی و دانی رشوه می‌گرفتند و دزدی و سوء استفاده رواج داشت. وزیری^(۲۰۳) جواهراتی را که برای قویلای قاآن آورده بودند بدو نداد و خود تصرف کرد و جان بر سر این کار نهاد^(۲۰۴). امرا و وزرا بسیاری چیزها را به چند برابر بهای واقعی از فروشندگان برای دیوان می‌خریدند. بازرگانان و دلالان هم حصه‌ای از فروش خود را به آنان می‌دادند^(۲۰۵) صدرالدین زنجانی به مقربان گیخاتوخان مالی وافر پیشکش کرد و وعده‌ها داد تا در رسیدن او به وزارت بکوشند^(۲۰۶). هرکسی به منصبی می‌رسید همه کسان و اطرافیان خود را به نان و نام می‌رساند چنان که صدرالدین زنجانی نیز چنین کرد^(۲۰۷). مکاتبات رشیدی خود نموداری است که چگونه رشیدالدین فضل‌الله در دوران وزارت حکومت همه نواحی مهم را به پسران و بستگان و برکشیدگان خود سپرده بوده است و درحقیقت خانواده او به نام ایلخان فرمان می‌راندند^(۲۰۸).

ثروتی که وزرا و حکام گرد می‌آورده‌اند افسانه‌ای و اعجاب‌انگیز است. هر قدر بناهای عام‌المنفعه و آبادانی‌ها و خیرات و صلوات و بخششهای برخی از آنان را به یاد آوریم باز این نکته را از خاطر نمی‌برد که این همه املاک و دارایی و زر و سیم را نمی‌توان از راه مشروع به دست آورد. یکی از بهترین نمودارهای این گونه ثروت‌های هنگفت نامه‌ای است که رشیدالدین فضل‌الله «در حالت مرض هالک» به مولانا صدرالدین محمد تُرکه نوشته و در باب فرزندان خود و میراثش وصیت کرده است. این نامه نشان می‌دهد که درحقیقت در سرتاسر ممالک ایلخانی از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب ولایتی نیست که در آن رشیدالدین

قریه‌ها و املاک فراوان نداشته^(۲۰۹). خودش می‌گوید: «اما بساتین مکروم و مشجر که در ولایات واقع است از حیّ حد و مرکز عد بیرون است». سی هزار اسب، ده هزار شتر، پانصد گله گوسفند، هر گله پانصد رأس، ده هزار سر گاو ماده، بیست هزار مرغ، ده هزار غاز، ده هزار اردک، صد و بیست هزار گُر^(۲۱۰) غله، دویست و پنجاه تومانِ غازانی پول نقد، پنج هزار مثقال طلا، غلامان و کنیزان و وقفهای فراوان از هر چیز گوشه‌ای از این گنج بی‌کران است^(۲۱۱). «اندک سوعاتی» که ملک علاءالدین از هندوستان برای خواجه رشیدالدین فرستاده و خود مالی گزاف است از هر نوع^(۲۱۲)، مشتی از خروار و نمونه‌ای از داد و سندهای هیأت حاکمه تواند بود.

توطئه‌ها

بدیهی است بر سر چنین سفره گسترده‌ای نزاع درمی‌گرفت. هرکس می‌خواست به مقام و قدرت برسد از این رو رقابت و توطئه و دسته بندی در دستگاه ایلخانان فراوان بود. از آن جمله است سعایتها و اتهامات مجدالملک یزدی در دولت آباقخان بر ضد شمس‌الدین صاحب دیوان و برادرش عظاملک جوینی و سرنوشت این خانواده^(۲۱۳)، اقدامات صدرالدین زنجانی برای برانداختن امیر نوروز^(۲۱۴)، و نیز سخن‌چینی و گزارشهای غرض‌آلود او علیه رشیدالدین فضل‌الله و دیگران^(۲۱۵)، نقشه مخالفان برای هلاک کردن خواجه رشیدالدین^(۲۱۶) و گزارشهای خصومت‌آمیز بر ضد پسرش خواجه جلال‌الدین حاکم روم به حضرت غازان^(۲۱۷).

بی‌تدبیری و دهن‌بینی بخصوص سوء ظن مغولان - که از خواص قدرتمندی و زندگی قبیله‌ای است - سبب می‌شد که این‌گونه تلقینات را بپذیرند.

از این رو چنان که مشهور است از همه وزیران ایشان تا سال ۷۲۴ هـ. فقط یک تن به مرگ طبیعی درگذشت^(۲۱۸) بقیه همه به نوعی کشته شدند. رشیدالدین فضل‌الله خود از این گروه است که در پیری خویش را ریختند^(۲۱۹). پس وی حق دارد درباره پسرزاده سید اجل بخاری وزیر قویلای قآن بنویسد: «مدت بیست و پنج سال وزارت کرد و هرگز او را ایغای^(۲۲۰) بیرون نیامد و نکبتی نرسید و به اجل مسمی وفات یافت و این از نوادر است»^(۲۲۱).

در چنین احوالی هیچ چیز و هیچ کس نمی‌توانست محترم و محفوظ بماند، مال ایلخان و دیوان را هم می‌بردند و می‌خوردند^(۲۲۲). مباشران عایدی املاک وزیر را درست نمی‌پرداختند و او مجبور بود برای وصول آنها مأمور مخصوص بفرستد و نامه مؤکد بنویسد^(۲۲۳)، در سیواس متصدیان و عمال، موقوفات دارالسیاده غازانی را به سود خود حیف و میل می‌کردند^(۲۲۴)، ملک معین‌الدوله پروانه^(۲۲۵) از روم به رشیدالدین فضل‌الله می‌نوشت که امرای ترکان تجاوز و تعدی به رعیت را از حد گذرانده حتی زاویه شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی (م. ۶۳۲ هـ. ق) را غارت و ویران کرده‌اند. مشایخ آنجا را به اسیری گرفته و شیخ مجدالدین سرحلقه ایشان را به ضرب چوب هلاک کرده‌اند، به قول او «ظهرالفساد فی البر والبحر»^(۲۲۶).

چنان که پیش از این عرض شد در حکومت فسادآلود مغول سیاهی و تباهی همه‌جا را فرا گرفته بود. قضات نیز که می‌بایست مرجع دادخواهی مردم باشند وضعشان بدان‌سان بود که گذشت^(۲۲۷) و خود شریک دزد و رفیق قافله بودند. در احوال تیمور قآن - نواده قویلای قآن - می‌خوانیم که علی‌رغم منع قویلای بسیار شراب می‌خورد و دانشمندی بخارایی ملقب به رضی هم‌پاله‌اش

بود. «چون رقیبان و حافظان مانع شراب خوردن بودند رضی به وی آموخت تا در حمام رفتند و حمامی را می‌گفتند تا پنهان شراب به‌جای آب در جوی می‌ریخت تا به لوله‌ای به حوض حمام می‌رفت و ایشان می‌خوردند»^(۲۲۸). این نیز طرز رفتار برخی از دانشمندان بود. بی‌سبب نیست که غازان در خطاب صریحی که با قضات و مشایخ و زهاد داشته مکرر از «هرکه لباس دعوی او تلبیس باشد» سخن رانده که رسوا خواهد شد و آنان را تهدید کرده است که «من ... پیشتر گناهان شما پرسم و خطاب با شما کنم و روی دل ننگرم و گمان مبرید که به لباس شما نظر کنم بلکه به افعال و اعمالتان»^(۲۲۹).

دین و مذهب

یکی از موضوعات مهمی که منشأ آثار اجتماعی فراوان شده، وضع دین و مذهب است در دوره مغولان. آثار رشیدالدین فضل‌الله حاوی اطلاعات مفیدی در این زمینه است و از مآخذ مهم این بحث به‌شمار می‌آید^(۲۳۰). ازجمله می‌خوانیم زمانی کوشلوک‌خان، از قوم نایمان، پس از استقرار در قراختای مسلمانان را آزار می‌داد حتی به ترک اسلام و قبول مذهب نصاری یا بت‌پرستی مکلفشان می‌ساخت. تا سرانجام به دست چنگیز برفتاد^(۲۳۱). در حکومت اوگتای قاآن امیری اویغور، شخصی مسلمان را - که نتوانسته بود چهار بالش نقره دین خود را بدو بپردازد - «الزام می‌نمود که یا از دین پاک محمدی انتقال کند و زنار بر میان بسته به بت‌پرستی درآید یا او را برهنه در بازار بگردانند و صد چوب زنند»^(۲۳۲). در احوال هولاکو آمده است که «بغایت عمارت دوست بود ... و در خوی بتخانه‌ها بنا کرد»^(۲۳۳). فرمان آباقاخان در باب شرکت مجدالملک یزدی در وزارت با صاحب دیوان، در بتخانه مراغه به شاهزادگان و امرا و ارکان دولت ابلاغ

گردید^(۲۳۴). در تاریخ مبارک غازانی نوشته شده: «شیوه بت پرستی که از بدو اسلام باز در جمیع دیار شعار آن بکلی مرتفع شده بود در زمان ایشان (مغول) ظاهر گشت و آن طایفه قوی حال شدند و اصناف بخشیان بت پرست را از بلاد هند و کشمیر و ختای و اوغور به اعزاز و اکرام تمام بیاوردند و در هر موضع بتخانه‌ها ساخته و اموال فراوان بر آن صرف کردند و کار مذهب ایشان به عیوق رسید». غازان نیز در زمان جدش آباقاخان - که بت پرست بود - تخت تعالیم بخشیان بت پرست می‌زیست و با ایشان «در بتخانه ملازم بود ... و روز به روز میل او به آن معنی زیادت می‌شد» اما بعد مسلمانی معتقد از آب درآمد^(۲۳۵).

از فعالیت پیروان دیگر ادیان نیز در آثار رشیدالدین سخن رفته است. از جمله گیوک‌خان^(۲۳۶) تحت تأثیر دو تن از مریبان و معاشرانش - که عیسوی بودند - به نصاری توجه داشت. بدین سبب مسیحیان از ممالک مختلف به درگاه او روی نهادند و چون «از انکار دین اسلام خالی نبود ... کار نصاری در عهد او بالا گرفت و هیچ مسلمانی را یارای آن نبود که با ایشان بلند سخنی گوید» و حل و عقد و قبض و بسط امور به دست امرای نصرانی مذهب بود^(۲۳۷). در زمان قویلای قان، چون ترسایان با مسلمانان به شدت تعصب می‌ورزیدند برای برانداختن اینان چاره‌گری‌های خطرناک می‌کردند چنان که وقتی «عرضه داشتند که در قرآن آیتی هست که قاتلوا المشرکین کافه»^(۲۳۸) به تقریری که قان از آن رنجید؛ و اگر نکته‌سنجی مولانا حمیدالدین سابق سمرقندی نبود جان گروهی مسلمان بر سر این بحث به باد رفته بود^(۲۳۹).

از خلال آثار رشیدالدین فضل‌الله به خوبی درمی‌یابیم که چگونه سعدالدوله طیب یهودی (۶۹۰ ه. ق.) با عرضه داشتن توفیر اموال بغداد رگ خواب

ارغون خان مال دوست را به دست آورد و به وزارت رسید. دیری نگذشت که یهودیان بر مسلمانان مستولی شدند، حتی در بغداد قدرت یافتند. قتل عام خانواده جوینی به فرمان ارغون خان سبب شد که «کار سعدالدوله ... عظیم بالا گرفت و در بغداد نوبتی از در دارالخلافه با در خانه او بردند». اما مرگ ارغون به اقتدار یهودیان پایان داد. امرای مغول سعدالدوله را کشتند و لشکریان، خیل خانه او و «خانه‌های مسلمانان و جهودان را که در آنجا بودند بکلی بغارتیدند»^(۲۴۰).

اما وضع همیشه بدین منوال نبود. رشیدالدین فضل الله حکایت می‌کند که گاهی سلاطین مغول، نظیر اوگتای قآن، از مسلمانان حمایتها کرده‌اند^(۲۴۱)، یا مونگوقاآن^(۲۴۲) - با آن که عیسوی بود - ائمه و مشایخ اسلام را از عطایای خود بهره‌ور می‌داشت و یک هزار بالش نقره داد و در بخارا مدرسه‌ای ساختند به تولیت سیف‌الدین باخرزی. به علاوه بر این مدرسه مدرسان و طالب علمای آن، دیه‌ها وقف کرد^(۲۴۳). گاه نیز شاهزادگان مغول به واسطه تأثیر مربیان خود به اسلام گرویده‌اند. اننده - نواده قوبیلای قآن - بدین سبب مسلمان شد. دیری نگذشت که قریب صد و پنجاه هزار مغول از لشکر خود را مسلمان گردانید و «بیشتر مغول‌بچگان را سنت کرد». خشم و سختگیری تیمور قآن نیز نتوانست او را از مسلمانی باز دارد و به سجده بت برانگیزد. البته آوازه مسلمان شدن و بت‌شکنی محمود غازان هم در پایداری اننده بر اسلام بی‌تأثیر نبود. بعدها امرای او هم مسلمان شدند و در اردوها و یورتهای خود معابد و مساجد بنا کرد^(۲۴۴).

گرچه سلطان احمد تگودار پس از جلوس به سلطنت اسلام آورد حتی قطب‌الدین شیرازی را که مردی دانشمند بود به رسالت به مصر فرستاد^(۲۴۵) بارزترین جلوه رونق اسلام مربوط است به دوره غازان، در تاریخ مبارک غازانی

می‌توان دید که چگونه بر اثر اسلام آوردن غازان، قوم مغول فوج‌فوج مسلمان شدند. از آن‌پس غازان به «نذور و صدقات در حق فقرا و مساکین» و نیز به «مشاهد اولیا و مزارات ابدال» روی آورد. اوایل شعبان سال ۶۹۴ هـ. بود که غازان در حضور صدرالدین ابراهیم بنین سعدالدین حموی کلمه توحید گفت، پس از آن که در باب حقایق اسلام با او سخنها گفته بود. آنگه به قول رشیدالدین «ماه رمضان رکن صیام را به جای اصنام نفاذی نمود و هر شب خلایق بسیار از تازیک و ترک افطار و امصار بر بساط سماط او افطار می‌کردند»^(۲۴۶).

از آن‌پس می‌خوانیم که غازان به درخواست امیر نوروز، آل تمغاها^(۲۴۷) را به نام خدا و رسول مزین می‌گرداند^(۲۴۸) یا به زیارت مشهد علی(ع) و امام حسین(ع) می‌رود و مقیمان و مجاوران آنجا را انعام و صدقه می‌دهد^(۲۴۹). برای دفع شر و تعدی شامیان از علمای اسلام استفتا می‌کند^(۲۵۰). خضوع او به درگاه خداوند قبل از جشن تاجگذاری و نیز اندرزهایش به لشکریان و قضات به شیوه مسلمانان معتقد است^(۲۵۱). به دستور غازان بتکده‌ها و دیگر معابد غیر اسلامی را از هنود و یهود و نصاری و مجوس خراب می‌کنند، «بتها را شکسته و بر سر چوبها بسته گرد شهر» می‌گردانند. بخشیان یعنی روحانیان بودایی را به قبول اسلام یا بازگشت به هند و کشمیر و تبت وامی‌دارند^(۲۵۲).

رشیدالدین فضل‌الله نوشته است که غازان دو نوبت رسول خدا را به خواب دیده در عالم رؤیا با امام حسن و امام حسین(ع) پیمان برادری بسته بود. از آن تاریخ به اهل بیت نبوت ارادت می‌ورزید. از آن‌رو دستور داد همچنان که فقها و متصوفه و دیگر طوایف مسجد و خانقاه و موقوفاتی داشتند در شهرهای معتبر مانند اصفهان، شیراز، بغداد و امثال آن دارالسیاده‌ها ساختند تا «سادات آنجا

فرود آیند» و برای مخارج ایشان وقفنامه‌ها تنظیم کرد. وی می‌گفت: «من منکر هیچ‌کس نیستم و [به] بزرگی صحابه معترفم لیکن ... با اهل بیت دوستی زیادت می‌ورزم و الا معاذالله که منکر صحابه شوم»^(۲۵۳). بی‌سبب نیست که هنگام ورود غازان به تبریز علمای اسلام را در میان استقبال‌کنندگان می‌بینیم^(۲۵۴). سوگواری قاطبه مردم ایران در مرگ او به سال ۷۰۳ ه. ق. نیز قابل ملاحظه است^(۲۵۵).

گوشه‌هایی از اوضاع مذهبی را در آثار رشیدالدین فضل‌الله می‌توان به چشم دید. در این میان همکاری برخی از شیعیان، مانند خواجه نصیر طوسی و مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد العلقمی (۶۵۶ ه.) وزیر مستعصم، با ایلخانان قابل تأمل است^(۲۵۶) و احتمال اینکه شاید به دست ایشان می‌خواسته‌اند مخالفان دیرین خود از قبیل اسماعیلیان عباسیان را براندازند، بحثهای فراوانی را پدید آورده است^(۲۵۷).

مسلمان شدن غازان کیش مبین را از خطر ضعف رهاند. به علاوه سبب شد به جای یاسای چنگیزی و بیلکهای^(۲۵۸) او - که قانونی خشک و وحشی و ابتدایی بود - یاسای غازانی معمول گردد و اصول اسلامی رواج گیرد. یاسای غازانی - که رشیدالدین فضل‌الله جزء به جزء آن را به‌طور مشروح بیان کرده و فراوان ستوده است - نسبت به آداب و رسوم مغولی بهتر و مدنی‌تر است و بی‌شک تحت تأثیر تمدن اسلامی و وجود وزیری چون رشیدالدین فضل‌الله وضع شده است^(۲۵۹).

تأثیر تمدن

رشیدالدین نشان می‌دهد که مغولان به بعضی فنون تمدن از قبیل ساختن رصدخانه و علم کیمیا علاقه داشتند^(۲۶۰). و منجمان را می‌نواختند^(۲۶۱)؛ یا برخی از آنان مانند قوبیلای قآن، هولاگوخان و ارغون‌خان به شهرسازی و عمران و

احداث باغها و امثال اینها راغب بوده و آثاری پدید آورده‌اند^(۲۶۲). اما نمونه بارز تأثیر محیط و تمدن اسلامی را در اعمال و رفتار غازان‌خان باید دید. رشیدالدین در این زمینه به تفصیل سخن رانده است.

معلومات غازان در رشته‌های مختلف از احوال مذاهب، تاریخ، رجال، سپاهیگری، زبانهای مغولی، عربی، فارسی، هندی، کشمیری، تبتی، ختائی، فرنگی، صناعات گوناگون از قبیل زرگری، آهنگری، نجاری، نقاشی، ریخته‌گری، خراطی، فعل و انفعالات شیمیایی، طب، داروسازی، معدن‌شناسی، نجوم، هیأت، و سخندانی و حُسن جواب و فصاحتش اعجاب‌انگیز است. به قول خواجه رشیدالدین «مهُوسُ جملهُ علوم» بود^(۲۶۳).

از اینها مهم‌تر مؤلف، حکمت و خداشناسی غازان را می‌ستاید و می‌گوید سخنان عمیق او را در باب عرفان و تحقیق از هیچ حکیمی و عارفی نشنیده است! و «تمامت حکمت محض است». نیز می‌نویسد: «سبب اسلام او نه تقریر بعضی امرا و مشایخ بود الاً هدایت ایزدی». جایی دیگر او را «ولی از اولیای حق» می‌شمرد و به سبب آن که به اسلام ایمان آورد و بتخانه‌ها را ویران کرد، اجرش را در این باب مانند اجر ابراهیم خلیل (ع) می‌داند^(۲۶۴). هر قدر این گزارشها و سخنان رشیدالدین فضل‌الله را در مورد غازان ارادت‌آمیز و احیاناً توأم با مبالغه بدانیم، بسیاری از اقدامات او از گرایش وی به مدنیت حکایت می‌کند، از آن جمله است ساختمان شنب‌غازان، مسجد جامع، مدارس، خانقاه، دارالسیادة، دارالشفاء، بیت‌الکتب، گرمابه سبیل، مکتب و تعیین موقوفات برای کلیه مخارج هریک از آنها، وجه معیشت شاگردان، مواجب معلمان، خرج تربیت اطفال سر راهی، کمک به غربا، بیوه‌زنان بی‌چیز، هزینه تهیه

سبوی و کوزه که «غلامان و کنیزکان و کودکان بشکنند»، خرج تنظیف راهها و بستن پل بر جویها تا هشت فرسنگی تبریز، حتی هزینه چینه مرغان هوا و غیره^(۲۶۵). غازان در دیه بوزینجرد از ولایت همدان نیز خانقاهی معتبر ساخت و املاک بسیار بر آن وقف کرد^(۲۶۶). اختصاص یک‌دهم از کلیه عواید و اجناس خزانه به درویشان و مستحقان یکی دیگر از این گونه اقدامات اوست^(۲۶۷).

توجه غازان به جزئیات امور زندگانی جامعه از حسن تدبیر او یا مشاورانش حکایت می‌کند مانند آن که لشکریان را از سخنان کفرآمیز منع کرد^(۲۶۸) یا مهر و کابین گران را موقوف داشت و آن را به نوزده دینار و نیم محدود نمود تا زن و مرد در صورت ناسازگاری باهم، به واسطه ناتوانی مرد در پرداخت کابین به ادامه زندگی نفرت‌آمیز مجبور نباشند^(۲۶۹).

اندک اندک به علما و مشایخ توجهی فراوان مبذول می‌گردد هم از ناحیه غازان و هم از جانب وزیر او رشیدالدین. از مطالعه مکاتبات رشیدی می‌توان متوجه شد که چگونه دستگاه وزارت اهل علم بخصوص شریعتمداران را حمایت می‌کرده است. نامه خواجه به فرزندش امیرعلی حاکم بغداد «در باب انعام علمای انام و فضای کرام» و اعطای پول نقد و پوستین و مرکوب به آنان برطبق صورتی مشروح^(۲۷۰)، انتصاب مولانا محمد رومی به تدریس در مدرسه ارزنجان - که رشیدالدین به مال خود احداث کرده بود - و تأمین وسایل رفاه او و بیست تن طلاب ساکن مدرسه^(۲۷۱)، انعام فراوانی که وزیر در پاداش دو رساله^(۲۷۲) برای صدرالدین محمد ترکه فرستاده^(۲۷۳) همه از دانش‌پروری او حکایت می‌کند و سیاستش در جلب علما.

در نامه‌ای دیگر به پسر خود خواجه سعدالدین حاکم قنسرین و عواصم

نوشته است: «به استعجال تمام رسایل و قصّاد ... پیش علمای زمان و فضلاّی دوران ... فرستادیم که عنان عزیمت به صوب ما معطوف فرمایند، و چنان کنیم که بعد از این گرد انکسار و غبار افتقار بر جبین همت و ذیل عصمت شما ننشیند ... اکنون علما و افاضل ... فوج فوج می‌رسند و به مراعات و مدارات خاطر شریف ایشان بر قدر مجهود سعی می‌رود». وسعت دستگاه ربع رشیدی - که در همین نامه شرح شده - قابل توجه است با بیست و چهار کاروانسرای رفیع، هزار و پانصد دکان، سی هزار خانه، حمامها، بستانها، کارخانه‌های شُعبافی، کاغذسازی، رنگرزان، دارالضرب و جماعتی از هر شهری. در ربع رشیدی دویست نفر حافظ از کوفیان، بصریان، واسطیان، شامیان، خوارزمیان، تبریزیان به تعلیم قرآن اشتغال می‌ورزیده‌اند و خانه و مستمری معین داشته‌اند. چهارصد نفر از علما و فقها و محدثان «در کوچه علما» سکونت داشته‌اند و هزار طالب علم در «محلّه طلبه» با مواجب و «جامه سالیانه و صابون بها و حلوابها» و غیره، به علاوه شش هزار تن طلبه دیگر در تبریز - که هریک مطابق استعداد خود در رشته‌ای از علوم نقلی و عقلی نزد مدرسی تحصیل می‌کرده‌اند. پنجاه طبیب حاذق از هند و چین و مصر و شام و دیگر ولایات در دارالشفا بودند و پیش هر طبیبی ده تن از طالب علمان مستعد سرگرم آموختن. همچنین کَحّالان و جراحان و مجبّران دارالشفا هریک پنج تن از غلامان را تعلیم می‌دادند. این گروه همه در «کوچه معالجان» خانه داشتند پشت دارالشفا و نزدیک باغ رشیدآباد^(۲۷۴).

بی‌سبب نیست که دانشمندان روزگار نیز یا از سر ارادت و یا به امید عنایت وزیر، کتابها و رساله‌های خود را به نام او درمی‌آوردند یا بر آثار وی تقریظ می‌نوشتند^(۲۷۵) حتی جمعی از علما و فضلاّی دربار مغرب به توسط

تاجری سی و هفت مجلد از آثار خود را به وزیر تقدیم کردند و خواجه برای همه ایشان عطایای شایسته مقرر داشت^(۲۷۶). این قسمت از آثار رشیدالدین حکایت می‌کند که تدبیر او در حمایت و تشویق اهل علم و تحیب آنان، بخصوص پس از آن دوران پریشانی‌ها، مؤثر افتاده و گروهی از ایشان را هواخواه حکومت کرده است.

کتابهای رشیدالدین فضل‌الله رواج و اهمیت تصوف در دوره ایلخانیان را نیز نشان می‌دهد. اگر در نظر بیاوریم که تصوف با عموم مردم سر و کار داشت و در خانقاهها از همه نوع طبقات رفت و آمد داشتند آنگاه درمی‌یابیم که آنچه در باب تعلیمات متصوفه و دستگاه ایشان به قلم آمده است نکاتی است قابل ملاحظه در پژوهش اوضاع اجتماعی آن عصر. مثلاً می‌توان فهمید که چگونه مخارج خانقاهها و مشایخ متصوفه و مریدانشان را اغلب دولت وقت تأمین می‌کرده است از آن جمله است خانقاهها که غازان در هرجا می‌ساخت بخصوص در شب (شام) غازان و بغداد و بوزینجرد همدان و وقف املاک بر آنها و مخارج فرش و آلات مطبخ و روشنایی و عطر و مصالح آش بامداد و شبانگاه و سماع عام در ماهی دو نوبت و مواجب شیخ و امام و متصوفه و قوالان و خادم و دیگران، و صدقه فقرا و مساکین^(۲۷۷) و خانقاه سلطانیه^(۲۷۸).

خواجه رشیدالدین نیز به امور خانقاهها کمال توجه را داشت و این موضوع از نامه‌های او هویداست. در نامه‌ای به فرزندش امیرعلی حاکم بغداد رعایت شیخ مجدالدین بغدادی را سفارش کرده^(۲۷۹) و چون خود تولیت خانقاه غازانی را در آن شهر بر عهده داشته مجدالدین بغدادی را به شیخی و اداره امور آن نصب کرده است. در ذیل این نامه پرداخت مواجب و مخارج و لوازم

خانقاهیان، از شیخ، مریدان، حفاظ، بواب، مؤذن، خازن کتب، مناول، طبّاح، فراش، و نیز هزینه لباس متبرکه و سماع شبهای جمعه، با حضور اکابر و اعیان بغداد، دستور داده شده است. اما وزیر نه تنها شیخ خانقاه را خود برگزیده بلکه شرط کرده است کتاب عوارف المعارف عمر سهروردی را تدریس کند، شرط برقراری سماع شب جمعه نیز دعای غازان است که بانی خانقاه بوده و وزیر که مسبب خیر است^(۲۸۰).

اهتمام وزیر به کار خانقاهها و متصوفه از دیگر نامه‌های او نیز معلوم می‌شود. مکتوب ارادت‌آمیز او به شیخ صفی‌الدین اردبیلی همراه حواله‌نامه‌های مفصل شامل همه چیز از حاصل املاک غازانی و رشیدی برای مخارج سماع در شب میلاد رسول اکرم (ص) با حضور «اعیان جمهور و صدور اردبیل» و درخواست دعای خیر، یکی از این اسناد است^(۲۸۱). به پسرش میراحمد حاکم اردبیل نیز نوشته که در جلب رضایت صفی‌الدین به هر نوع ممکن باشد بکوشد و کمر به خدمت او بسته دارد^(۲۸۲). وقتی دیگر دستور می‌دهد از پشم پنج‌هزار گوسفند او در خوزستان برای خانقاه همدان و مدرسه خانقاه سلطانیه زیلو بپاfind^(۲۸۳). به فرزندش خواجه جلال‌الدین حاکم روم تعمیر خانقاههای قدیم را - مانند مدارس و مساجد و معابد و قناطر و مصانع و رباطها - سفارش کرده است^(۲۸۴). رشیدالدین خود نیز از تصوف آگاه بوده و پسر او امیرمحمود در کرمان به سیر و سلوک اشتغال داشته است^(۲۸۵). توصیه وی به فرزند دیگرش امیر شهاب‌الدین حاکم تستر و اهواز «خود را به زیور طریقت و خرقة حقیقت» آراستن است^(۲۸۶).

از آثار خواجه برمی‌آید که غازان خود به زیارت تربت مشایخ مانند بایزید

و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر می‌رفته^(۲۸۷) و بر روی هم ایلخان و وزیر صوفیان را حمایت می‌کرده‌اند. نفوذ کلام مشایخ و دم و دستگاه و تشریفات و فوایدی که نصیب خانقاهیان می‌شده است رفته‌رفته از معنویت این مکتب کاسته و آن را به صورت دکانی درآورده که به حق مورد ایراد و انتقاد کسانی مانند اوحدی واقع شده است^(۲۸۸). نمایش این حقایق را تا حدود زیادی در نوشته‌های خواجه رشیدالدین می‌توان دید.

مکاتبات رشیدی

نامه‌های رشیدالدین فضل‌الله - که محمد ابرقوهی آنها را گرد آورده است - علاوه بر آنچه گذشت متضمن فواید اجتماعی بسیار است و در شمار اسناد مهم تاریخی این دوره * مثلاً خانواده‌هایی که فرزندان وزیر با آنها وصلت کرده‌اند^(۲۸۹) یا عقیده رشیدالدین درباره اهل بصره و عدم اعتماد او نسبت به اکراد و سیاستی که درمورد ایشان می‌پسندیده در این نامه‌ها مذکور است^(۲۹۰) و نیز توجه او به اهل شریعت^(۲۹۱)، قضات، دهقانان، تاجران، و لشکریان پیداست^(۲۹۲). در سیاست دینی خواجه «قتل زنادقه و صلب ملاحده» و «تخریب دیار کفر» تأکید می‌شود^(۲۹۳).

خواجه اصول کشورداری و سیاست مدن را - آن‌طور که خود معتقد بوده - در خلال نامه‌های نصیحت‌آمیزی بیان کرده است^(۲۹۴). در این نامه‌ها عدالت و رعایت احوال مظلومان مکرر سفارش شده «که ریاست مهتری جز به دادگستری حاصل نگردد»^(۲۹۵). اما این که تا چه حد این سخنان به مرحله عمل درمی‌آمده

* چنان که در مقدمه عرض شد نگارنده به بحث در حدود صحت انتساب این مجموعه به رشیدالدین فضل‌الله نمی‌پردازد و فقط به نکاتی که از این مکتوبات - در صورت اعتبار آنها - برمی‌آید اشاره می‌کند.

بحثی دیگر است. گوشه‌هایی از مظالم عمال حکومت نیز در مکاتبات رشیدی منعکس گشته است. مثلاً اهالی بم از ستم مأموران امیر محمود فرزند خواجه و مطالبه «قلان و قبحور و چریک و اخراجات متفرقه مستأصل شده‌اند» و از دیار خود کوچ کرده، رشیدالدین دستور می‌دهد آنان را به رفق و محبت به دیار خود باز گردانند و سه سال هیچ‌گونه مالیاتی از ایشان نطلبند^(۲۹۶). در حوزه حکومت فرزند دیگر خواجه، عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار، با آن که قاضی محمدبن حسن سمنانی مورد نظر وزیر است آن‌قدر از او مالیات گرفته‌اند که به وزیر ملتجی می‌شود و او در سفارشنامه‌ای به پسر خود وی را از مالیات معاف می‌کند و باز منصب قاضی القضاتیش می‌دهد^(۲۹۷). ولایات طرسوس و سوس و انطاکیه و قنسرين که زیر نظر سعدالدین پسر وزیر است به واسطه بی‌رسمی‌ها و بیداد رو به خرابی نهاده و سعدالدین به میگساری و عیاشی سرگرم است^(۲۹۸). از این‌قبیل است پریشانی مردم اصفهان^(۲۹۹)، تجاوز بیتکچیان و نواب سلطانی به املاک عجزه در روم^(۳۰۰)، ظلم داروغگان و حکام در خراسان و فرستادن محمد خدابنده، غیاث‌الدین محمد پسر وزیر را برای نظارت^(۳۰۱)، مال ستاندن طخطاخ انجو زیاده از حد مرسوم از مردم شیراز^(۳۰۲).

علاقه رشیدالدین به آبادانی و ایجاد بناهای خیر نیز نکته قابل ملاحظه‌ای است که در نامه‌هایش به چشم می‌خورد^(۳۰۳). موافقت او با دریافت خراج تستر به جنس هم بدان سبب است که «مردم به زراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد»^(۳۰۴).

در مکتوبات رشیدالدین نکات دقیق دیگری از وضع اجتماعی و اقتصادی عصر مندرج است مانند میزان مالیات عادلانه‌ای که وزیر برای اهالی اصفهان

معین کرده^(۳۰۵)، صورت دقیق وجوهات دیوانی خوزستان، محل به محل و قسمت به قسمت^(۳۰۶)، مزد سالانه اکره نخلستانهای املاک وزیر در خوزستان^(۳۰۷)، حقوق محمود بن الیاس، طبیب دارالشفای دروازه سلم در شیراز و متولی موقوفات آن^(۳۰۸)، انواع سلاحهایی که از شیراز برای اردوی سلطانی خواسته است^(۳۰۹)، نیافت شدن روغنهای مختلف دارویی در دارالشفای ربع رشیدی و تعیین حدود مصرف آنها در سال در پایتخت و این که هریک را از کجا به دست می آورده اند^(۳۱۰)، تهیه لوازم زمستانی هرسالۀ دستگاه رشیدالدین فضل الله، مقدار و محل فراهم آوردن اجناس و جنس مرغوب هرجا، از ایران و توران و هند و روم و مصر و شام و غیره^(۳۱۱).

نکته دیگر آن که گمان می کنم توجه به لغات و ترکیبات ترکی مغولی در آثار رشیدالدین فضل الله خود تصویری روشن از روزگار او به دست می دهد. زمانه ای که واژه هایی مانند سیورغامیشی، تمغا، یرلیغ، قوما، قوریلنای^(۳۱۲)، قپچور، بیتکچی، یرغو^(۳۱۳)، یاسامیشی^(۳۱۴)، جدامیشی، و امثال آن مانند پاره استخوانی به دشواری در کام و دهان فارسی زبانان می گشت و با مفاهیم و مصادیق آن در زندگی روزانه ناگزیر روبه رو بودند.



احوال جامعه در دیگر اعصار

آنچه به عرض رسید نموداری بود از اوضاع اجتماعی دوره مغول تا آنجا که در آثار رشیدالدین فضل الله به چشم می خورد. اما اگر بخواهم از توجه نویسنده به این گونه مسائل در دیگر اعصار یاد کنم سخن بیش از این به درازا خواهد

کشید. البته آنچه در کتابهای خواجه راجع به زمانهای پیشین آمده به تفصیل عهد مغول نیست ولی در عین حال حاوی نکته‌های قابل ملاحظه‌ای است، از آن جمله است بخش اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان در جامع‌التواریخ. در این قسمت سخن می‌رود از خصایص «داعیان خردمند شیرین‌سخن» اسماعیلی^(۳۱۵)، کیفیت شروع و نشر دعوت اسماعیلیه، عقاید و مقالاتشان^(۳۱۶)، حمایت دیلمیان ایرانی از ایشان^(۳۱۷)، علت آن که بنی عباس نسب نوه اسماعیلی را تکذیب می‌کردند^(۳۱۸)، تباین قرامطه و اسماعیلیان^(۳۱۹)، فرمانهای الحاکم بامرالله خلیفه ششم فاطمی در باب گشودن بازارها و برقراری معاملات به شب در مصر^(۳۲۰)، جلوگیری او از فسق و فجور و محدودیت رفت و آمد زنان در معابر و سختگیری بر یهود و نصاری^(۳۲۱)، اصول عقاید حسن صباح^(۳۲۲)، کارهای عمرانی او در نواحی مختلف^(۳۲۳)، زهد و تقوی وی و سختگیری او بر پسران و زن و دخترش^(۳۲۴)، قلعه‌های اسماعیلیان در سراسر ایران و تسلط روزافزونشان^(۳۲۵)، نفوذ اسماعیلیه در اصفهان^(۳۲۶)، و شدت رفتار حکومت سلجوقی با ایشان^(۳۲۷)، مبارزات اسماعیلیان و مقاومت‌هایشان^(۳۲۸)، فهرست نام کسانی که به دست فدائیان کشته شده‌اند^(۳۲۹)، و فعالیت‌ها و چاره‌گری‌های گوناگون آنان^(۳۳۰)، انتساب اسماعیلیه به مزدکیان و مانویان و پارسیان^(۳۳۱)، کارهای نابخردانه علاءالدین محمد بن الحسن داعی هفتم که کودکی مخبط بود^(۳۳۲)، سقوط رکن‌الدین خورشاه و کشتار اسماعیلیان به دستور مونگو قاآن تا بچه شیرخوار^(۳۳۳).

جامع‌التواریخ گوشه‌هایی از اوضاع عصر غزنوی و سلجوقی را نیز عرضه می‌دارد مانند خرابیهای سبکتکین در هند - که «عمرانها می‌کند و می‌سوخت» و اطفال را به بردگی می‌گرفت^(۳۳۴)، خراج سنگین و جریمه محمود غزنوی بر اهل

مولتان^(۳۳۵)، شرکت مطوَعین برای رفتن به جنگ قنوج به طمع غنیمتها^(۳۳۶)، و ارزانی برده در این جنگ از دو درم تا ده درم^(۳۳۷)، ستمهای بهرامشاه غزنوی بر رعایا و لعنت مردم بر سنجر که چنین ظالمی را تربیت می کرد^(۳۳۸).

در کتاب سلجوقیان هم نکته‌های قابل تأمل کم نیست از این قبیل: کثرت عدۀ ترکمانان سلجوقی^(۳۳۹)، اقطاع پنجاه هزار تن از سپاهیان ملکشاه در سراسر مملکت^(۳۴۰)، رقابت و خصومت احمد بن نظام‌الملک و امیر سید ابوهاشم همدانی در دستگاه محمد بن ملکشاه که هریک خون دیگری را به بهای بیشتر از سلطان می خرید^(۳۴۱)، عصیان امیرعلی چتری که سنجر او را از حد مسخرگی به امیرحاجبی و مُقطعی هرات رسانیده بود^(۳۴۲)، ثروت حاکم سمرقند احمدخان بزرگ در عهد سنجر که دوازده هزار بنده زرخرید داشت^(۳۴۳)، پرنده‌بازی و شکار دوستی محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی که «پروای هیچ کاری دیگر نداشت» و «چهارصد سگ شکاری داشت به قلاده زر، و بعضی مرصع و بندهای ابریشمین و جُلّهای زربفت»^(۳۴۴)، شرح قتل و غارت غزان در مرو و نیشابور^(۳۴۵)، وضع لشکر سلجوقیان که اکثر مزدور بودند و از طوایف مختلف، زود بر کسی گرد می آمدند و زود از او می گسستند^(۳۴۶).



شرح قحط و خشکسالی، بروز امراض، سایر حوادث مانند زلزله و سیل، و وضع مردم و شهرها در این احوال، از دیگر جلوه‌های زندگانی طبقات جامعه است در آثار رشیدالدین فضل‌الله^(۳۴۷) بخصوص که جامع‌التواریخ در نقل وقایع تاحدودی صورت تطبیقی دارد یعنی نویسنده در پایان تاریخ هریک از سلاطین

مغول، خلفا و پادشاهان معاصر او را در دیگر جاها و گاه پیش‌آمدهای مهم را در آن ایام ذکر می‌کند^(۳۴۸).

حاصل سخن آن که آثار رشیدالدین فضل‌الله حاوی موضوعات فراوانی است از اوضاع اجتماعی ایران در قرون گذشته. هر پژوهنده‌ای می‌تواند با تأمل در کتابهای او نکته‌های مهمی دریابد. آنچه در اینجا به عرض رسید اشاراتی بود در این باب، بدون هرنوع نقد و تجزیه و تحلیلی.

یادداشتها:

۱. آباخان ۶۶۳-۶۸۰، ارغون‌خان ۶۸۳-۶۹۰، گیخان ۶۹۰-۶۹۴، غازان‌خان ۶۹۴-۷۰۳، اولجایتو ۷۰۳-۷۱۶.
۲. Karl Jahn.
۳. تاریخ فرنگ از جامع‌التواریخ: هشت، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۹.
۴. جامع‌التواریخ ۱/۷۰، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران ۱۳۳۸ = جامع‌التواریخ (ک).
۵. جامع‌التواریخ ۱۹۵، تصحیح ادگار بلوشه E. Blocher. لیدن ۱۹۱۱ = جامع‌التواریخ (ب).
۶. جغتای Jayatāy دومین پسر چنگیز است، چنگیز کاشغر، بلخ، غزنین و ماوراءالنهر را بدو داد (۶۲۴ - ۶۲۹ ه. ق.). فرزندان او تاچندی در این نواحی حکومت کرده‌اند.
۷. جامع‌التواریخ (ب) ۱۹۵-۱۹۴.
۸. جامع‌التواریخ (ک) ۱/۱۸، ۱۶۶؛ کارل یان: تاریخ فرنگ: هفت.
۹. Iolus da pisa.
۱۰. Martinus Oppaviensis که به مارتینوس پولونوس Polonus نیز شهرت داشت (۱۱۷۸ م.).
۱۱. تاریخ فرنگ: دوازده - بیست.
۱۲. جامع‌التواریخ (ک) ۱/۱۹.
۱۳. «فرانسوی Eurasie (آلمانی Eurasien) در اصطلاح جغرافیا نام دو قاره اروپا و آسیا می‌باشد وقتی که این دو را به عنوان یک واحد جغرافیایی در نظر گیرند و در فارسی می‌توان آن را به قیاس اوراسیا [یا اوراسی] گفت» مترجم.

۱۴. تاریخ فرنگ: پنج.
۱۵. تاریخ فرنگ: هفت، هشت؛ نیز رک: اظهار نظر کاترمر Quatremère راجع به اهمیت جامع‌التواریخ: E.G. Browne: A Literary History of Persia, III, 75, Cambridge, 1951.
۱۶. محمدتقی دانش‌پژوه، محمد مدرسی زنجانی: جامع‌التواریخ، مقدمه ۱۲، ۱۴، تهران ۱۳۳۸ = جامع‌التواریخ (د).
۱۷. جامع‌التواریخ (ک) ۸/۱-۱۰.
۱۸. مانند داستان کودکی و خداپرستی اوغوز: جامع‌التواریخ (ک) ۳۰/۱.
۱۹. ازجمله رک: جامع‌التواریخ (ک) ۳۳-۳۵/۱.
۲۰. جامع‌التواریخ (ک) ۵۷-۵۸/۱.
۲۱. tamyā به معنی نشان، داغ، علامت، و مهر فرمانها.
۲۲. اونقون: «هر شعبه‌ای از این شعب ... جانوری را مخصوص کرده‌اند که اونقون ایشان باشند. و اشتقاق این لفظ از انیق است - به لقب ترکی مبارک باشد ... - و عادت آن است که هرچه اونقون قومی باشد، چون او را جهت تفأل به مبارکی معین گردانیده‌اند، آن را قصد نکنند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند» جامع‌التواریخ (ک) ۳۷-۳۸/۱. در زندگی مغول به حیوانات توجهی خاص می‌شده مثلاً مونگوقاآن فرمان داد در روز جلوس او هیچ‌کس به هیچ‌وجه متعرض انواع حیوانات نشود، جامع‌التواریخ (ب) ۲۸۵.
۲۳. رک: جامع‌التواریخ (ک) ۳۸-۴۳/۱.
۲۴. جامع‌التواریخ (ک) ۷۹/۱.
۲۵. اوگتای Ugtāy پسر سوم چنگیز است و پادشاهی او متعاقب چنگیز واقع شد ۶۲۶-۶۳۹ ه. ق.
۲۶. جامع‌التواریخ (ک) ۱۰۸-۱۰۹/۱.
۲۷. جامع‌التواریخ (ک) ۲۷۳/۱.
۲۸. رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۰-۱۹، سال ۶۲۸ ه.
۲۹. جامع‌التواریخ (ک) ۲۷۴/۱.
۳۰. جامع‌التواریخ (ک) ۲۹۱/۱-۲۹۰. رسمهایی دیگر هم در سوگند خوردن داشته‌اند چنان که «زر به شراب حل کرده در کاسه زرین می‌خورده‌اند» - رک: تاریخ مبارک غازانی ۶۷/۲، ۶۹، ۷۱، تصحیح کارل یان، هرتفورد ۱۹۴۰؛ تاریخ مبارک غازانی ۱۳/۱، تصحیح کارل یان، لندن ۱۹۵۷ - و نیز یکدیگر را کاسه داشتن و کاسه گرفتن نوعی سوگند خوردن به وفاداری بوده است. رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۹۱. اظهار اطاعت حاضران به قاآن جدید در قوریلنای با برداشتن کلاهها و گشادن

- کمرها و زانو زدن و کاسه گرفتن هم قابل ملاحظه است، رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۴۵، ۲۷۸، ۲۸۳؛ تاریخ مبارک غازانی ۶۲/۱.
۳۱. اروق، اوروغ urūy : خانواده، دودمان.
۳۲. جامع‌التواریخ (ب) ۱۷.
۳۳. رک: تاریخ مبارک غازانی ۱۵۰/۲-۱۵۱.
۳۴. تولوی، تولی tūli از پسران چنگیز و مؤسس خاندان تولی مغولستان.
۳۵. رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۴-۲۳؛ ۲۲۰-۲۲۱؛ این کار را «قاملامیشی» می‌خواندند. نیز رک: شیوه معالجه مغولان هنگامی که به شاخ گاو کوهی شریان آباقاخان گشاده شده بود و خون بند نمی‌آمد: تاریخ مبارک غازانی ۲۸/۱. چاره‌گری‌های آنان در برابر مسائل و پیش‌آمدهای زندگانی از جهاتی دیگر نیز قابل تأمل است مانند آن که وقتی جوجی، پسر چنگیز در راه سفر به دنیا آمد «چون راه مخوف بود مجال مقام و ترتیب گهواره نیافتند» با قدری آرد خمیری نرم فراهم آوردند و بچه را در آن پیچیدند تا اعضای او به درد نیاید، رک: جامع‌التواریخ (ک) ۵۳/۱، ۲۲۳؛ جامع‌التواریخ (ب) ۸۹.
۳۶. جدامیشی Jadāmiši جادوگری به وسیله سنگ جده (= یده) است به اعتقاد مغولان و ترکان؛ برای اطلاع بیشتر در این باب رک: حواشی برهان قاطع ذیل «یده» ج ۴، ص ۷/۲۴۲۸ ج، تصحیح دکتر محمد معین، تهران ۱۳۴۲.
۳۷. رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۲-۲۱.
۳۸. یاسا، یاساق لغتی است مغولی به معنی قاعده، قانون، کیفر، قصاص و «به یاسا رسانیدن» یعنی مجازات کردن و کشتن. یوسون نیز ترکی است به معنی عادت، طریق، رسم.
۳۹. جامع‌التواریخ (ب) ۶۲-۶۱؛ بقیه واقعه چنین است: «و او را به دانشمند حاجب سپرد و در خفیه فرمود تا بالشی نقره در موضع غسل او در آب اندازند و با وی گفتند که به گاه یارغو (= یرغو Yaryū در اینجا یعنی بازپرسی و محاکمه) گوید که مردی کم‌بضاعت بودم و سرمایه که داشتم در آب افتاد فرو رفتم تا برآرم. دیگر روز هنگام تفحص بدان عذر تمسک نمود و چون آنجا فرستادند بالش در میان آب یافتند. قآن فرمود که یارای کسی تواند بود که از یاسای بزرگ تجاوز نماید؟ اما این بیچاره از غایت عجز و فروماندگی خود را فدای این محقر کرده بود. او را بخشید و فرمود تا ده بالش دیگر از خزانه به وی دادند و بر او حجت گرفتند تا من بعد بر چنان جسارت اقدام ننماید».

۴۰. اریق بوکا ariq būkā پسر ششم تولوی خان که خواست قآن شود و با برادر مهتر خود قویلای قآن مخالفت ورزید.
۴۱. جامع‌التواریخ (ب) ۴۱۴
۴۲. قویلای قآن پسر تولوی خان و نواده چنگیز، ۶۹۳-۶۵۸ ه. ق.
۴۳. جامع‌التواریخ (ب) ۴۶۴
۴۴. جامع‌التواریخ (ب) ۵۱۵-۵۱۶
۴۵. تیمور قآن ۶۹۴-۷۰۶ ه. ق. نواده و جانشین قویلای قآن
۴۶. بخشی baxši لغتی مغولی است به معنی کاهن و روحانی بودایی و نظیر «لاما» در تبت. در کتابهای تاریخ و ملل و نحل بخشیان در ردیف ساحراند و دیانت آنها عبادت اصنام است. این گروه در نزد مغولان و سلاطین آنان حرمت و نفوذ کلام بسیار داشته‌اند؛ برای اطلاع بیشتر در این باب رک: دائرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۴۵
۴۷. ذوذؤابه: ذوذنب، دنباله دار Comète
۴۸. جامع‌التواریخ (ب) ۶۱۷-۶۱۴
۴۹. ارغون‌خان: پسر آباقاخان و نواده هولاغوخان و چهارمین پادشاه از سلسله ایلخانان ۶۸۳-۶۹۰ ه. ق.
۵۰. تاریخ مبارک غازانی ۷۷/۱-۷۸
۵۱. احمد تگودار tagūdār سومین پادشاه سلسله ایلخانان ۶۸۰-۶۸۳ ه. ق. و پسر هلاکوخان.
۵۲. تاریخ مبارک غازانی ۴۶/۱ نیز رک: ص ۷۸ که قامایان سبب بیماری ارغون‌خان را سحر می‌دانستند و بدین تهمت چند تن از زنان حرم را به چوب و شکنجه بازپرسی کردند و به آب انداختند. این تصورات واهی کافی بود موجب سوء ظنی شود و جان گروهی را بر باد دهد چنان که به سال ۶۸۵ ه. در اران ارغون‌خان «روزی موی خود را شانه می‌زد بسیاری از آن موی با شانه فرود آمد. فرمود که این اثر زهر است که وجیه پسر عزالدین طاهر به من داده و از آن حال در غضب رفته فرمود که تا او را به یاسا رسانیدند» و حال آن که خود پنج سال پس از آن نیز زیست و زهری بدو نداده بودند، تاریخ مبارک غازانی ۶۷/۱
۵۳. تاریخ مبارک غازانی ۱۴۲/۲
۵۴. رک: جامع‌التواریخ (ک) ۵۱/۱ نیز رک: جامع‌التواریخ (ب) ۵۹۰-۵۸۹ که تیمور قآن را بدان سبب بر برادرش - که پاره‌ای لکنت داشت - ترجیح دادند و سزاوار تاج و تخت دانستند که فرمانهای

چنگیزخان را بهتر تقریر می‌کرد. از جمله مأموریت‌های هولاکو در ایران و دیگر نواحی نیز مجری

داشتن یاسای چنگیزی در کلیات و جزویات بود، جامع‌التواریخ (ک) ۶۸۶/۲

۵۵. جامع‌التواریخ (ب) ۶۲، ۵۲۱-۵۲۳

۵۶. جامع‌التواریخ (ک) ۵۷/۱

۵۷. جامع‌التواریخ (ک) ۲۴۵/۱

۵۸. جامع‌التواریخ (ب) ۲۳

۵۹. جامع‌التواریخ (ب) ۲۹۷، ۲۹۸

۶۰. جامع‌التواریخ (ب) ۵۲۵

۶۱. جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۷/۲

۶۲. جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۱/۲ نیز رک: تاریخ مبارک غازانی ۴۷/۱؛ سرانجام مجدالملک یزدی وزیر که

به دستور احمد تگودار او را کشتند و سرش را پر کاه کردند؛ نیز ص ۷۲؛ و صدرالدین زنجانی

وزیر که به فرمان غازان‌خان او را از میان به دو نیم کردند؛ تاریخ مبارک غازانی ۱۲۰/۲

۶۳. تاریخ مبارک غازانی ۷۲/۱

۶۴. قمای به ضم اول زن غیرمحترمه مانند متعه و امثال آن که مرد بر سر عقدی با محترمه خود گیرد،

کنیزک، زن مملوکه (لغت‌نامه دهخدا).

۶۵. جامع‌التواریخ (ب) ۵۲۰-۵۱۹؛ نیز رک: تاریخ مبارک غازانی ۴۸/۱ که به فرمان ارغون‌خان جسد

نجم‌الدین اصغر، نایب علاءالدین صاحب دیوان را از خاک برآوردند و در راه انداختند.

۶۶. رک: جامع‌التواریخ (ک) ۱۶۵-۲۰۰/۱؛ پدرش یسوکای بهادر، ۲۰۳-۲۱۱

۶۷. رک: جامع‌التواریخ (ک) ۲۱۲/۱ به بعد. در خلال سطور جامع‌التواریخ از جزئیات زندگی چنگیزخان

می‌توان اطلاع حاصل نمود حتی از موم روغنی که چنگیز از میوه درختی می‌ساخته و بر سبیل

خود می‌مالیده و یا اسب او، چیکی، که می‌بایست تازیانه را بر بال او بمالند تا بدود نه آن که به

تازیانه‌اش بزنند، سخن رفته است، جامع‌التواریخ (ک) ۶۷۰/۱، ۶۷۱

۶۸. جامع‌التواریخ (ک) ۴۴۲/۱-۴۴۱

۶۹. جامع‌التواریخ (ک) ۴۳۷-۴۳۸/۱. تختگاه و تجمل دستگاه او گنای قآن، صروت و بخششهای بی‌حد

و حصر او (جامع‌التواریخ (ب) ۴۸، ۸۳-۶۵) و نیز بارگاه هزار میخی زراندود و خرگاه عالی

هولاکو با جمله لوازم و مجلس‌خانه‌ای مناسب آن از اوانی زر و نقره مرصع به جواهر نفیس در

هنگام جلوس او بر تخت، جلوه‌ای از تحقق یافتن آرزوهای چنگیز است، رک: جامع‌التواریخ (ک)

۶۸۹/۲

۷۰. جامع‌التواریخ (ک) ۲۲۲/۱

۷۱. پسر و جانشین چنگیز «اوگتای قاآن را خاتون بسیار بوده‌اند و شصت قمای داشته»، جامع‌التواریخ

(ب) ۳

۷۲. چنان که برادر خود را نیز به واسطه اندک تخلفی مجازات می‌کرد، رک: جامع‌التواریخ (ک) ۳۸۳/۱

۷۳. چنگیز در این باب گفته است: «همت و نیت من همه آن است که به شیرینی شکر سیورغامیشی

(کلمه soyūryāmiši یعنی التفات کردن) عنایت فرمودن، فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، تهران

۱۳۴۷-۱۳۴۲) دهانهای ایشان را شیرین گردانم و پس و پیش دوشهای ایشان را به جامه‌های

زربفت بپاریم و ایشان را بر اختگان راهوار سوار گردانم و آبهای صافی خوشگوار بپاشامانم و

چهارپایان ایشان را علف‌خوارهای نیکو ارزانی دارم و از شاهراه و جاده‌ای که شرع تمام باشد خار

و خاشاک هرچه مضر باشد بفرمایم تا دور کنند و در یورت نگذارم که خار و خس روید» جامع

التواریخ (ک) ۴۳۹/۱

۷۴. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ۶/۳، تهران ۱۳۴۱

۷۵. اترار، اطرار Otrār شهری بر ساحل سیحون نزدیک فاراب (معجم‌البلدان ۳۱۰/۱، تصحیح

ووستنفلد، لایبزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۰م.) یا همان فاراب قدما بوده است (یادداشت‌های قزوینی ۲۱/۱، به

کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران ۱۳۳۲-۱۳۴۸) ترکستان شوروی کنونی (دائرة المعارف فارسی).

۷۶. رک: جامع‌التواریخ (ک) ۳۴۸-۳۴۲، ۳۶۹-۳۶۴؛ نیز رک: عباس اقبال، تاریخ مغول ۴۰-۱۹، تهران

۱۳۴۱ (چاپ دوم)، دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران ۶/۳-۹؛ پیتراوری: «عوامل حمله

چنگیز به ماوراءالنهر»، مجله دانشکده ادبیات [تهران] سال هفتم، شماره اول (مهرماه ۱۳۳۸) ص

۵۰-۳۶، Bertold Spuler, Die Mongolen in Iran, S. 22, Berlin 1955

۷۷. جامع‌التواریخ (ک) ۳۶۱/۱

۷۸. فناکت fanākat = بناکت و معرب پناه‌کت = کد، نام قدیم تاشکند (فرهنگ فارسی).

۷۹. هزاره، صده: واحدهای سپاهی مرکب از هزار تن و صد تن.

۸۰. حشر: لشکر غیررسمی؛ چریک، فاتحان مغول از میان مردان جوان و کارآمد شهرها گروهی را

به‌صورت بیگاری به خدمت سپاه خود می‌گماشتند.

۸۱. جامع‌التواریخ (ک) ۳۵۶/۱ نیز رک: ۳۵۴/۱ به حشر بردن مردم اترار به بخارا و سمرقند.

۸۲. مغولان در هر شهر عده‌ای از مردان را، از ارباب صنعت و حرفه، که قوه کار کردن داشتند به عنوان پیشه‌وری می‌گرفتند و برای پیشه‌های گوناگون و برزگری و بندگی و خدمت با خود می‌بردند یا به دیگر شهرها می‌فرستادند و چه‌بسا بقیه مردم را می‌کشتند از جمله در خوارزم؛ جامع التواریخ (ک) ۳۷۳/۱ و تون ۶۹۱/۲

۸۳. جامع التواریخ (ک) ۳۶۴/۱

۸۴. در قم نیز چنین کردند؛ رک: جامع التواریخ (ک) ۳۸۰/۱، مغولها به کودکان هم رحم نمی‌کردند چنان که پس از جنگ و بر آب سند زدن و نجات یافتن سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، «فرزندان نرینه او را تا اطفال شیرخواره جمله را بکشتند» جامع التواریخ (ک) ۳۷۶/۱

۸۵. جامع التواریخ (ک) ۳۷۳/۱

۸۶. جامع التواریخ (ک) ۳۷۵/۱

۸۷. جامع التواریخ (ک) ۳۷۸/۱. سرانجام فرمان داد همه اسرا را کشتند؛ رک: تاریخ جهانگشا ۱۰۹/۱، تصحیح محمد قزوینی، لیدن ۱۳۲۹ ه. ق.

۸۸. شدت عمل مغول نسبت به طوایف هم‌نژاد خود نیز از همین قبیل بوده است. مانند رفتار اوکسای قآن با چهار هزار دختر از قبیله اویرات، از هفت سال به بالا، که برخی از آنان را به حرم فرستاد «و بعضی را به یوزبانان و جانورداران داد و بعضی را به هرکس از ملازمان درگاه و چندی را به خرابات و رسول‌خانه فرستاد و آنچه باقی ماند فرمود تا حاضران از مغول و مسلمان ایشان را دربروندند و پدران و برادران و شوهران و اقربای ایشان نظاره‌کنان و هیچ‌کدام را یارا و مجال دم‌زدن نه». گناه این قبیله آن بود که مایل نبودند به موجب فرمان دخترانشان را به فلان جماعت بدهند و «از خوف بیشتر آن دختران را در میان همدیگر نامزد شوهران» کرده و بعضی را تسلیم نموده بودند. جامع التواریخ (ب) ۸۵-۸۴ نیز رک: جامع التواریخ (ک) ۷۳۳/۲ حمله لشکر هولاگو به قرارگاه برکای.

۸۹. تاریخ مبارک غازانی ۲۹/۱-۳۰

۹۰. جامع التواریخ (ک) ۷۱۳-۷۱۲، نکته قابل ملاحظه آن که خلیفه تا لحظات آخر می‌اندیشید که به یک اشارت او مسلمانان روی زمین مغولان را درهم خواهند نوردید. (جامع التواریخ (ک) ۷۰۱/۲، ۷۰۳) و اعتقاد داشت که خلافت عباسی «تا قیامت پایدار خواهد بود» و هر پادشاه قصد این خاندان و بغداد کند عاقبت او وخیم خواهد شد. نظیر یعقوب لیث و دیگران (جامع التواریخ (ک) ۷۰۴/۲). اما وقتی شکست خورد و اسیر شد، «به حوضی پر از زر در میانه سرای معترف شد. آن را

بکاویدند، پر از زر سرخ بود، تمامت درسته‌های صد مثقال، و فرمان شد تا حرمهای خلیفه را بشمارند، هفتصد زن و سریت و یکهزار خادم به تفصیل آمدند» (جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۴/۲). سرنوشت او نیز به جایی کشید که وقتی از جان نومید شد «اجازت خواست تا در حمام رود و تجدید غسل کند. هولاگوخان فرمود تا با پنج مغول دررود. گفت: صحبت پنج زبانیه نمی‌خواهم و دو سه بیت از قصیده‌ای می‌خواند که مطلعش این است:

واصبحنا لنا دار کجنا و فردوس و امسینا بلاد ارکان لم نغن بالامس»

و با قتل او خلافت پانصد ساله عباسی پایان پذیرفت. جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۴/۲

۹۱. جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۵/۲

۹۲. تاریخ مبارک غازانی ۴۳/۲

۹۳. جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۲/۲، ۷۲۵

۹۴. جامع‌التواریخ (ک) ۶۹۷/۲-۶۹۶

۹۵. جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۱/۲

۹۶. جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۶/۲؛ نیز رک: ۷۰۶/۲-۷۰۵ رفتار هولاگو با حسام‌الدین عکه.

۹۷. جامع‌التواریخ (ک) ۳۵۴/۱

۹۸. Jand از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر (معجم‌البلدان ۱۲۷/۲).

۹۹. جامع‌التواریخ (ک) ۳۵۵/۱

۱۰۰. خجند Xojand شهری مشهور در ماوراءالنهر و بر ساحل سیحون (معجم‌البلدان ۴۰۴/۲) که امروز

جزء جمهوری تاجیکستان شوروی است (دائرة المعارف فارسی).

۱۰۱. رک: جامع‌التواریخ (ک) ۳۵۷/۱ نیز تاریخ جهانگشا ۷۰/۱-۷۲

۱۰۲. جامع‌التواریخ (ک) ۳۷۴/۱-۳۷۳. هر قدر این مردانگی‌ها تحسین‌انگیز است رفتار کسانی مانند

سلطان عزالدین روم اسف‌آور است. وی - که از رنجش هولاگو در بیم بود - در شعبان سال ۶۵۶هـ.

پس از تسلط ایلخان بر بغداد در حدود تبریز بدو رسید. «خواست تا به دقایق حیل خود را ...

مستخلص گرداند. فرمود تا موزه‌ای دوختند به‌غایت نیکو و پادشاهانه، و صورت او را بر نعلچه

نقش کردند و در میانه تکشمیشی آن را به دست پادشاه داد. چون نظرش بر آن نقش افتاد ... زمین

بوسید و گفت: مأمول بنده آن است که پادشاه به قدم مبارک سر این بنده را بزرگ گرداند.

هولاگوخان را بر وی رحم آمد و دوقوزخان او را تربیت کرد و گناه او بخواست. هولاگوخان او را

ببخشید» جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۷/۲

۱۰۳. جامع‌التواریخ (ک) ۳۸۰/۱
۱۰۴. نیز رک: منهاج سراج، طبقات ناصری ۷۰۳/۲؛ تصحیح عبدالحی حبیبی، لاهور ۱۹۵۴
۱۰۵. جامع‌التواریخ (ک) ۳۷۶/۱
۱۰۶. جامع‌التواریخ (ک) ۳۹۷/۱
۱۰۷. از جمله رک: جامع‌التواریخ (ک) ۳۵۵/۱، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۸۰؛ ۶۹۱/۲؛ تاریخ مبارک غازانی ۳۰/۱
۱۰۸. رک: جامع‌التواریخ (ب) ۲۵۹-۲۶۰
۱۰۹. اربیل، اربل: از اعمال موصل (معجم‌البلدان ۱۸۶/۱)
۱۱۰. جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۶/۲
۱۱۱. جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۹/۲
۱۱۲. میافارقین: شهری بر سرحد میان ارمنیه و جزیره و روم (حدودالعالم ۱۶۰) تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰؛ نیز رک: معجم‌البلدان ۷۰۳/۴.
۱۱۳. جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۶-۷۲۷/۲
۱۱۴. ماردین: دژی مشهور نزدیک نصیبین (معجم‌البلدان ۳۹۰/۴)
۱۱۵. جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۸/۲
۱۱۶. جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۹-۷۳۰/۲
۱۱۷. جامع‌التواریخ (ک) ۷۰۷/۲
۱۱۸. تاریخ مبارک غازانی ۳۵/۱
۱۱۹. عین جالوت: ناحیه‌ای در فلسطین (معجم‌البلدان ۷۶۰/۳)
۱۲۰. جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۳/۲
۱۲۱. تاریخ مبارک غازانی ۳۱/۱
۱۲۲. تغار tayār واحد وزن، برطبق فرمان غازان برابر ده کیلو (فرهنگ فارسی).
۱۲۳. جامع‌التواریخ (ب) ۴۲ نیز رک: ۳۱۴
۱۲۴. جامع‌التواریخ (ب) ۳۱۳-۳۱۴
۱۲۵. اورتاق، اورتاق، اورتاغ، ارتاغ ortāy، ارتق یعنی بازرگان، شریک (فرهنگ فارسی)
۱۲۶. جامع‌التواریخ (ب) ۶۵، ۶۶، ۷۶
۱۲۷. جامع‌التواریخ (ک) ۷۲۲/۲

۱۲۸. چاو Čāv از کلمه چینی Gāo مشتق است به معنی اسکناس امروزی (فرهنگ فارسی) نیز رک: پورداد، هرمزدنامه ۲۳۸، تهران ۱۳۳۱

۱۲۹. تاریخ مبارک غازانی ۸۸-۸۷/۱

۱۳۰. یام کلمه‌ای مغولی است به معنی ایستگاه پیکها (فرهنگ فارسی)

۱۳۱. جامع‌التواریخ (ب) ۴۲

۱۳۲. قراقروم کنار رودخانه ارقون بوده است این رود در شمال شرقی آسیا قرار گرفته است و قسمتی از مرز بین روسیه و منچوری را تشکیل می‌دهد (دائرة المعارف فارسی؛ نیز رک: یادداشتهای قزوینی ۱۴۳/۶)

۱۳۳. جامع‌التواریخ (ب) ۴۹

۱۳۴. یرلیغ Yarliy لغتی است ترکی به معنی حکم و فرمان، پایزه pāyeza پایزه، بازیه لغتی است مغولی مأخوذ از «پایتزه» چینی ... لوحه‌ای بوده است از زر یا نقره و بعضی اوقات هم از چوب برحسب اختلاف رتبه اشخاص به عرض کف دست و طول تقریباً نصف ذراع و نام خدا و پادشاه با نشان و علامت مخصوص روی آن محکوک بوده است و پادشاهان مغول آن را به کسانی که لطف مخصوص در حق ایشان داشتند و مخصوصاً به رؤسای قشون از امرای صده و هزاره و امرای تومان عطا می‌کرده‌اند. (فرهنگ فارسی)

۱۳۵. جامع‌التواریخ (ب) ۳۱۱-۳۱۰

۱۳۶. جامع‌التواریخ (ب) ۴۶۹-۴۶۶

۱۳۷. جامع‌التواریخ (ب) ۴۹۷-۴۷۰ نیز ۵۲۷-۵۳۳

۱۳۸. جامع‌التواریخ (ب) ۵۰۲-۴۹۸

۱۳۹. «معنی خط انگشت آن است که به تجربه معلوم و محقق شده که بند انگشتان مردم متفاوت است هرگاه که یکی را حجتی باز دهند آن کاغذ در میان انگشتان او نهند و بر ظهر آن حجت نشان خط بر موضع بند انگشتهای او کشند تا اگر وقتی منکر شود با نشانهای انگشتان او مقابله کنند و چون راست باشد منکر نتواند شد» جامع‌التواریخ (ب) ۴۸۲.

۱۴۰. بیتکچی لغتی است ترکی مغولی به معنی مأمور مالیات.

۱۴۱. «و چند بیتکچی معین‌اند که وظیفه ایشان آن است که نام آن کس که هر روز به دیوان بیاید بنویسند تا چندان روز که نیامده باشند جامگی از او وضع کنند و اگر یکی کمتر به دیوان آید که او را عذری واضح نباشد او را معزول گردانند». جامع‌التواریخ (ب) ۴۸۳

۱۴۲. تاریخ مبارک غازانی ۳۳۱/۲-۳۳۲

۱۴۳. تاریخ مبارک غازانی ۳۳۱/۲-۳۳۵

۱۴۴. تاریخ مبارک غازانی ۱۸۲/۲-۱۸۴، ۱۸۷-۱۸۶

۱۴۵. منظور سازمان ایداجیان است. ایداجی از مناصب وابسته به سررشته‌داری بوده است. (فرهنگ فارسی)

۱۴۶. تاریخ مبارک غازانی ۳۲۶/۲-۳۲۹

۱۴۷. اینجو: املاک خالصه

۱۴۸. تاریخ مبارک غازانی ۳۲۹/۲-۳۳۱

۱۴۹. اوزان یا اوران به معنی «عملجات و صنایع» ظاهراً لغتی است مغولی که در این مورد در تاریخ مبارک غازانی ۳۳۶/۲، ۳۳۷ به کار رفته است؛ برای اطلاع بیشتر رک: یادداشت‌های قزوینی ۱۴۰/۱-۱۴۱

۱۵۰. بخصوص که رفت و آمد ایلچی برای حاجتی در حدود پنجاه یا صد دینار، مخارجی قریب پنجاه هزار دینار برای وجه اولاغ و علوفه و اخراجات او به بار می‌آورد، تاریخ مبارک غازانی ۳۳۹/۲

۱۵۱. تاریخ مبارک غازانی ۳۳۶/۲-۳۳۹

۱۵۲. قلان به فتح و کسر اول اصطلاحی است مغولی به معنی مالیات گله و عملۀ قلان یعنی کارگر بی‌مزد، عملۀ بیگار (فرهنگ فارسی)

۱۵۳. قوپچور، قبیچور، قوبچور، قیچور yobčūr مغولی است به معنی ۱- مالیات، باج؛ ۲- مالیات متعلق به مواشی و حیوانات در دورۀ ایلخانان (فرهنگ فارسی)

۱۵۴. اولاغ Olāy ترکی مغولی است به معنی کار بی‌مزد، پیک، اسب، و در اصطلاح حقوق و عوارضی که برای پیکها یا چارپایان متعلق به پیکها می‌گرفتند. (فرهنگ فارسی)

۱۵۵. تلجیه، تلجنه، از التجاء

۱۵۶. تاریخ مبارک غازانی ۲۱۷/۲-۲۲۰

۱۵۷. بروز این‌گونه دعاوی در زمان ملک‌شاه سلجوقی نیز موجب آمد که سلطان و خواجه نظام‌الملک هم چنین فرمانی بدهند (تاریخ مبارک غازانی ۲۳۷/۲-۲۳۸). رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد در روزگار هولالگوخان و آباقاخان و ارغون‌خان و گیخاتوخان نیز چنین یرلیغی صادر شده بود ولی چون شرایط شرعی و عقلی و عرفی در آن رعایت نشده بود به‌علاوه حکام و پیشوایان که بایستی احکام یرلیغ را اجرا کنند خود می‌خواستند از این راه املاک بسیار به وجوه اندک بخرند و سوء

استفاده آنان جز بدین طریقه ممکن نبود، آن یرلیغ را مهمل گذاشتند تا غازان با مشورت قضات بزرگ عالم کامل فرمان خود را صادر کرد و مولانا فخرالدین قاضی هرات - که از علما و افاضل نامدار و قاضی القضاة وقت بود - «سواد آن یرلیغ را مشتمل بر قیودی و شرایطی چند که در آن باب معتبر است نوشت». در اجرای آن نیز مراقبت صورت گرفت. (تاریخ مبارک غازانی ۲۴۱/۲-۲۴۲، ۲۴۲)

۱۵۸. تاریخ مبارک غازانی ۲۲۱/۲-۲۲۵

۱۵۹. «به هر حجتی که به مبلغ صد دینار باشد یک درم بستانند و آنچه بالای صد دینار باشد تا یک دینار بستانند».

۱۶۰. تاریخ مبارک غازانی ۲۲۵/۲-۲۲۹

۱۶۱. تاریخ مبارک غازانی ۲۳۱/۲

۱۶۲. تاریخ مبارک غازانی ۲۳۱/۲-۲۳۲

۱۶۳. تاریخ مبارک غازانی ۲۳۲/۲-۲۳۵

۱۶۴. تاریخ مبارک غازانی ۲۳۵/۲-۲۳۶

۱۶۵. تاریخ مبارک غازانی ۲۳۰/۲، ۲۳۶

۱۶۶. تاریخ مبارک غازانی ۲۳۸/۲-۲۴۱

۱۶۷. بنا بر روایت رشیدالدین فضل‌الله، به سال ۶۹۱ هـ. که علی خواجه پسر عمرشاه سمرقندی حاکم یزد بود یکی از مالکان به دیه فیروزآباد رفت از دیه‌های بزرگ آن ولایت تا بابت حاصل خود چیزی بگیرد. «در سه شبانروز هیچ آفریده از کدخدایان به دست نتوانست آورد و هفده محصل صاحب برات و حواله در میان دیه نشسته بودند و دشتبانی و دو رعیت را از صحرا گرفته بودند و به دیه آورده و به ریسمان درآویخته می‌زدند تا دیگران را به‌دست آرند و مأکولی جهت ایشان حاصل کنند و قطعاً میسر نشد» تاریخ مبارک غازانی ۲۵۱/۲

۱۶۸. تاریخ مبارک غازانی ۳۵۷/۲

۱۶۹. رشیدالدین فضل‌الله مثالی می‌آورد که در سال ۶۹۵ هـ. سلطان‌شاه پسر نوروز و مادرش، در عهد عظمت او، در خانه یکی از ائمه یزد فرود آمدند و پس از چهار ماه که رفتند چیزی در آن خانه نگذاشته بودند از جمله در خانه‌ای که قریب پنجاه هزار دینار قیمت داشت بیش از دو هزار دینار درهای به‌غایت لطیف و پاکیزه را سوخته بودند. این حال مفتی شهر بود، احوال اهالی و آحاد و

رعایا خود معلوم است، تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۵۰ نیز رک: ۲/۳۵۷ که هم در یزد متعلقان شحنه هفتصد و اند خانه را تصرف کرده بودند.

۱۷۰. غزغان، غزغن، غزغند لغتی است ترکی مغولی به معنی دیگ طعام‌پزی (فرهنگ فارسی)
 ۱۷۱. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۴۳-۲۵۱؛ نیز رک: ۲/۳۵۸-۳۵۶: «چربیان (لغتی است مغولی، اسم گروهی) را صنعت آن بود که به هروقت که ایلچی رسیدی پیشرو او را در پیش گرفته به در خانه‌ها می‌رفتند که اینجا فرود می‌آیند و چیزی می‌ستند و در آن روز کمابیش دویست خانه باز می‌فروختند و عاقبت الامر در خانه یکی که با وی رنجش داشتند فرو آوردند تا دیگر از ایشان بترسند ... در هر محله‌ای که ایلچی فرو آمدی خلق آنجا به یکبارگی در زحمت و عذاب می‌افتادند چه غلامان و نوکران ایشان از بام و در خانه‌های همسایگان درمی‌رفتند و چیزها که می‌دیدند برمی‌گرفتند و کبوتر و مرغان ایشان را به تیر می‌زدند و بسیار بود که تیر بر اطفال مردم آمدی و هرچه از مأكول و مشروب و جنس علف چهارپای یافتندی از آن هر آفریده‌ای که بودی ربودندی و خلاق در آن زحمت گرفتار و هرچند فریاد و فغان می‌داشتند هیچ آفریده از امرا و وزرا و حکام به فریاد نمی‌رسید».

۱۷۲. دنباله مطلب چنین است: «زیدبن خال حکایتی چند تمثیل تقریر کرد که در عهد سلاطین سلجوق حدود نیشابور سلطان‌نشین بود و امرا و ترکان در خانه‌های مردم فرو آمدند و نه بدین علامت که این زمان هست. روزی ترکی در خانه‌ای نزول کرد و زن خانه‌خدا نوعروس و پاکیزه بود. ترک طمع در وی کرد و خواست که به بهانه‌ای مرد را بیرون فرستد. مرد واقف حال بود و بیرون نمی‌رفت. ترک مرد را می‌زد که اسب مرا ببر و آب ده. آن عورت اسب را بر دست گرفته به کنار آب می‌برد، چنان که عادت عروسان باشد جامه‌های پاکیزه پوشیده بود و خود را آراسته. اتفاقاً سلطان می‌گذشت و نظرش بر آن عورت افتاد. او را پیش خواند و از وی پرسید که چگونه است که تو زنی نوعروس اسب بر دست گرفته و می‌بری تا آب دهی؟ زن گفت: به واسطه ظلم تو. سلطان تعجب نمود و از کیفیت حال پرسید. آن قصه خود به شرح را باز گفت. آن سخن در سلطان اثر کرد و او را از آن حال غیرت آمد و فرمود که من بعد هیچ آفریده از حشم در نیشابور فرو نیاید و تمامت امرا و اتراک هریک جهت خود در حدود آنجا خانه سازند و شادیاخ نیشابور که این زمان شهر است بدان سبب ساختند».

۱۷۳. تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۵۸-۳۵۹

۱۷۴. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۵۳-۲۵۶

۱۷۵. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۵۷-۲۶۷
۱۷۶. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۶۸-۲۶۹
۱۷۷. تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۵۶
۱۷۸. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۷۰-۲۷۴ نیز رک: جامع‌التواریخ (ب) ۳۱۲-۳۱۱؛ اصلاحات مونگو قان.
۱۷۹. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۷۴-۲۷۷، ۳۶۰
۱۸۰. خواجه نظام‌الملک طوسی نیز به این موضوع توجه داشته است، رک: سیاست‌نامه ۱۱۱، تصحیح هیوبرت دارک، تهران ۱۳۴۰
۱۸۱. تمغا زدن: مهر زدن.
۱۸۲. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۹۱-۳۰۰؛ نیز رک: جامع‌التواریخ (ب) ۳۱۲-۳۱۱؛ اصلاحات مونگو قان.
۱۸۳. «به هر چهار سر درازگوش که باریسته کاروان باشد نیم آقچه و به هر دو سر شتر نیم آقچه».
- آقچه: زریا سیم مسکوک.
۱۸۴. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۷۷-۲۸۱
۱۸۵. تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۶۳-۳۶۱
۱۸۶. تاریخ مبارک غازانی ۲/۱۷۵، ۳۲۶-۳۶۴؛ مکاتبات رشیدی ۹۰، تصحیح محمد شفیع، پنجاب ۱۳۶۴
۱۸۷. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۸۲-۲۸۶
۱۸۸. تاریخ مبارک غازانی ۲/۲۸۶-۲۹۱
۱۸۹. رک:
- Lambton (Ann k.S.), The Evolution of the Iqtā'in Medieval Iran: Iran (Journal of Persian Studies), vol. 5, pp. 41-50, 1967.
۱۹۰. تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۰۹-۳۰۰
۱۹۱. تاریخ مبارک غازانی ۲/۳۱۰-۳۱۲
۱۹۲. نویسنده جهانگیری اسکندر و چنگیز را مقایسه می‌کند و می‌گوید اسکندر به هرجا می‌رسید مردم زود تسلیم می‌شدند و او آن ناحیه را می‌گشود و می‌گذشت. به‌علاوه عمرش کوتاه بود و فرزند و ذریه نداشت. از این‌رو پس از رفتن او نواحی مفتوحه دوباره به حال اول برمی‌گشت. ولی چنگیز کشورهای وسیعی را به تدریج مسخر کرد و پس از او فرزندان‌ش کار وی را تکمیل کردند و «بسیار خلق ولایات با طول و عرض را چنان قتل کردند که بنا در کسی بماند ... شهرها و دیه‌های خراب که خلق مشاهده می‌کنند زیادت‌تر از آن است که حصر توان کرد». سپس رشیدالدین از برخی

آبادانی‌های هوس‌آمیز هول‌گوخان و آباقاخان و ارغون‌خان و گیخاتو یاد می‌کند که هر جا خواستند بنائی بسازند، با وجود صرف اموال بی حساب و خراب کردن دیگر ولایات بدان واسطه، «یکی از آن مواضع آبادان نشد و به جایی نرسید»، تاریخ مبارک غازانی ۳۴۹/۲-۳۵۱

۱۹۳. مظالم قوشچیان و پارسچیان (پارس: جانوری کوچکتر از پلنگ، یوز) در روزگار مغول خود داستانی است مفصل. جمعی از افراد جانوردار بودند و به فرمان امرای قوشچی و پارسچی در اقطار مملکت، برای ایلخان جانور می‌گرفتند. در هر ولایتی وجوهی به اسم علوفه و جامگی برایشان مقرر بود. ولی این گروه به این بهانه به ضرب چوب هر چه می‌توانستند از مردم و رهگذران می‌گرفتند و نیز چارپایانشان را می‌بردند. «به هر ده که می‌رسیدند جهت خورش خود و طعمه جانور علی حده گوسفند و مرغ می‌ستند و جهت چهارپایان کاه و جو ... و در راه هر کرا می‌دیدند می‌غارتیدند». با این همه جانورانی را که می‌گرفتند بیشتر به دوستان و آشنایان خود می‌بخشیدند. رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «در هر ولایت که سرگشته‌ای در صحرایی جانوری بگرفتی یا بخیریدی و خواستی که بدان بهانه یرلیغی ستاند که جانوردار است یا ترخان باشد و بر مردم زور و زیادتی کند و موجب و علفه و علوفه گیرد، بیاوردی و هر سال چندین قوم بیامدندی و دو سه جانور که بیاوردندی یرلیغ می‌ستدند که جانوردار باشند و موجب و علفه معین کرده بازگشتندی». کسی جرأت نداشت دور و بر خیمه و خانه جانورداران بگردد. اندک اندک این جماعت چندان قدرت یافته بودند که در همه کارها مداخله می‌کردند و مخالفان را به تجاوز به غروق شکارگاه و شکستن پر جانوران متهم می‌کردند و می‌آزردند. جور و ستم این گروه غازان را واداشت که نخست تعداد لازم قوش و یوز را محدود و معین کرد و نیز عده قوشچیان را در هر ولایت منحصر به افرادی خاص نمود و برای هریک به نسبت جانورانشان وجوهی مقرر داشت و هر نوع تجاوز به مال مردم را منع کرد. بدین ترتیب هم دیوان را صرفه‌ای حاصل شد و هم صیادان و قوشچیان مدعی و سودجو از میان رفتند. موجب قوشچیان ملازم حضرت و مخارج جانوران در عهده ایشان را نیز سالانه به مقدم ایشان دادند. مردم هم چون از این ترتیب آگاه شدند دیگر چیزی زیادت نمی‌دادند. رشیدالدین فضل‌الله با واقع‌بینی درباره قوشچیان و پارسچیان نوشته است: «هر چند از گرگ گوسفندی نباید لیکن ظلم ایشان عظیم کم شده» تاریخ مبارک غازانی ۳۴۹/۲-۳۵۱

۱۹۴. تاریخ مبارک غازانی ۳۴۹-۳۴۶/۲

۱۹۵. حزر: تخمین کردن محصول مزرعه یا میوه درخت.

۱۹۶. تاریخ مبارک غازانی ۳۵۱/۲-۳۵۶؛ نیز رک: مکاتبات رشیدی ۱۷۹ دستور رشیدالدین فضل‌الله در باب عمارت کردن زمینهای بایر.

۱۹۷. تابقور tābyūr لغتی است مغولی به معنی فرع خراج (فرهنگ فارسی)

۱۹۸. تاریخ مبارک غازانی ۲۰۱/۲-۲۰۲

۱۹۹. تاریخ مبارک غازانی ۲۰۲/۲-۲۰۷؛ نیز رک: ۳۵۱/۲

۲۰۰. تاریخ مبارک غازانی ۳۴۲/۲-۳۲۵

۲۰۱. یافته: قبض وصول

۲۰۲. تاریخ مبارک غازانی ۳۱۲/۲-۳۲۳

۲۰۳. سنکه اویغور

۲۰۴. جامع‌التواریخ (ب) ۵۲۳، ۵۲۴-۵۲۵

۲۰۵. ازجمله رک: جامع‌التواریخ (ب) ۶۱۴-۶۱۵

۲۰۶. تاریخ مبارک غازانی ۸۵/۱-۸۶

۲۰۷. تاریخ مبارک غازانی ۸۶/۱

۲۰۸. رک: مکاتبات رشیدی: مکتوب چهارم ۹، مکتوب پنجم ۱۰، مکتوب ششم ۱۲، مکتوب هفتم ۱۵، مکتوب نهم ۱۹، مکتوب دهم ۲۲، مکتوب یازدهم ۲۷، مکتوب چهاردهم ۳۴، مکتوب هفدهم ۵۲، مکتوب نوزدهم ۵۶، مکتوب بیستم ۷۰، مکتوب بیست و یکم ۷۸، مکتوب بیست و دوم ۹۳، مکتوب بیست و هفتم ۱۴۵، مکتوب سی و چهارم ۱۸۳، مکتوب سی و نهم ۲۴۶، مکتوب چهلم ۲۴۷، مکتوب چهل و سوم ۲۵۹، مکتوب چهل و چهارم ۲۶۲، مکتوب چهل و نهم ۲۹۶، مکتوب پنجاه و یکم ۲۱۵، مکتوب پنجاه و دوم ۳۲۲. همه این نامه‌ها را رشیدالدین به کسان خود نوشته درحالی که هریک ولایت مهمی را بر عهده داشته‌اند. در نامه‌ای به خواهرزاده خویش - که بر چند ناحیه حکومت داشته - می‌نویسد که اولجایتو سلطان محمد خداپسند «خود بدین کمینه فرمود که فرزندان او که بنده‌زادگان قدیم منند و آثار رشاد از جبین ایشان لایح ... می‌خواهم که هریک در زمان سلطنت ما قبای شهریاری در بر کنند، و کلاه جهاندار بر سر نهند». آنگاه از مناصبی که به فرزندانش داده‌اند یاد کرده و خواهرزاده را بشارت داده است که «دولت ما روز به روز در تضاعف و تزايد است»، مکاتبات رشیدی ۱۶-۱۸

۲۰۹. مثلاً راجع به خوزستان نوشته است: «اکثر قری که در ولایت مذکوره واقع است به قید ملکیت ما درآمده است، بعضی از آن املاک خریده و بعضی که بکلی خراب و بایر بوده احیاء ممت کرده»، مکاتبات رشیدی ۱۸۱

۲۱۰. کر: آن اندازه آب که در مکعبی بگنجد که هریک از ابعاد آن سه وجب و نیم باشد. نیز واحد وزن معادل ۱۲۰۰ رطل عراقی، ۴۸۰ من جندی‌شاپوری، ۱۲۵۰ من اهواز (فرهنگ فارسی)

۲۱۱. مکاتبات رشیدی ۲۲۰-۲۳۹ نیز در دیگر موارد قرائتی در باب ثروت رشیدالدین فضل‌الله و مخارج دستگاه او در مکاتبات رشیدی مذکور است، رک: ص ۱۴، ۲۱، ۲۶، ۵۲-۵۳، ۱۵۸، ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۲، ۲۰۷-۱۸۶، ۲۴۵-۲۴۴، ۳۲۰-۳۱۷

۲۱۲. رک: مکاتبات رشیدی ۲۸۲-۲۸۹

۲۱۳. رک: تاریخ مبارک غازانی ۳۷/۱-۴۰، ۴۶

۲۱۴. رک: تاریخ مبارک غازانی ۱۰۹/۲

۲۱۵. رک: تاریخ مبارک غازانی ۱۱۸/۲-۱۱۹

۲۱۶. مکاتبات رشیدی ۳۲۳

۲۱۷. مکاتبات رشیدی ۲۴۶-۲۴۷. خواجه رفع این خطر را در آن می‌بیند که جلال‌الدین «به جهت بندگی پادشاه غازان» در صحرای ملاطیه نهری وسیع از شط فرات حفر کند و بر آن نهر ده قریه معتبر بنیاد کند و رعایا را از دیگر بلاد در آنجا ساکن گرداند و همه را تخم و عوامل و تقاوی و مواکله دهد و چنان سازد که بر صدر نهر از جانبین هشت ده باشد و به زیر نهر دو ده، مطابق نقشه‌ای که فرستاده است.

۲۱۸. منظور تاج‌الدین علیشاه گیلانی است، تاریخ ادبیات در ایران ۳/ ۳۹، ۷۴

۲۱۹. در روزگار ابوسعید بهادرخان ایلخان مغول خواجه علیشاه گیلانی همکار رشیدالدین فضل‌الله، وی و پسرش خواجه ابراهیم را متهم کرد که اولجایتو را زهر داده‌اند. ابوسعید بر اثر این سخن فرمان داد خواجه ابراهیم را پیش چشم پدرش گردن زدند سپس رشیدالدین را در سن هفتاد و سه سالگی کشتند، ۷۱۸ هـ. دارایی و موقوفات و بناهای خیر وزیر از جمله ربع رشیدی غارت شد. بدتر آنکه قریب یک قرن بعد به دستور میرانشاه پسر امیر تیمور - که از اسب افتاده و حال جنون پیدا کرده بود - بقایای جسد او را از مقبره‌اش درآوردند و در گورستان یهود دفن کردند. رک: E. G. Browne, A Literary History of Persia, III, 71؛ عباس اقبال، تاریخ مغول ۳۲۸-۳۲۹.

۲۲۰. ایغاغ arṣāy ترکی مغولی است به معنی نام، سخن‌چین، ساعی (فرهنگ فارسی)

۲۲۱. جامع‌التواریخ (ب) ۵۰۶
۲۲۲. حتی قانچیان (شبانان و گله‌داران) شتر و گوسفندان خاصه را - که به ایشان سپرده بودند - می‌دزدیدند و می‌فروختند و بهانه می‌آوردند که در سرماها تلف شده‌اند تا غازان مجبور شد به این کار رسیدگی کند؛ رک: تاریخ مبارک غازانی ۳۳۹/۲-۳۴۰.
۲۲۳. رک: مکاتبات رشیدی ۱۸۰
۲۲۴. رک: مکاتبات رشیدی ۱۵۶
۲۲۵. در باب او و پسرش و منصب «پروانه» رک: حواشی محمد شفیع، مکاتبات رشیدی ۱/۲۷۳ح.
۲۲۶. مکاتبات رشیدی ۲۷۴-۲۷۷
۲۲۷. رک: مکاتبات رشیدی ص ۳۷۷
۲۲۸. جامع‌التواریخ (ب) ۵۴۲
۲۲۹. تاریخ مبارک غازانی ۱۹۷/۲-۱۹۹
۲۳۰. ازجمله آقای دکتر منوچهر مرتضوی در مقاله سودمند خود راجع به «دین و مذهب در عهد ایلخانان ایران» نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال دهم، شماره اول (بهار ۱۳۳۷) ص ۸۰-۱۷ با مراجعه به آثار رشیدالدین به نکات قابل توجهی برخورد کرده‌اند.
۲۳۱. جامع‌التواریخ (ک) ۳۳۷-۳۳۸/۱
۲۳۲. سرانجام اوگتای قاآن از او حمایت کرد و او یغور را مجازات نمود، رک: جامع‌التواریخ (ب) ۷۵-۷۶
۲۳۳. جامع‌التواریخ (:) ۷۳۴/۲
۲۳۴. تاریخ مبارک غازانی ۳۹/۱
۲۳۵. تاریخ مبارک غازانی ۱۶۵/۲-۱۶۶
۲۳۶. گیوک‌خان ۶۳۹-۶۴۷ ه. نواده چنگیز، و پسر و جانشین اوگتای قاآن بوده است.
۲۳۷. جامع‌التواریخ (ب) ۲۴۹، ۲۵۴
۲۳۸. سورة توبه (۹) آیه ۳۶. در کتاب جامع‌التواریخ نوشته شده است: اقتلوا المشركين كافة
۲۳۹. روایت رشیدالدین چنین است که قاآن «دانشمندان را طلب داشت و از بزرگ ایشان بهاء‌الدین بهائی پرسید که این آیت در قرآن شما هست یا نه؟ گفت: هست. گفت: قرآن خدایی شنوید؟ گفت: بلی. گفت چون خدا فرموده که کافران را بکشید چرا نمی‌کشید؟ جواب داد که هنوز وقت درنیامده است و ما را دست نمی‌دهد. قاآن در خشم شد و فرمود که مرا باری دست دهد و فرمان

داد تا او را به یاسا رسانند. امیراحمد وزیر و قاضی بهاءالدین - که او نیز مرتبه وزارت داشت - و امیر داشمن (نسخه بدل: دانشمند) به بهانه آن که از دیگران نیز پیرسیم، مانع شدند. مولا حمیدالدین سابق سمرقندی را که قاضی بود طلب داشتند و از او همین سخن پرسیدند. او گفت: این آیت هست. قآن فرمود که چرا نمی‌کشید؟ گفت: خدای تعالی فرموده است که مشرکان را بکشید اگر قآن دستوری فرماید بگویم که مشرک کیست. فرمود: بگو. گفت: تو چون نام خدای بزرگ بر سر یرلیغ می‌نویسی مشرک نباشی، مشرک کسی باشد که خدای را نداند و او را انباز گوید و منکر خدای بزرگ بود. قآن را به‌غایت خوش آمد و آن سخن در دل او جای‌گیر شد و مولانا حمیدالدین را تشریف داد و نواخت فرمود و دیگران به سخن او خلاص یافتند»، جامع

التواریخ (ب) ۵۲۴-۵۲۳

۲۴۰. تاریخ مبارک غازانی ۶۸/۱-۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۸-۷۹

۲۴۱. جامع‌التواریخ (ب) ۶۳-۶۲، ۶۴

۲۴۲. مونگو قآن ۶۴۸-۶۵۵ ه. پسر تولوی‌خان و نواده چنگیز

۲۴۳. جامع‌التواریخ (ب) ۲۷۴-۲۷۳؛ ارغون نیز اگرچه سیاستش مبتنی بر جلب عیسویان و ارتباط با سلاطین عیسوی بر ضد مصر بود وقتی به سال ۶۸۹ نزدیک عید رمضان به تبریز رسید «فرمود تا در شهر تبریز چهار منبر نهادند و قضات و ائمه و عموم مسلمانان حاضر شدند و به آیین هرچه تمامتر نماز عید گزاردند و قضات و خطیب با تشریف و نواخت بازگردیدند»؛ تاریخ مبارک غازانی

۷۷/۱

۲۴۴. جامع‌التواریخ (ب) ۶۰۳-۵۹۹

۲۴۵. تاریخ مبارک غازانی ۴۷/۱-۴۸

۲۴۶. تاریخ مبارک غازانی ۷۶/۲-۷۹

۲۴۷. آل تمغا *āl tamγā* ترکی مغولی است به معنی مهر سرخ و آن مهری بوده است با مرکب سرخ که پادشاهان مغول بر فرمانها می‌نهادند (فرهنگ فارسی)

۲۴۸. تاریخ مبارک غازانی ۹۶/۲

۲۴۹. تاریخ مبارک غازانی ۱۲۲/۲، ۱۴۴، ۲۰۸

۲۵۰. تاریخ مبارک غازانی ۱۲۵/۲

۲۵۱. تاریخ مبارک غازانی ۱۳۹/۲، ۱۴۲، ۱۹۷-۱۹۹

۲۵۲. تاریخ مبارک غازانی ۱۶۹/۲، ۱۸۸-۱۸۹، نیز رک: ۶۴

۲۵۳. تاریخ مبارک غازی ۱۹۰/۲-۱۹۱، در مکاتبات رشیدی ۱۵۶-۱۵۹ نیز نامه‌ای از رشیدالدین فضل‌الله ضبط است خطاب به اهالی سیواس در باب موقوفاتی که برای دارالسیاده غازی معین کرده است و تأکید در حسن اجرای وقفنامه‌ها؛ نیز رک: حواشی محمد شفیع: مکاتبات رشیدی ۱/۱۵۶ ح.

۲۵۴. تاریخ مبارک غازی ۱۳۷/۲، ۹۳-۹۴

۲۵۵. تاریخ مبارک غازی ۱۵۹/۲-۱۶۰

۲۵۶. ازجمله رک: جامع‌التواریخ (ک) ۶۹۳/۲-۶۹۲، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۱۴

۲۵۷. ازجمله رک: E. G. Browne, A Literary History of Persia, II, 457؛ تاریخ ادبیات در ایران ۱۳۷/۳-۱۳۱، ۱۵۷-۱۵۵. در جامع‌التواریخ می‌خوانیم که در روزگار مونگو قآن «قاضی‌القضاة» شمس‌الدین قزوینی به بندگی حضرت حاضر شده بود، روز خود زره پوشیده در نظر قآن آورد و تقریر کرد همواره از بیم ملاحظه این زره در زیر جامه پوشیده‌ام، و شطری از تغلب و استیلا ایشان به محل عرض رسانید». از آن‌پس قآن برادران خود را مأموریهایی داد و ازجمله هولگو را به ایران فرستاد که قلاع قهستان را نیز خراب کند. جامع‌التواریخ (ک) ۶۸۵/۲-۶۸۴، ۶۸۶

۲۵۸. بیلک baylak به معنی «سرخان خان که ثبت می‌شد و بعد از اجازه او در مجموعه‌ای راه می‌یافت»، تاریخ ادبیات در ایران ۱۰۰/۳؛ نمونه‌هایی از بیلکهای چنگیزی در جامع‌التواریخ (ک) ۴۴۳/۱-۴۳۴ مذکور است.

۲۵۹. موضوع تأثیر وزیران ایرانی در تعدیل خوی مغول و سوق دادن آنان به جانب مدنیت و حفظ آثار فرهنگ و تمدن ایران خود موضوعی مهم و درخور بحثی جداگانه است.

۲۶۰. رک: جامع‌التواریخ (ک) ۷۱۸/۲ در باب دستور مونگو قآن و هولگو به خواجه نصیر در مورد ساختن روضخانه؛ نیز رک: ۷۳۴/۲

۲۶۱. آباقاخان پس از جلوس خود در سوم رمضان سال ۶۶۳ ه. «به اختیار خواجه نصیرالدین طوسی» و مستقر شدن بر سریر سلطنت «قریب صد دانشمند معتبر را از تلامذه استاد ابوالشر خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله که ملازم درگاه بودند از انعام عام بهره‌مند گردانید». تاریخ مبارک غازی ۷/۱، ۸

۲۶۲. رک: جامع‌التواریخ (ب) ۴۵۷-۴۵۶، ۴۶۰-۴۵۹؛ جامع‌التواریخ (ک) ۶۹۲/۲؛ تاریخ مبارک غازی

۲۶۳. تاریخ مبارک غازانی ۱۷۱/۲-۱۷۴، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۸۱
۲۶۴. تاریخ مبارک غازانی ۱۵۱/۲-۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴
۲۶۵. تاریخ مبارک غازانی ۲۰۸/۲-۲۱۵ نیز در باب دیگر ابنیه غازانی، رک: عباس اقبال: تاریخ مغول، ۳۰۴-۳۰۷
۲۶۶. تاریخ مبارک غازانی ۲۱۵/۲
۲۶۷. تاریخ مبارک غازانی ۲۱۶/۲
۲۶۸. تاریخ مبارک غازانی ۲۰۱-۲۰۰/۲
۲۶۹. تاریخ مبارک غازانی ۳۲۴-۳۲۳/۲
۲۷۰. مکاتبات رشیدی ۵۶-۶۹
۲۷۱. مکاتبات رشیدی ۱۷۲-۱۷۳
۲۷۲. حکمت رشیدی، و کنوز الافراح فی معرفة الاشباح والارواح.
۲۷۳. مکاتبات رشیدی ۱۳۸-۱۳۹، ۲۴۳-۲۴۰ نیز رک: ص ۲۵۵-۲۵۴ جایزه محمود بن الیاس طیب در برابر تألیف کتاب «لطائف الرشیدیة».
۲۷۴. مکاتبات رشیدی ۳۱۷-۳۲۰
۲۷۵. مکاتبات رشیدی ۱۳۷، ۱۳۸ نیز رک: دانش‌پژوه و مدرسی زنجانی، جامع‌التواریخ (د)، مقدمه ۱۳
۲۷۶. مکاتبات رشیدی ۲۴۷-۲۵۱
۲۷۷. تاریخ مبارک غازانی ۱۹۰/۲، ۲۰۹، ۳۱۵؛ مکاتبات رشیدی ۳۶
۲۷۸. مکاتبات رشیدی ۱۸۳
۲۷۹. رشیدالدین از مجدالدین با کمال احترام و بزرگداشت یاد کرده و در برابر او خود را «به کدورات دنیای فانی ملوث شده» می‌خواند (مکاتبات رشیدی ۳۵) نیز درباره فروتنی او نسبت به مشایخ و روحانیان، رک: مکاتبات رشیدی ۱۲۶، ۲۴۰-۲۴۱
۲۸۰. مکاتبات رشیدی ۳۴-۴۰
۲۸۱. مکاتبات رشیدی ۲۶۵-۲۷۲
۲۸۲. مکاتبات رشیدی ۳۰۹-۳۱۰
۲۸۳. مکاتبات رشیدی ۱۸۲-۱۸۳
۲۸۴. مکاتبات رشیدی ۸۸
۲۸۵. مکاتبات رشیدی ۲۸۹-۲۹۶

۲۸۶. مکاتبات رشیدی ۱۰۲-۱۰۳
۲۸۷. تاریخ مبارک غازی ۲۰۸/۲
۲۸۸. برای اطلاع بیشتر رک: دکتر منوچهر مرتضوی: «تصوف در دوره ایلخانان»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال نهم، شماره سوم (پائیز ۱۳۳۶) ص ۲۹۷-۳۳۷، تاریخ ادبیات در ایران ۱۶۰/۳-۱۹۸
۲۸۹. مکاتبات رشیدی ۱۲۷-۱۳۲
۲۹۰. مکاتبات رشیدی ۹، ۱۳۴
۲۹۱. رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای از مولانا مجدالدین اسمعیل فالی دعوت می‌کند که برای شرکت در مراسم دامادی فرزندان وی به تبریز آید، رک: مکاتبات رشیدی ۱۲۷؛ درباره مجدالدین اسمعیل فالی و خانواده او، رک: ۲/۵۸.
۲۹۲. مکاتبات رشیدی ۱۳، ۸۰، ۳۰۱
۲۹۳. مکاتبات رشیدی ۸۷
۲۹۴. مکاتبات رشیدی ۷۰-۷۸، ۹۳-۷۸، ۱۲۰-۹۳، ۳۱۱-۲۹۶
۲۹۵. نیز رک: مکاتبات رشیدی ۱۸، ۲۰-۲۱، ۲۳-۲۲، ۱۷۱-۱۶۹، ۲۶۴-۲۶۲
۲۹۶. مکاتبات رشیدی ۱۱-۱۲
۲۹۷. مکاتبات رشیدی ۲۷-۲۸
۲۹۸. مکاتبات رشیدی ۲۲-۲۶
۲۹۹. مکاتبات رشیدی ۳۳
۳۰۰. مکاتبات رشیدی ۸۸
۳۰۱. مکاتبات رشیدی ۱۴۵-۱۴۶
۳۰۲. مکاتبات رشیدی ۱۶۹
۳۰۳. مکاتبات رشیدی ۲۶، ۲۷، ۱۴، ۲۴۶، ۲۵۶
۳۰۴. مکاتبات رشیدی ۱۲۱
۳۰۵. مکاتبات رشیدی ۳۴
۳۰۶. مکاتبات رشیدی ۱۲۲-۱۲۳؛ نیز رک: ۱۷۵-۱۷۷ درمورد خوزستان
۳۰۷. مکاتبات رشیدی ۱۸۲
۳۰۸. مکاتبات رشیدی ۲۵۵-۲۵۶ نیز رک: ۲۵۶-۲۵۹ درمورد دارالشفای همدان
۳۰۹. مکاتبات رشیدی ۳۲۷

۳۱۰. مکاتبات رشیدی ۵۶-۵۴ نیز در باب ادویۀ رومی که در دارالشفاهای رشیدی مورد استفاده بوده، رک: مکاتبات رشیدی ۹۳
۳۱۱. مکاتبات رشیدی ۱۸۶-۲۰۷
۳۱۲. قوریلتنای *γoriltāy* به معنی اجتماع بزرگ شاهزادگان و امرای مملکت برای تعیین قان جدید (فرهنگ فارسی)
۳۱۳. یرغو (یارغو) *Yaryū* به معنی عوارضی که برای رسیدگی به جرایم گرفته می‌شد، سیاست، بازرسی و مجلس محاکمه (فرهنگ فارسی)
۳۱۴. یاسامیشی *Yāsāmiši* به معنی نظم، آراستگی، تدبیر (فرهنگ فارسی)
۳۱۵. جامع‌التواریخ (د) ۸
۳۱۶. جامع‌التواریخ (د) ۱۰ به بعد
۳۱۷. جامع‌التواریخ (د) ۲۰ نیز رک: مقدمۀ مصحح ۱۱
۳۱۸. جامع‌التواریخ (د) ۲۴
۳۱۹. جامع‌التواریخ (د) ۴۱
۳۲۰. جامع‌التواریخ (د) ۵۴
۳۲۱. جامع‌التواریخ (د) ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹
۳۲۲. جامع‌التواریخ (د) ۱۰۷-۱۰۶، ۱۳۰-۱۲۷
۳۲۳. جامع‌التواریخ (د) ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶
۳۲۴. جامع‌التواریخ (د) ۱۲۴، ۱۳۴
۳۲۵. جامع‌التواریخ (د) ۱۲۳-۱۲۲ نیز رک: ۱۶۱ وصف قلعه الموت. هولاکواز دیدن این قلعه به حیرت افتاد، جامع‌التواریخ (ک) ۶۹۶/۲. عدد قلاع اسماعیلیه در قهستان و رودبار و قومس نزدیک به صد بوده است با آلات و ذخایر، رک: جامع‌التواریخ (ک) ۶۹۵/۲
۳۲۶. جامع‌التواریخ (د) ۱۲۰ نیز رک: جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۶۹، ۷۲-۷۰ تصحیح احمد آتش، آنقره ۱۹۶۰
۳۲۷. جامع‌التواریخ (د) ۱۲۲، ۱۳۱
۳۲۸. جامع‌التواریخ (د) ۱۳۱، ۱۴۰ به بعد
۳۲۹. جامع‌التواریخ (د) ۱۳۷-۱۳۴، ۱۴۵-۱۴۴، ۱۶۱-۱۶۰
۳۳۰. جامع‌التواریخ (د) ۱۷۳-۱۷۰

۳۳۱. جامع‌التواریخ (د) ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
۳۳۲. جامع‌التواریخ (د) ۱۷۸-۱۸۰
۳۳۳. جامع‌التواریخ (د) ۱۹۳-۱۹۴
۳۳۴. جامع‌التواریخ (غزنویان) ۱۴-۱۵، تصحیح احمد آتش، آنقره ۱۹۵۷
۳۳۵. جامع‌التواریخ (غزنویان) ۱۴۷-۱۴۸
۳۳۶. جامع‌التواریخ (غزنویان) ۲۰۲
۳۳۷. جامع‌التواریخ (غزنویان) ۲۰۸
۳۳۸. جامع‌التواریخ (غزنویان) ۲۱۹
۳۳۹. جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۱۰۸
۳۴۰. جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۴۷
۳۴۱. جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۷۵-۷۷
۳۴۲. جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۹۰-۹۱
۳۴۳. جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۸۴. نیز در سرای خاصبگ چلنگری از رجال صاحب نفوذ دستگاه سلجوقی - که ابتدا رتبی نداشت - پس از قتلش به فرمان محمد بن محمود بن محمد ابن ملکشاه «سیزده هزار اطلس سرخ نابریده بود غیر رنگهای دیگر و آلات زرین و سیمین، هفت خم سیمین یافتند، و سه خم زرین گردن آن مرصع کرده، و عدت و ترتیب پایگاه را قیاس نبود؛ هزار و چهارصد سر اسپ و استر زینی همه اختیار، به غیر اسپان غلامان و حواشی سرای و آنچه به هر شهر و نواحی بسته بودند؛ فی‌الجمله آن مال و تجمل و نقد و جنس که از خاصبگ به خزانه سلطان رسید، هیچ سلطانی را نبود، و دفاین و ودایع و ذخایر که فا سر آن نیفتادند و ندانستند، خدای داند و بس»، جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۱۴۳-۱۴۲
۳۴۴. جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۱۰۶
۳۴۵. جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۹۶، ۹۷-۹۸، ۹۹
۳۴۶. ازجمله رک: جامع‌التواریخ (آل سلجوق) ۱۴۴
۳۴۷. ازجمله رک: زلزله نیشابور در سال ۶۶۹ ه. به مدت پانزده رور، و زلزله تبریز در سال ۶۷۱ ه. تا چهار ماه که «سر منارها افتاد»: جامع‌التواریخ (ب) ۵۵۸؛ تاریخ مبارک غازانی ۳۱/۱، ۴۲. سیل بغداد در ۶۵۴ ه. و استیلای اوباش و ظلم بر مردم: جامع‌التواریخ (ک) ۶۹۸/۲. تگرگ و تنگی در قراقوروم در زمان اوگتای قآن: جامع‌التواریخ (ب) ۷۸، قحط سال ۴۰۱ ه. در خراسان به خصوص

نیشابور: جامع‌التواریخ (غزنویان) ۱۶۹. قحط و وبای سال ۴۱۵ هـ در مصر «چنان که رطلی نان به یک درهم رسید»: جامع‌التواریخ (د) ۶۴، قحط در خراسان به سال ۶۹۱ هـ. «چنان که منی غله به یک دینار مفقود و ناموجود بود... چون آذوق لشکر تمام شد و اغذیه یافت نبود لشکریان اسب یکدیگر را می‌دزدیدند و می‌خوردند»: تاریخ مبارک غازانی ۳۳/۲-۳۴. تنگی و گرسنگی در مجارستان و پولونیه بر اثر قتل و غارت مغول که «مردم گوشت فرزندان می‌خوردند»: تاریخ فرنگ

۵۱

۳۴۸. از جمله درمورد دوره چنگیزخان، رک: جامع‌التواریخ (ک) ۲۳۹/۱-۲۳۴، ۲۴۰-۲۳۹، ۳۸۹-۳۸۸.